

**چریکهای فدائی خلق
و
بختک حزب توده خائن**

اشرف دهقانی

اردیبهشت ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

تقدیم به همه مبارزین راه آزادی ایران و به خصوص
کمونیست‌های فدایی

فهرست

صفحه	عنوان
۱۰	سرسخن
۱۳	حزب توده در آغاز
۲۲	عقب ماندگی جامعه یا حزبی که کمونیست نبود!
۲۸	تجربه‌های تاریخ ساز در دل شکست‌های تاریخی
۳۵	شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی
۴۲	رفرم‌های شاهانه، حزب توده و "شرایط عینی انقلاب"
۵۰	حزب توده، ابزار نفوذ ساواک در میان نیروهای انقلابی
۶۰	کمونیست‌هایی که عصاره‌ای از تجربه و دانش زمان خود بودند
۷۵	بختک حزب توده و ضرورت لایروبی طویله اوژیاس
۸۰	تسخیر قلعه از درون
۹۴	"توده‌ای"های جوان و نفوذ حزب توده در سازمان "فدائی"
۱۰۸	چریک‌های فدائی خلق زیر تهاجم دشمن و اپورتونیسیم
۱۱۲	جمع‌بندی و خلاصه مطلب
۱۱۸	توضیحات
۱۴۰	منابع

ضمیمه‌ها :

۱۴۵	گوشه ای از برخورد چریک‌های فدائی خلق به حزب توده و "فدائیان خلق" در سال <u>۱۳۵۸</u>
۱۵۴	اعترافات نشریات خود حزب توده

فهرست

صفحه	عنوان
۱۵۹	مواضع حزب توده از لابلای
۱۶۸	اسنادی دیگر از...
۱۷۳	جلوه ای از مواضع... سازمان قبل از انشعاب...
۱۷۵	برخی از مواضع جانپان چکمه لیس...
۱۸۳	آئینه سکندر
۱۸۸	رفیق اسکندر و آئینه خیانت اکثریت

سر سخن

امسال ناگهان حجم وسیعی از مطالب مختلف در مورد حزب توده تحت عنوان هفتادمین سالگرد تأسیس آن حزب منتشر شدند که مجموعه‌ای از آنها هم اکنون در صفحه ویژه سایت فارسی بی‌بی‌سی زیر نام "بررسی کارنامه حزب توده ایران" در دسترس است. هر چند که جریان سیاسی‌ای که امروز به نام حزب توده شناخته می‌شود در شرایط کنونی کمترین وزنه سیاسی را داراست، اما از آنجا که نام حزب توده اساساً با یک دوره از تاریخ مبارزاتی مردم ایران در دهه بیست و اوایل دهه سی در ایران گره خورده است همواره در ارتباط با این نام، چه در جهت تحریف و قلب واقعیت‌های مبارزاتی آن دوره و چه به منظور تجربه اندوزی از گذشته برای ساختن آینده، تلاش‌هایی صورت می‌گیرد. این امر مسلماً در مورد مطالب اخیراً منتشر شده در بی‌بی‌سی نیز صادق است. در باره آن مطالب از زاویه‌ای می‌توان گفت که در حالی که کم و بیش اطلاعات درستی در میان آنها وجود دارد ولی تا جایی که به موضوع نقد و بررسی و تحلیل واقعیت حزب توده در گذشته یا در حال حاضر بر می‌گردد، برخورد در این نوشته‌ها در مجموع سطحی و ژورنالیستی است و از حد موضع‌گیری بر له و علیه حزب توده فراتر نرفته است. همچنین دیده می‌شود که در طی مطالب منتشر شده دست به تلاش مجددی زده شده تا همچون گذشته (به طور برجسته قبل از آغاز مبارزه چریکهای فدائی خلق) کمونیسم و کمونیست‌ها در ایران با توسل به رسوائی‌ها و ننگ‌ها و خیانت‌های حزب توده مورد تبلیغات

منفی قرار گرفته و کوبیده شوند. علاوه بر اینها، یک ایراد اصلی در مطالب مورد بحث، قاطی کردن مرز بین حزب توده دهه بیست و سالهای اول دهه سی با حزب توده تغییر ماهیت داده بعدی می‌باشد؛ به گونه‌ای که آن حزب توده که در میان نیروهای مردمی جا داشت با حزب توده کنونی که دارای ماهیت ارتجاعی و ضد خلقی است صرفاً به خاطر داشتن یک اسم واحد یکی گرفته شده است. مسلم است که این نوع برخورد با وقایع تاریخی و عدم تفکیک پدیده‌های مشخص با ماهیت‌های متفاوت و متضاد از یکدیگر- هر چند آنها دارای یک اسم واحد بوده باشند- در فهم درست واقعیت‌های تاریخی اخلاص ایجاد نموده و مانع از درک درست و علمی وقایع و تجزیه و تحلیل آنها و اخذ تجربه برای پیشبرد مبارزات کنونی و آینده می‌گردد. اهمیت این امر به خصوص در آنجاست که در سالهای اخیر نشانه‌های روشنی از گرایش نسل جوان مبارز امروز ایران به کنکاش در تاریخ مبارزاتی نسل پیش از خود به منظور تجربه اندوزی از آن بروز یافته و به سرعت در حال گسترش است و لذا بسیار ضروری است که هم اطلاعات درست از گذشته در اختیار این نسل قرار داده شود و هم کوشش شود با تجزیه و تحلیل علمی و مارکسیستی مسایل تاریخی، نسل جوان مبارز ایران را در پیشبرد مبارزات خود در جهت رهایی مردم ایران از زیر سلطه دشمنانشان (امپریالیست‌ها و رژیم جمهوری اسلامی) یاری رساند.

نگارنده این سطور که در دهه چهل خود شاهد تاثیرات مخرب خیانت و رسوائی‌های حزب توده در میان مردم بوده و همچنین بر زمینه تلاش‌هایی که منجر به تشکیل چریک‌های فدائی خلق شد در جریان برخورد انتقادی به گذشته حزب توده توسط کمونیست‌های فدائی (در

جریکهای فدائی خلق، و بختک حزب توده خائن

جهت از میان برداشتن بختک حزب توده از سر راه جنبش) قرار داشته، وظیفه بازگوئی مهمترین مسایل و نکات برجسته تاریخی در ارتباط با حزب توده، شکل گیری جنبش نوین کمونیستی و کمونیست‌های فدائی و تجزیه و تحلیل آنها را درمقابل خود می بیند- که امید است نوشته زیر ضمن انجام این وظیفه در خدمت روشن کردن نقص‌های عمده مطالب اخیراً منتشر شده در مورد حزب توده نیز قرار گیرد.

حزب توده در آغاز

"حزب توده که در حیات خود حتی لحظه‌ای هم نتوانسته بود نمونه یک حزب کمونیست باشد" و " فقط کاریکاتوری بود از یک حزب مارکسیست-لنینیست"، در شرایطی که " کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد موجب از هم پاشیدن تمام سازمانهای سیاسی، ملی و ضد امپریالیستی گردید"، رهبری آن " تنها توانست عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلادان بیاندازد و خود راه فرار را در پیش بگیرد". (نقل از چریک فدائی خلق، رفیق کبیر مسعود احمدزاده - کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک)

سخنان فوق به دوره اول حضور حزب توده در ایران و فعالیت ۱۲ ساله آن از زمان تأسیس در سال ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مربوط است، دوره‌ای که در اثر رشد شدید تضاد در میان امپریالیست‌ها و بروز جنگ جهانی دوم، حکومت رضا شاه به مثابه نمای اولین دیکتاتوری امپریالیستی در جامعه ایران ساقط شده و شرایط نسبتاً آزادی برای فعالیت‌های سیاسی به وجود آمده بود. پسر او، محمد رضا شاه که توسط انگلیسی‌ها به جای پدر به تخت سلطنت نشانده شده بود، در شرایط رشد روز افزون مبارزه در جامعه فاقد آن قدرتی بود که بتواند فضا را کاملاً بر فعالیت‌های سیاسی بسته و مانع از رشد مبارزات توده‌ها گردد. در چنین شرایط مساعدی بود که جمعی از روشنفکران که اغلب متعلق به طبقات مرفه یا نسبتاً مرفه جامعه بوده و علیرغم داشتن افکار مترقی، جهان بینی و منش آن طبقات را هم با خود حمل می‌کردند، حزب توده را بنیان گذاشتند. این حزب درمقابل دربار که محل تمرکز نیروهای ارتجاعی بود که از منافع امپریالیسم انگلیس،

بورژوازی کمپرادور و فنودالها دفاع می‌کرد، به دفاع از آزادی‌های دموکراتیک پرداخت و توانست در مدت کوتاهی شناسائی توده‌ای یافته و حمایت توده وسیعی از مردم (مرکب از کارگران، دهقانان، اقشار مختلف خرده بورژوازی و بورژوازی ملی(۱) و حتی بعضی از اشراف را به سوی خود جلب کند.

همانطور که می‌دانیم حزب توده یک بار دیگر در سال ۱۳۵۷ پس از یک دوره طولانی ۲۵ ساله غیبت از جامعه ایران که دیگر در میان مبارزین و فعالین سیاسی جامعه با نام " کمیته مرکزی" شناخته می‌شد، در شرایطی که با خیزش قدرتمند توده‌های انقلابی، رژیم شاه ساقط شده و جبهه ارتجاع (مرکب از امپریالیست‌های مختلف و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا، و بورژوازی وابسته ایران) دچار ضعف و پریشانی گشته و حاکمیت امپریالیستی جدیدی توسط خمینی در جامعه شکل گرفته بود، در شرایطی که این حاکمیت، به دلیل حضور توده‌های انقلابی و در مناطقی حتی مسلح در صحنه مبارزاتی جامعه، هنوز قادر به اعمال دیکتاتوری کامل بر مردم نبود، و در نتیجه فضای نسبتاً باز و شبه دموکراسی در جامعه وجود داشت، در ایران حضور یافت. اما با پروسه‌ای که پس از خیانت رهبران حزب توده و فرار بقایای آن رهبری به شوروی و کشورهای اروپای شرقی طی شده بود، آنچه اکنون به نام "حزب توده" خوانده می‌شد نه یک حزب بلکه تشکل کوچکی بود که با دنباله روی مطلق از سیاست خارجی شوروی، ننگ‌ها و خیانت‌ها و رسوائی‌های حزب توده در حدود سه دهه بعد از کودتا را نیز بر دوش خود حمل می‌کرد. در این مقطع با توجه به نقش بسیار رسوائی که این تشکل در تحکیم پایه‌های رژیم

حزب توده در آغاز

جمهوری اسلامی ایفاء نمود ماهیت ارتجاعی " کمیته مرکزی" یا "حزب توده" ای که امروز هم به همین نام خوانده می‌شود، با عریانی هر چه بیشتر در مقابل دید همگان قرار گرفت.

در تاریخ همواره این طور بوده است که اسامی و حتی کلمات در مقاطع مختلف تاریخ معانی مختلفی پیدا کرده‌اند. در دستور زبان هم که "اسم" برای نامیدن اشخاص، حیوانات و اشیاء به کار می‌رود، گاه ممکن است یک اسم واحد برای نامیدن دو پدیده متفاوت بکار گرفته شود. این امر در مورد نام "حزب توده" هم صادق است. از این رو نباید حزب توده کنونی - که دارای ماهیت ضد خلقی و ارتجاعی است و بساطش امروز در خارج از کشور قرار دارد - را با حزب توده دوران قبل از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ در ایران، صرفاً به خاطر هم اسم بودن، یکی تصور نمود. حزب توده مورد بحث ما، دارای ماهیت خرده بورژوائی بود و با هر عیب و ایرادی که داشت به هر حال در درون صف خلق و در ردیف نیروهای مردمی قرار می‌گرفت. در حالی که حزب توده کنونی در صف دشمنان مردم جای دارد و یک جریان سیاسی (هر چند مرده که تنها به زور و کمک‌های "غیبی" نیروهای ضد خلقی و تبلیغات رسانه‌های امپریالیستی از تدفین‌اش جلوگیری شده و زنده جلوه داده می‌شود) مدافع منافع بورژوازی وابسته ایران می‌باشد و در همین رابطه هم قابل برخورد و بررسی است.

حزب توده قبل از کودتای ۲۸ مرداد، به مدت طولانی در جنبش خلق ما به نادرست حزب کارگران تلقی و تصور می‌شد. اما این حقیقت که حزب توده هیچوقت یک حزب کمونیست و حزب طبقه کارگر نبود را با قاطعیت می‌توان با رجوع به برنامه مبارزاتی و عملکردهای آن اثبات کرد. به خصوص که این حزب خود در آغاز تشکیل در مهر ماه ۱۳۲۰،

اعلام کرد که "ما یک سازمان ملی، دموکراتیک و ضد فاشیست هستیم" (نقل از جزوه اصول تشکیلاتی حزب توده ایران سال ۱۳۲۰) و نه تنها ادعای کمونیست بودن و حزب طبقه کارگر بودن را نکرد بلکه بدون این که به نقش تاریخی طبقه کارگر در ایران در بسیج و متشکل کردن همه اقشار و طبقات تحت ستم برای مبارزه علیه امپریالیسم و همه نیروهای ارتجاعی اشراف داشته باشد با قاطی کردن مرز بین طبقات، خود را "سازمان زحمتکشان، کارگران، دهقانان، روشنفکران مترقی و خرده بورژوازی" نامید (کنگره اول حزب توده، خرداد ۱۳۲۳). از جنبه اعتقادات ایدئولوژیکی نیز بارها اعلام کرد که "اکثر افراد حزب ما مسلمان و مسلمان زاده هستند و نسبت به شریعت محمدی علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافی با این دین باشد نمی‌پیمایند و مواضعی را که با آن تضادی داشته باشند نمی‌پذیرند" (نشریه رهبر شماره ۲۵۷ به تاریخ ۱۳۲۲/۱۲/۲۰) و یا تأکید می‌کردند که "حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست بلکه به مذهب به طور کلی و به مذهب اسلام خصوصاً احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیه مذهب محمدی منافی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدفهای مذهب اسلام می‌کوشد." (مردم شماره یک دوره پنجم به تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۱۵). بارها نیز خود با صراحت بر کمونیست نبودن حزب توده تأکید کرد. از جمله در شماره ۲۸ نشریه رهبر به تاریخ ۱۳۲۲/۲/۱۷ صراحتاً مطرح نمود: "نسبت کمونیستی به حزب توده ایران، نسبتی که دسته سید ضیاءالدین می‌کوشند به ما وارد سازند و بدین وسیله سعی دارند سرمایه داران و تجار ایرانی را از ما بترسانند، نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی

حزب توده در آغاز

است مشروطه خواه و طرفدار قانون اساسی. چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیستی و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاصی است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران به وجود آید، آن حزب قطعاً توده نخواهد بود." (تکه آخر اعتراف صادقانه ای بود!!)

در طی تمام دوره فعالیت علنی، حزب توده در کنار انجام بعضی کارهای دموکراتیک، اعمال و سیاست‌های سازشکارانه و ننگ آلودی که به تقویت ارتجاع و تضعیف جنبش توده‌های رنج‌دیده ایران منجر شد را در پرونده خود داراست. شرکت در دولت قوام السلطنه و مماشات با حکومت مرکزی و در همین چهارچوب ارتکاب به اعمال فاجعه آمیزی نظیر ایفای نقش اعتصاب شکن در جریان مبارزات پرشور و گسترده کارگران نفت جنوب در تیرماه سال ۱۳۲۵ (در این زمان رهبران حزب توده در تباری با نخست وزیر وقت، قوام السلطنه به خوزستان رفته و با شگردهای مختلف آتش مبارزه‌ای را که کارگران پیشرو به ابتکار خود، علیه شرکت ایران و انگلیس و دولت حاکم سازماندهی کرده بودند را خاموش و مانع از تداوم آن شدند. پس از آن، شرکت نفت انگلیس با بسیج مزدورانی از میان عشایر خوزستان با پشتیبانی و همراه با نیروهای نظامی دولتی، به کارگران یورش برده و به درگیری خونین با کارگران پرداختند که طی آن حدود ۴۷ نفر در آبادان کشته و شماری نیز زخمی گشتند)، همچنین جلوگیری از رشد جنبش ملی-دموکراتیک مردم آذربایجان و کردستان، از نمونه اعمال و سیاست‌های سازشکارانه و خیانت آمیز حزب توده در یک دوره معین بود. قوام السلطنه با اعمال ضد خلقی‌اش به نفع امپریالیسم انگلیس، در تاریخ ایران به عنوان نوکر انگلیس شناخته می‌شود. اما حزب توده بدون در

نظر گرفتن ماهیت ضد خلقی این فرد، در شرایط اوج گیری مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران، سیاست سازش با قوام را در پیش گرفت و همه نیروی خود را در جهت تقویت او و کابینه اش قرار داد. مثلاً در نشریه ظفر به تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۲۵ از طرف شورای متحده مرکزی کارگران (سازمان وسیع صنفی کارگران ایران تحت رهبری حزب توده)، اعلام شد که: " آقای قوام السلطنه عملاً مورد تأیید کارگران و زحمتکشان ایران می‌باشد." حزب توده حتی در اواخر سال ۱۳۲۴ تظاهراتی به نفع قوام در میدان بهارستان برپا نمود. سپس، در مقابل منتقدین مطرح ساخت: " از روز تظاهرات به نفع قوام تا سقوط کابینه ائتلافی را عده‌ای دوره "سازشکاری" می‌نامند. ولی... در این مدت ما توانستیم خود را بشناسانیم و سازمان‌هایمان را استحکام بخشیم. کمیته مرکزی با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای قوام السلطنه، ایران را از تجزیه و جنگ داخلی نجات داد." (نشریه رهبر به تاریخ ۱/۸/۱۳۲۵).

در ارتباط با جنبش خلق آذربایجان حتی وقتی نیروهای مرتجع و مسلح شاه تنها در جریان یورش به مردم این دیار، بر اساس برخی اسناد تاریخی بین ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر از آنان را یکجا کشتند، حزب توده گوئی که اتفاقی نیافتاده است، چنان فاجعه بزرگ بوجود آمده در آذربایجان را تأیید و آن را " به خاطر صلح در داخل ایران که برای حفظ صلح جهان مفید است" (نشریه مردم شماره ۴ سال اول دی ماه ۱۳۲۵) جا زد؛ و یکی از رهبران حزب توده که در کابینه قوام به وی پست وزارت اعطاء شده بود به نام فریدون کشاورز در روزنامه ارس (به تاریخ ۱۱/۱۰/۲۵) نوشت: " خاتمه مسأله آذربایجان، چنانچه در اطلاعیه کمیته مرکزی حزب توده ایران ذکر شده است، به نحوی که

حزب توده در آغاز

انجام شد، بهتر از عکس آن بوده. زیرا هیچ ایرانی وطن پرستی میل نداشته و ندارد که ایران صحنه یک جنگ داخلی و یا احیاناً وسیله و بهانه ایجاد اختلاف بین دول بزرگ جهان گردد". به دنبال اعلام چنین مواضعی، رهبری حزب توده برای اطمینان دادن به رژیم شاه مبنی بر تداوم سیاست‌های مماشات گرانه‌اش با حکومت مرکزی، اعلام کرد: "اتهامات دشمنان ما در این که ما مخالف رژیم سلطنتی هستیم جداً مورد تکذیب ماست. اعلیحضرت شاه جوان همه گونه امکانی را دارند که با حمایت از آزادی و قانون اساسی، مورد اعتماد کامل همه شیفتگان دموکراسی قرار گیرند..... ما نمی‌خواهیم در اینجا رژیم کارگری و دموکراسی رنجبری برقرار کنیم. برعکس چنین مطالبه‌ای برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود" (نشریه مردم به تاریخ ۱۰/۱۵/۱۳۲۵ - اعلامیه خطاب به اعضای حزب و مردم ایران) . قابل تأکید است که در تاریخ ذکر شده در زیر این اعلامیه تنها ۲۴ روز از لشکر کشی خونین شاه به آذربایجان می‌گذشت و هنوز خونهای ریخته شده در آذربایجان بر زمین جاری بود و حتی پوکه‌های گلوله‌های بسیار کثیری که بی محابا به روی زحمتکشان و مردم بی پناه شلیک شده بودند، در کوچه پس کوچه‌های تبریز پخش بود و به گفته شاهدان عینی در آن زمان، کودکان آنها را وسیله بازی خود قرار داده و به بازی با آنها مشغول بودند.

پس از کنگره دوم این جریان در اردیبهشت سال ۱۳۲۷، حزب توده به فکر بستن عنوان مارکسیست- لنینیست به خود و اعلام آن حزب به مثابه حزب طبقه کارگر ایران افتاد. اما این اعلام لفظی هم هرگز حزب توده را به یک حزب کمونیست تبدیل نکرد و باعث نشد که این حزب واقعاً به نفع طبقه کارگر و دیگر توده‌های تحت ستم ایران،

در عملکردهای خود تغییری داده و در جهت برپائی یک حکومت واقعاً مردمی و یا به قول خود وی " رژیم کارگری و دموکراسی رنجبری"، گامی بردارد. با اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها که بر محور ملی کردن نفت برجستگی هر چه بیشتری یافت، این حزب نه فقط در پیشاپیش این مبارزه قرار نگرفت، نه تنها به مصدق به مثابه نماینده بورژوازی ملی ایران که خواهان کوتاه کردن دست امپریالیست‌ها از منابع نفتی ایران بود کمکی نکرد بلکه وقتی وی نخست وزیر شد، تا آنجا که توانست به کارشکنی در مقابل اقدامات مصدق و تضعیف حکومت او پرداخت- در این زمینه به حد کافی اسناد و مدارک وجود دارد که از به راه انداختن تظاهرات علیه مصدق و او را عامل امپریالیسم آمریکا خواندن گرفته تا اقدامات دیگر را در بر می‌گیرد. با توجه به این که یکی از مختصات بارز حزب توده از آغاز دنباله روی از سیاست‌های خارجی اتحاد جماهیر شوروی بود، در این دوره حزب توده در مقابل خواست ملی کردن نفت در سراسر ایران که از طرف مصدق مطرح می‌شد با رسوائی هر چه تمامتر خواهان اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی شد. این نمونه نیز که آشکارا نشانگر برخورد غیرملی و غیرکمونیستی بود، بی‌اعتنائی کامل حزب توده نسبت به منافع طبقه کارگر و منافع توده‌های ضد امپریالیست مردم ما را درمقابل دید همگان قرار داد.

در چنان اوضاع و احوالی بود که قدرتهای امپریالیستی (انگلیس و امریکا) در جهت حفظ منافع غارتگرانه خود در ایران، از طریق ارتجاع دربار شاه، کودتای ۲۸ مرداد را علیه منافع مردم ایران سازمان دادند و در شرایطی که نه مصدق خود را برای مقابله مسلحانه با دشمنان آماده کرده بود و نه حزب توده اساساً خواهان به قول خود " آشوب"

حزب توده در آغاز

بود، توده‌های مردم آماج حملات خونین نیروهای مسلح شاه، قمه به دستان کودتاچیان و لمپن‌هائی نظیر شعبان بی مخ قرار گرفتند. در این اوضاع و احوال هنوز توده‌های مبارز مرتبط با حزب توده که با از جان گذشتگی آماده مقابله با کودتاچیان، دفاع از خود و پیشبرد مبارزاتشان تا رسیدن به پیروزی بودند، انتظار داشتند که این حزب آنها را برای مقابله با کودتای امپریالیستی سازماندهی کرده و رهبری مبارزاتشان را به عهده گیرد. (۲) ولی حزب توده علیرغم برخورداری از یک نیروی متشکل نظامی (تشکل افسران حزب توده در ارتش)، به کمترین اقدامی در دفاع از مردم دست نزد و آنها را در مقابل سرکوب‌های خونین رژیم شاه تنها گذاشت. بخشی از رهبران خائن حزب برای حفظ جان خویش به خارج گریختند و آنهایی هم که مدتی بعد دستگیر و به زندان افتادند در آنجا، علیرغم همه ادعاهای قبلی خود، با نوشتن ندامت نامه و تأیید رژیم کودتا به مردم پشت کرده و حتی بعضی از آنها به مهره‌های خدمت گزار در دستگاه سرکوب شاه تبدیل شدند. به این ترتیب تداوم سیاست‌های رفرمیستی و سازشکارانه حزب توده و مماشات دوازده ساله آن با حکومت مرکزی، به خیانت آشکار به توده‌های خلق انجامید. **از آن زمان به بعد لفظ خیانت با نام حزب توده عجین شد و صفت خائن در پشت اسم حزب توده قرار گرفت: "حزب توده خائن"، یا "حزب خائن توده". (۲)**

عقب ماندگی جامعه یا حزبی که کمونیست نبود!

این واقعیت که حزب توده در طی فعالیت دوازده ساله خود تا کودتای ۲۸ مرداد، نه تنها قادر به پیشبرد مبارزات انقلابی مردم ایران نشده بلکه حتی سر بزنگاه‌های تاریخی به جنبش مردم در راه رهائی خود ضربه زده بود، خود می‌توانست نشانگر آن باشد که حزب توده نه یک حزب کمونیست بلکه کاریکاتوری از آن بوده است. اما این، موضوعی نبود که **جنبش کمونیستی ایران بتواند بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آن را به صورت یک جمع‌بندی تئوریک ارائه دهد.** در آن زمان حزب توده مورد پشتیبانی کامل شوروی قرار داشت که خود هنوز به عنوان یک دولت کارگری و مهد سوسیالیسم شناخته می‌شد- کشور شوراها که اتفاقاً در همان مقطع، جنگ دلاورانه و عظیمی را بر ضد فاشیسم در سطح جهان پیروزمندانه رهبری کرده بود. پشتیبانی حزب توده از شوروی و تأیید متقابل شوروی از آن، برای اذهان عموم و خیلی از روشنفکران به خودی خود و به نادرست، کمونیستی بودن حزب توده و داشتن هدف‌های کارگری و سوسیالیستی از طرف آن حزب را متبادر می‌کرد. در واقع برای نیروهای جنبش مشکل بود که در حالی که شوروی را به مثابه یک دولت سوسیالیستی و مدافع منافع طبقه کارگر می‌شناسند، حزب توده را یک حزب کمونیست و متعلق به طبقه کارگر تلقی نکنند. بنابراین، برای این که یک فهم درست از ماهیت واقعی حزب توده در میان نیروهای چپ، در وجه غالب، مورد پذیرش قرار

گیرد، پروسه‌ای نسبتاً طولانی در تاریخ مردم ما طی شده است.

در دهه سی با این که حزب توده حتی در مقام یک نیروی خرده بورژوازی دموکرات هم نتوانسته بود در طول فعالیت خود و در جریان کودتای ۲۸ مرداد به انتظاراتی که از آن می‌رفت پاسخ دهد، ولی هنوز بسیاری از وابستگان به این حزب با استناد به مواردی چون به وجود آمدن "شورای متحده مرکزی کارگران"- که خود محصول رشد روزافزون مبارزات کارگری در آن دوره بود، و یا ایجاد تشکیلاتی برای زنان در درون حزب - با توجه به حضور زنان مبارز و تحصیل کرده در صفوف حزب توده، رشد ادبیات انقلابی با وجود شاعران و نویسندگان آزادیخواهی که پشتیبان حزب توده بودند و غیره، از وجود جنبه‌های مثبت در فعالیت‌های آن حزب صحبت کرده و بر این اساس آن را یک حزب طبقه کارگر می‌پنداشتند. شکی نیست که چنین مواردی جلوه‌هایی از دست آوردهای مبارزاتی مردم ما در آن مقطع بودند که البته با نام حزب توده در یک دوره از تاریخ جامعه ما رقم خورده است. اما، حاملین نظری که با تکیه بر چنین مواردی حکم به حزب طبقه کارگر بودن حزب توده می‌دادند نه فقط به این امر آگاهی نداشتند که چنان اموری به خودی خود نمی‌تواند دال بر ماهیت کارگری یک حزب باشد، بلکه آنها به واقعیت شرایط مبارزاتی بسیار مساعدی که حزب توده در آن رشد کرد نیز توجهی نداشتند. آنها غلیان جنبش‌های توده‌ای و رشد بی سابقه مبارزات مردم در این دوره که مسلماً دست آوردهای مبارزاتی با خود به همراه می‌آورد را در نظر نگرفته و قادر به تشخیص این امر نبودند که در دهه بیست در شرایط تضعیف دیکتاتوری رژیم حاکم در داخل ایران و در فضای مساعد بین‌المللی،

حرکت‌های مبارزاتی توده‌های ستم‌دیده ایران علیه دشمنانشان، هم وسعت چشم‌گیری داشت و هم شدیداً رو به رشد بود؛ و نیروهای آزادیخواه و مترقی جامعه به این دلیل دور حزب توده جمع شده و به آن یاری می‌رسانند که انتظار رهبری مبارزات خود را از آن حزب داشتند. ولی واقعیت این است که این حزب - درست به خاطر این که یک حزب کمونیست و پیشرو طبقه کارگر نبود - در طول فعالیت‌های دوازده ساله خود هرگز نتوانست مبارزات مردم ما را در جهت تحقق خواست‌های اساسی‌شان رهبری کرده و جنبش را قدمی به جلو ببرد.

"توده‌ای‌ها" (و یا می‌توان گفت یک تفکر رایج "توده‌ای" در دهه‌های پیشین که هنوز هم از بین نرفته)، ضمن تأکید بر این که حزب توده در سال‌های بین ۱۳۳۲-۱۳۳۰، حزب طبقه کارگر ایران بوده است، از به اصطلاح اشتباهات "سنگین" حزب توده در این سال‌ها صحبت می‌کنند و در حالی که حتی ادعا می‌کنند که گویا "خدمات" حزب توده بیشتر از "اشتباهات" آن بوده، آن به اصطلاح اشتباهات را هم "بزرگوارانه" (!!)) به گردن عقب ماندگی جامعه ایران در دوره مورد بحث می‌اندازند که گویا همانطور ایجاب می‌کرده که رهبران حزب توده عمل کردند و گریزی از آن نبوده است. از جمله احسان طبری یکی از رهبران خائن حزب توده و تئوریسین این حزب، در مقدمه کتابی با نام "نظری به جنبش کارگری و کمونیستی ایران"، با تأکید بر حزب طبقه کارگر بودن حزب توده، مطرح می‌کند: "روشن است که حزب و سازمان‌های طبقه کارگر در کشورهای آسیایی، عقب مانده، کم رشد مانند ایران می‌بایست راه دراز تکامل ارگانیک را طی کنند.

روشن است که این احزاب در مراحل مختلف زندگی خود از جهت شعارها و شیوه مبارزه و عمل پیوسته در سطح و اوج لازم یک حزب مارکسیستی-لنینیستی طراز نوین نبوده‌اند. این مشکلات و نقائص ویژه جنبش انقلابی در کشور ما نیست." (نقل از راه توده ۳۳۵، یازده مهر ۱۳۹۰). نمونه دیگر از توجیه کاری برای اثبات این که حزب توده گویا حزب طبقه کارگر ایران بوده است، نوشته‌ای تحت عنوان "حزب توده ایران و توفان- به مناسبت هفتاد سالگی حزب توده ایران"، منتشره از طرف "حزب کار ایران (توفان) می‌باشد. در آنجا می‌خوانیم: "از پاره‌ای نوشته‌ها و گفته‌ها چنین بر می‌آید که حزب توده ایران گویا حزب طبقه کارگر ایران نبوده است به این علت که در کار خود نواقص و معایب بسیاری داشته، اشتباهات بزرگی مرتکب شده، به راست و به چپ دویده و پاره‌ای مسایل مهم را به دست فراموشی سپرده است و از این قبیل. اما دارندگان این نظریات، محیطی را که در آن حزب توده پدید آمده و رشد کرده از دیده فرو می‌گذارند. ... آنها فراموش می‌کنند که حزب مانند انسان پس از پیدایش و پیش از آنکه به مرحله بلوغ برسد دوران کودکی خود را می‌گذراند. حزب توده ایران نیز با توجه به وضع کشور پس از بیست سال دیکتاتوری فاشیستی رضا خان، نمی‌توانست چنین دورانی را نپیماید. در طول این دوران حزب هنوز مارکسیسم لنینیسم را بدرستی فرا نگرفته بود، محیط و ساختمان اجتماعی خود را بدرستی نمی‌شناخت، از انطباق صحیح مارکسیسم لنینیسم بر شرایط ایران ناتوان بود، در پراتیک مبارزه سیاسی و اجتماعی تجربه نداشت. در چنین شرایطی حزب نمی‌توانست از خطا و اشتباه مصون بماند. نواقص و اشتباهات حزب در دوران کودکی اختصاص به حزب توده ایران ندارد. مائوتسه دون دوران

کودکی حزب کمونیست چین را این گونه توصیف می کند: حزب در آن دوران هنوز کودکی خود را طی می کرد... در پایان این دوره نیز بر اثر راست روی حزب به رهبری چن دو سیو انقلاب با شکست مواجه گردید... در میان خدمات و اشتباهات حزب توده ایران آنچه عمده است خدمات آنست".

بدون این که در اینجا لازم به نقد نظرات فوق باشد، ضروری است به طور کلی گفته شود که حتی اگر به خیانت‌های حزب توده نام "اشتباه" بدهیم، با معیار کمتر یا بیشتر بودن "اشتباهات" و یا "خدمات" نمی‌توان ماهیت یک حزب را تعیین کرد. باید دید در علم جامعه‌شناسی، معیار علمی برای تعیین ماهیت یک حزب یا به طور کلی یک جریان سیاسی چیست! تا جایی که به بحث ما مربوط است، یکی از معیارهای علمی مارکسیستی که نشان می‌دهد که حزب توده یک حزب کمونیست نبوده، این واقعیت است که این حزب اساساً هیچوقت تغییر بنیادی در مناسبات اقتصادی-اجتماعی موجود و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی به منظور برقراری یک سیستم اقتصادی-اجتماعی نوین که لازمه تأمین منافع طبقه کارگر، تحقق خواسته‌های وسیع ترین توده‌های مردم بود را در دستور کار خود قرار نداده بود.

این حزب در آغاز فعالیت خویش، صراحتاً تبلیغ می‌کرد که هر گامی که بر می‌دارد برای "حفظ حکومت مشروطه و اصول دموکراسی است" (روزنامه سیاست شماره ۱ به تاریخ سوم اسفند ۱۳۲۰) و برنامه مبارزاتی خود را ایجاد "یک دموکراسی از نوع دموکراسی آمریکا و انگلستان" اعلام می‌نمود (رزم شماره ۲۳ به تاریخ ۱۳۲۲/۵/۲۵) و مطرح می‌کرد که: " حزب ما برای این که مرام خود را

اجرا کند، تنها وسیله‌ای را که صحیح می‌داند موفقیت پارلمانی و پیروزی در انتخابات است. حزب می‌خواهد با ایجاد یک جمعیت قوی و متشکل و اتحادیه‌های نیرومند، قدرتی به وجود آورد که آن قدرت بتواند دولت را به گذراندن قوانین مورد نظر (البته با اتکاء به مقررات قانونی و متابعت کامل از اصول قانون اساسی) وادارد. پس تهمت کسان‌ی که حزب توده ایران را آشوب طلب و مسلح می‌نامند، صرفاً یا از روی بی‌خبری یا از روی غرض ورزی است". (همان شماره ۲۲ نشریه رزم). این اعلام مواضع و نظر که مبین معرفی حزب توده به مثابه یک حزب رفرمیست بود و نشان می‌داد که این حزب صرفاً خواستار انجام اصلاحاتی در سیستم اقتصادی- اجتماعی طالمانه حاکم آنهم از طریق مبارزه پارلمانی بود، بعد از این که حزب مذکور توهم حزب طبقه کارگر بودن را در مورد خود به وجود آورد نیز تغییر نکرد؛ و این به اصطلاح حزب "کمونیست"، هیچگاه نه در صدد ایجاد "آشوب" و انقلاب در نظام حاکم به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان بر آمد و نه خواستار جایگزین کردن یک قانون اساسی مدافع منافع اکثریت توده‌های مردم به جای "قانون اساسی" فنودال- بورژوائی موجود در زمان خود شد، بلکه با هر ادعائی، درعمل به همانگونه رفتار نمود که در همان شماره نشریه رزم یاد شده خاطر نشان کرده بود.

تجربه‌های تاریخ ساز در دل شکست‌های تاریخی

رسوائی‌ها و خیانت‌های حزب توده که متأسفانه با نام کمونیسم همراه گشته بود از اوایل دهه سی تأثیرات بسیار منفی و مخرب در میان مردم ایران بجا گذاشت، تأثیراتی که در سراسر سال‌های دهه چهل نیز همچنان پا برجا بود. این تأثیرات چنان بود که جنبش کمونیستی ایران نمی‌توانست گامی به جلو گذاشته و در جهت تحقق خواسته‌های طبقه کارگر و دیگر توده‌های ستمدیده ایران حرکت آگاهانه‌ای را سازمان دهد مگر این که بختک حزب توده که به مثابه پارامتری جدی، راه را بر پیشرفت جنبش انقلابی مردم ما بسته بود را از سر راه خود بر می‌داشت. متحقق ساختن این امر مهم تاریخی، رسالتی بود که در نیمه دوم دهه چهل، بر عهده نیروی کمونیستی در جامعه ما قرار گرفت که توانست هم در تئوری و هم در عمل، با ترسیم خطی قاطع و کاملاً شفاف بین کمونیسم راستین با به اصطلاح کمونیسمی که با نام حزب توده شناخته می‌شد، به آن رسالت پاسخ گوید. این نیروی اصیل کمونیستی همانا چریکهای فدائی خلق بودند. مسلماً برای این که چنین موفقیتی به دست آید، روندهائی در جامعه ما طی شده و زمینه‌های لازمی برای به ثمر رساندن چنان رسالت بزرگی، شکل گرفته و تکوین یافته بودند. شرح و توضیح این موضوع در ادامه نوشته حاضر خواهد آمد. همچنین در این نوشته به یک موضوع اساسی

دیگر نیز پرداخته خواهد شد و آن این است که بعد از قیام بهمن ۱۲۵۷، سازمانی که دیگر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نبود ولی با توهم پراکنی در میان سیل توده‌های هوادار چریکهای فدائی خلق، با توسل به ربا و تزویر آن نام را با خود حمل کرد، چگونه مرز ترسیم شده بین کمونیست‌های فدائی با حزب توده را در هم شکست! و در این مورد نقش نوشته‌های رفیق جزئی در زندان که عمدتاً در اواخر سال ۱۲۵۲ به درون سازمان چریکهای فدائی خلق راه یافت، چه بود؟

برای پیشبرد بحث فوق لازم است در ابتدا به مرور آن پروسه تاریخی‌ای بپردازیم که از مقطع بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ تا حضور کمونیست‌های فدائی در جامعه ایران طی شد.

پس از قدرت‌گیری رژیم کودتائی شاه و حمله به توده‌های مردم و از بین بردن هر گونه تشکل سیاسی آزادخواه و ملی و ضد امپریالیست در اوایل دهه سی، تا آخر این دهه مبارزه متشکل علیه رژیم اساساً متوقف شد و تشکل‌های باقی مانده از حزب توده نیز پراکنده و یا یکی پس از دیگری طعمه سرکوب رژیم شاه شدند. در این دوره در میان افراد صادق و مبارز حزب توده انتقاد شدید به آن حزب جریان داشت، ولی جهت این انتقاد، عمدتاً قبل از این که متوجه کل اعمال و برنامه‌های حزب باشد که به شناسائی ماهیت آن منجر شود، روی عملکرد رهبران آن متمرکز بود، آنهم به خصوص به خاطر عدم برخورد آن رهبران با کودتای ۲۸ مرداد و عدم استفاده از نیروی نظامی و مقابله مسلحانه با رژیم شاه! انتقاد کنندگان اغلب حزب توده را با دید غیر مارکسیستی خود، حزب

طبقه کارگر که دچار انحراف بوده و اپورتونیسیم بر آن غالب شده بوده است!! ارزیابی می‌کردند و متوجه نبودند که حزب توده یک نیروی خرده بورژوازی رفرمیست و مدافع سازش طبقاتی (به جای مبارزه طبقاتی) بود. با این حال خیانت حزب توده در ۲۸ مرداد و رسوایی‌هایی که تغیرنامه‌های مشمئزکننده رهبرانش در میان مردم ببار آورده بود، این نتیجه را داشت که همانطور که در اواخر دهه سی در شرایط کار علنی نشان داده شد، هیچ روشنفکر انقلابی -حتی اگر هنوز به خطا برای حزب توده ماهیت کارگری قائل بود- در عمل حاضر به کار با آن حزب نگردد. درواقع، روشنفکران انقلابی ایران در اواخر دهه سی اگر نه در اندیشه و تئوری ولی عملاً با حزب توده خط کشی داشتند.

در جامعه ایران، از سال ۱۳۳۹ تا سال‌های اول دهه چهل، پس از سالها بگیر و ببند و اعمال دیکتاتوری، در اثر رشد تضادها در درون جامعه و بروز بحران‌های متعدد در دستگاه حاکمه، مجدداً فضای برای فعالیت‌های سیاسی علنی به وجود آمد؛ و در این فضای علنی، بی حیثیتی حزب توده کاملاً عیان و بیش از پیش در مقابل دید همه قرار گرفت. در چنان شرایطی حزب توده در صحنه حضور نداشت و هیچ کس هم پرچم حزب توده را بلند نکرد، در حالی که سازمان‌های سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی متعلق به جبهه ملی با استفاده از فضای موجود، فعال گشتند. در این شرایط بود که خیلی از مبارزین چپ برای مبارزه با رژیم و پیشبرد اهداف سیاسی خود وارد آن سازمان‌ها شدند. از جمله این روشنفکران چپ می‌توان از رفقا بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، احمد جلیل افشار نام برد.

در مقطع مورد بحث که همزمان با "انقلاب سفید" شاه بود "اصلاحات ارضی" شاهانه در ایران صورت گرفت، اقدامی که طی آن در ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه در جهت تحکیم سلطه امپریالیسم در ایران، تحولی به وجود آمده و سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه مسیط شد. در این پروسه در حاکمیت سیاسی هم که ماهیت امپریالیستی داشته و اساساً در جهت تأمین منافع امپریالیست‌ها عمل می‌کرد، تغییراتی به وجود آمد؛ به این نحو که بورژواهای وابسته جای نمایندگان فئودالیسم وابسته را در این حاکمیت اشغال کردند و حاکمیت امپریالیستی موجود از طریق بورژوازی وابسته ایران اعمال شد- که تا به امروز هم ادامه دارد. پس از این تحول بود که بورژوازی وابسته در قدرت، بلافاصله مبارزات تازه شکل گرفته توده‌ها در فاصله بین ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ را با خشونت تمام سرکوب و همه تشکل‌های مبارزاتی به وجود آمده را از بین برد. به این ترتیب دوره مزبور با شکست مبارزات توده‌ها و ناکامی نیروهای سیاسی درگیر در مبارزات علنی، رقم خورد. اما، درس‌های این مبارزات و عواملی که در زیر توضیح داده خواهد شد زمینه‌ای فراهم ساختند که به نیروهای کمونیست جامعه، امکان داد تا آگاهی خود را نسبت به برنامه و خط مشی رفرمیستی حزب توده در دوران فعالیت دوازده ساله خود و پس از آن ارتقاء دهند؛ و در شرایطی که علی‌رغم رسوائی این حزب، از ماهیت واقعی آن شناختی عمومی وجود نداشت، به ماهیت آن پی برده و سپس با اهمیتی به مراتب برجسته تر، از آن برای پیشبرد مبارزه خود نتایج عملی اخذ کنند.

شکست تشکل‌های غیر کمونیستی یاد شده پیشین (در طی سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹)، در عین حال به معنی شکست شیوه‌ها و

اشکال سازمانی آنها در شرایط سلطه دیکتاتوری بورژوازی وابسته هم بود. اساس فعالیت‌های سیاسی دوره پیش، به مبارزات اصلاح طلبانه‌ای محدود بود که در شعارهای انتخابات آزاد، استقرار حکومت قانونی، "شاه باید سلطنت کند، نه حکومت" و غیره انعکاس داشت. این همان راهی بود که حزب توده رفته بود. اما در مقابل رژیم تا بن دندان مسلح که هیچگونه مبارزه قانونی و اصلاح طلبانه را بر نمی‌تابید، در مقابل رژیمی که تنها با زبان زور با مردم سخن گفته و سرکوب خونین مبارزات توده‌ها، روش اصلی برخورد او با مردم بود، امید بستن به مبارزات پارلماناریستی و تکرار شعارهای سترون گذشته مربوط به انتخابات و شیوه‌های مسالمت آمیز مبارزه و غیره نمی‌توانست جز به سرکوب بیشتر مبارزین و مبارزه توده‌ها بیانجامد. این تجربه بر اهمیتی بود که از دل شکست مبارزات یاد شده بیرون آمد، تجربه‌ای که در میان مردم هر گونه امید به اصلاحات و توسل به شیوه‌های مسالمت آمیز مبارزه را از بین برد. اما این تجربه چه تأثیری در مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ما بجا گذاشت؟ پاسخ این است که: "شرایط جدید، یک فرق اساسی با شرایط بعد از کودتا داشت: دیگر کسی نمی‌توانست به شعارهای گذشته، به شیوه‌های کهنه مبارزه و اشکال مهجور سازمانی اعتماد کند" (رفیق مسعود احمد زاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک صفحه ۲۶ قطع جیبی).

موضوع مهم دیگر در رابطه با شکست مبارزات اصلاح طلبانه و قانونی دوره مورد بحث، این است که با آن شکست، ایدئولوژی‌های حاکم بر سازمان‌های درگیر در این مبارزات- که رسماً ایدئولوژی‌های غیر کمونیستی بودند- نیز بی اعتبار شدند. از طرف دیگر، پیشاپیش به

مارکسیسم - لنینیسم هم ضربه وارد شده بود- چرا که این ایدئولوژی، ظاهراً در وجود حزب رسوائی تجلی یافته بود که خود را حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران می خواند. در شرایط یاد شده، مارکسیسم- لنینیسم از جهت دیگری نیز مورد ضرب قرار گرفت و آن موقعی بود که رویزیونیسمی که خروشچف در شوروی معرف آن بود به نام سوسیالیسم، در سطح جهان آشکارا وارد بند و بست های امپریالیستی شده و به ایجاد رابطه دوستانه با رژیم شاه نیز دست زد. با گسترش رابطه بین ایران و شوروی، رسانه های آن کشور و از جمله رادیو مسکو، به نفع رژیم شاه تبلیغ می نمودند- تا آنجا که در این راستا آنها حتی قیام توده ها در ۱۵ خرداد را نیز تقبیح کردند. (۴) واضح است که چنین امری می توانست حتی به بی اعتباری ایدئولوژی ای که شوروی ظاهراً خود را پایبند به آن نشان می داد، یعنی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم نیز بیانجامد. این واقعیت نیز در کنار مجموعه شرایط توصیف شده در بالا، از عوامل منفی و بازدارنده ای شد که بر عملکرد همه مبارزین و جوانان انقلابی که خواهان مبارزه با دشمنان مردم یعنی امپریالیست ها و رژیم دست نشانده آنها در ایران بودند، تأثیر گذاشت.

بنابراین نسل جدید مبارز آن دوره با یکی از بدترین شرایط سیاسی مواجه بود. اثرات منفی شکست های پی در پی مبارزات مردم، سلطه یک دیکتاتوری بسیار خشن تر و عنان گسیخته تر از پیش که اختناق سیاه و رعب آوری را بر فراز جامعه گسترده بود- اختناقی که نفس ها را در سینه حبس می کرد و سنگینی آن حتی در چهار چوب خانه ها نیز احساس می شد؛ و در چنین شرایطی قدرت نمائی های شاه و تبلیغات گسترده ای که به طور شبانه روزی شکست ها را به

رخ مردم می‌کشید و خیانت سران حزب توده و "تنفرنامه"های آنها را دستمایه کوبیدن کمونیسم قرار داده و با قدر قدرتی، از بی ثمری هر گونه مبارزه‌ای سخن گفته و آن را اشاعه می‌داد؛ و در این اوضاع و احوال فقدان یک نیروی سیاسی انقلابی در صحنه جامعه، همه اینها به تدریج یأس و ناامیدی را بر مردم مستولی می‌ساخت و آنها را از دست زدن به مبارزه باز می‌داشت. نسل جوان مبارز اوایل دهه چهل در چنین شرایط سیاه و ظاهراً بی چشم انداز، آن هم بدون داشتن اتکاء ایدئولوژیکی شفاف، دست و پا می‌زد.

شکل گیری جنبش نوین کمونیستی

در پرتو تجارب خونینی که تا اوایل دهه چهل به دست آمده بود، در شرایطی که دیکتاتوری -همانطور که اشاره شد- پس از "انقلاب سفید" با قدرتی به مراتب شدیدتر و وحشیانه تر از گذشته اعمال می‌شد و هر نوع حرکت مبارزاتی را در نطفه خفه می‌کرد، نیروهای مبارز جامعه می‌بایست در جستجوی راه جدیدی برای پیشبرد مبارزه توده‌ها و غلبه بر دشمن باشند. بنابراین، **کار مبارزاتی به شیوه متفاوت از گذشته از نو شروع شد و دوره جدیدی در جنبش خلق ما آغاز شد.** در چنین شرایطی بود که **جنبش نوین کمونیستی در ایران پا گرفت و مبارزین چپ بدون حتی در دست داشتن سابقه تئوریک از حزب توده، کار خود را بررسی شرایط و یافتن راه نوین مبارزه قرار دادند.** رفیق مسعود احمدزاده خصلت اساسی این دوره (دوره تولد جنبش نوین کمونیستی) را به درستی در "تجمع ساده نیروها، رشد خودبخودی آن و جدا ماندنش از توده‌ها"، عنوان می‌کند. در چنین شرایطی **دو عامل به رشد جنبش کمونیستی در ایران کمک نمود.** آن دو عامل، یکی افشای رویزیونیسم شوروی در سطح جهان توسط کمونیست‌های چین بود که رفیق احمدزاده از آن به عنوان "مرزبندی بین مارکسیسم-لنینیسم از یک طرف و رویزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر در یک مقیاس بین المللی" نام می‌برد. عامل دیگر انشعاب در حزب توده بود. مشخص شدن این امر که رویزیونیسم بر شوروی حاکم گشته و دست اندرکاران در حزب و دولت

شوروی، به مارکسیسم-لنینیسم پشت کرده اند، نه فقط به روشن شدن دید کمونیست‌های ایران کمک نمود تا دریابند که وارد شدن دولت حاکم بر شوروی به نام ظاهراً یک دولت سوسیالیستی در زد و بندهای امپریالیستی، از کجا آب می‌خورد بلکه حزب توده را نیز به عنوان توجیه‌گر سیاست‌های آن دولت و آلت دست ریزونیست‌های شوروی هر چه بیشتر افشاء و شناساند. همین امر خود موجب بحران در حزب توده و به وجود آمدن دو انشعاب در آن شد که به ایجاد دو سازمان یکی به نام "سازمان انقلابی حزب توده" و دیگری تحت عنوان "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" انجامید- که اولی در سال ۱۳۴۳ و دومی مدتی بعد در خارج از کشور اعلام موجودیت کردند. "سازمان انقلابی حزب توده"، ضمن رد گذشته حزب توده به عنوان حزب طبقه کارگر، وظیفه خود را "ایجاد" حزب طبقه کارگر در ایران قرار داد و "توفان" که معتقد بود حزب توده دوره قبل از کودتا، حزب طبقه کارگر بوده است در صدد "احیاء" حزب توده برآمد. **مسائل مطرح شده در این انشعابات در طی مشاجرات و اختلافات طرفین انشعاب، از جمله آشکار شدن هر چه بیشتر روش‌های کار، برنامه و عملکردهای حزب توده و رو شدن عمق فساد حاکم بر روابط درونی این حزب، باعث آن شد که کمونیست‌های جوان جستجوگر ایران به دیدی هر چه عینی‌تر نسبت به حزب توده دست یابند.** این امر نه فقط واقعیت "کمپته مرکزی" را بهتر شناساند بلکه امکان تجزیه و تحلیل حزب توده در دوره قبل از کودتا و تشخیص ماهیت غیر پرولتری آن یا معیارهای مارکسیستی را نیز برای کمونیست‌های ایران و به طور مشخص برای رفقای اولیه دست اندر کار تشکیل چریکهای فدائی خلق که آن

مسایل را با دقت و با احساس مسئولیت در قبال توده‌های دربند ایران تعقیب می‌کردند، تسهیل نمود. نکته مهم دیگر آن بود که مسایل و رویدادهای پیش آمده فوق‌الذکر، به خصوص مرزبندی بین مارکسیسم- لنینیسم و رویزیونیسم و اپورتونیسم در یک مقیاس بین‌المللی در شرایط رشد جنبش‌های انقلابی در سطح جهان یا رهبری کمونیست‌ها، موجب تقویت ایدئولوژی مارکسیستی شد. به طوری که **تا آخر دهه چهل روشنفکران انقلابی در سطحی وسیع و به طور چشم گیر به سوی مارکسیسم- لنینیسم روی آوردند.**

اگر با اطلاعاتی که امروز در دست است به صحنه مبارزه در ایران پس از سال ۱۳۴۲ تا شکل گیری چریک‌های فدائی خلق نظری بیافکنیم، می‌بینیم که برخلاف سال‌های قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که توده‌ها در صحنه مبارزه حضور یافته و تشکلات توده‌ای وجود داشت و تشکیلات‌هایی چون حزب توده و جبهه ملی با آنها در ارتباط بودند، دیگر نه از توده متشکل در سازمان‌های صنفی خود خبری بود و نه از حزب و سازمان و گروه سیاسی متشکل و در مقیاس توده‌ای. واضح است که در چنین شرایطی تجمعات یا محفل‌هایی از جوانان مبارز که در این یا آن گوشه از کشور به وجود می‌آمدند نمی‌توانستند در ارتباط با تشکلات توده‌ای که وجود نداشت قرار بگیرند و در نتیجه بدون ارتباط مستقیم با توده‌ها به طور خودبخودی رشد می‌کردند- به این معنا که رشد آنها بر اساس یک برنامه مبارزاتی معین نبود. در اینجا لازم است به این نکته توجه شود که "تجمع ساده" در مقابل تشکل سازمان یافته قرار دارد که به دلیل در پیش گرفتن حرکتی مبارزاتی بر اساس برنامه‌ای از قبل مشخص شده، ضرورتاً نوعی انضباط و

سازماندهی بر آن حاکم است. ما حتی نمونه‌هایی از "تجمع ساده" نیروها هر چند نمونه‌های پیشرفته آن را در فاصله سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۸ با دستگیری مبارزین مرتبط با آن تجمعات در زندان مشاهده می‌کنیم که البته زندانیان سیاسی به منظور متمایز کردن محفل یا دسته‌ای از آن جوانان از دسته دیگر، به اشتباه نام "گروه" فلان و "گروه" بهمان روی آنها گذاشتند. مثلاً محفلی از مبارزینی که در زندان نام "گروه فلسطین" به آنها داده شد، در واقع گروه به مفهوم یک تشکل منضبط نبود بلکه روابطی در میان جوانان مبارزی بود که از میان آنها برخی برای تجربه اندوزی از مبارزات انقلابیون فلسطین، قصد رفتن به فلسطین را داشتند که البته موفق نشده و دستگیر شدند. یا نام "گروه ستاره سرخ" به روابط گسترده‌ای اطلاق شد که تعدادی از جوانان مبارز را به طور عمده در شیراز و تهران به هم وصل می‌کرد. نام گذاری "گروه" به این گونه تجمعات ساده نیروها، امروز باعث شده که تفاوت بین یک گروه متشکل که افراد آن در جهت انجام کاری معین و مشخص در ارتباط با هم قرار گرفته و وظایفی را به عهده داشته و انجام می‌دادند، با چنین "گروه‌هایی" که در واقع افراد مبارزی در ارتباط با هم بوده و گروه به آن مفهوم نبودند، دچار خلط شده و از این بابت گمراهی به وجود بیاید.

در رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، رفیق پویان وضع گروه‌های نیمه دهم دهه چهل را این گونه توصیف می‌کند: "تجمع ساده عناصری که هیچگونه کمیت چشمگیری ندارند- در حقیقت به زحمت از تعداد انگشتان دست تجاوز می‌کنند- و سپس اشتغال این عناصر به مطالعه متون مارکسیستی و تاریخ با رعایت پنهانکاری. حوزه فعالیت این عناصر در دورترین مرز خویش به تماس‌های کاملاً

منفعل و پراکنده با مردمی از هر طبقه و قشر زیر سلطه محدود می‌شود. در چنین فعالیتی، هر عنصر تشکیلاتی به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد، و طبیعتاً هیچگونه کوششی نیز برای تغییر آن ضرورت ندارد." واقعیت این است که در شرایط دهه چهل، در شرایطی که "پلیس همه نیروی خود را بسیج کرده و شب و روز در پی کشف شبکه‌های زیرزمینی مبارزه و شناسائی مبارزین" بود (همان منبع)، و تحت شرایطی که باز رفیق پویان آن را این گونه تشریح نمود: "روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشانند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهی‌های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح‌ها و مرغان ماهی خوار بسر می‌بریم"، در چنین شرایطی، برای کار گروهی متشکل در پناه صرف رعایت پنهانکاری، امکان رشد و گسترش وجود نداشت؛ و در صورتی که جوانان مبارزی به هر ترتیب متشکل می‌شدند، به محض کوشش جهت گسترش نیرو و افزایش امکانات خود، یا با یورش ساواک روبرو شده و از بین می‌رفتند و یا آن تشکل به محلی برای نفوذ پلیس و شناخته شدن و دستگیری عناصر صادق و مبارز تبدیل می‌شد. در این دوره از تاریخ، ما تنها دو تشکیلات را به طور برجسته سراغ داریم که عمری طولانی داشتند: "ساکا" و "تشکیلات تهران". ساکا گروه متشکل و مخفی‌ای بود که برنامه مبارزاتی خود را ارتباط با کارگران، آگاهی دادن به آنها از طریق مطالعه و در این پروسه تشکیل حزب طبقه کارگر قرار داده بود. این گروه که عناصر پلیس در آن نفوذ داشته و کاملاً تحت کنترل ساواک قرار داشت، سالها به کار خود ادامه می‌داد و گاه گاهی هم عناصر صادقی از آن دستگیر می‌شدند. اما کار "ساکا" تأثیر مبارزاتی در میان

کارگران نداشت تا آنجا که طبقه کارگر و به طور کلی مردم ایران حتی از وجود این گروه و از " کار آرام سیاسی" آن هیچوقت مطلع نشدند و روشنفکران مبارز هم عمدتاً زمانی به وجود آن پی بردند که ساواک، در سال ۱۳۵۰ در وحشت از گسترش جنبش مسلحانه بعد از رستاخیز سپاهکل، به دلیل گرایش که در بین بعضی از عناصر صادق این گروه نسبت به مبارزه مسلحانه به وجود آمده بود، صلاح کار را در آن دید که این گروه را هم با توجه به نفوذی که در آن داشت، جمع کرده و همه افراد مرتبط با آن گروه را به زندان افکند. تشکیلات دیگر (که البته مردم ایران از وجود آن هم بعد از تلاشی‌اش مطلع شدند) که در این دوره به وجود آمد، " تشکیلات تهران" حزب توده نام داشت که بر اساس برخورد غیر مسئولانه حزب توده یا همان " کمیته مرکزی" مستقر در اروپای شرقی، در ایران ایجاد شد. این تشکیلات با کمک یکی از عناصر حزب توده (عباس شهریاری نژاد) که در ارتباط با " کمیته مرکزی" قرار داشت و خود را به ساواک فروخته بود، در واقع به دست **ساواک رژیم شاه** برای حزب توده خائن در تهران ساخته شد- که بعداً در آذربایجان و خوزستان هم شاخه زد. تشکیلات تهران حزب توده که با "کمیته مرکزی" در تماس دائم قرار داشت، هر کار ظاهراً مبارزاتی هم که جلوی خود گذاشته بود (جمع آوری نیرو، به اصطلاح تبلیغ در میان کارگران و روشنفکران و غیره) کار اصلی اش به مثابه یک تشکیلات کاملاً پلیسی، در واقع شناسائی عناصر مبارز و به دام انداختن آنها بود. از برجسته ترین انقلابیونی که تشکیلات تهران حزب توده یا همان تشکیلات پلیسی عباس شهریاری، موجبات دستگیری آنها توسط ساواک در سال ۱۳۴۶ را

شکل گیری جنش نوبن کمونستی

فراهم نمود، رفقای "گروه جزئی" یا کامل تر "گروه سورکی، جزئی، ظریفی" بودند.

رفرم های شاهانه، حزب توده و "شرایط عینی انقلاب"

از سال ۱۳۳۶، "کمیته مرکزی" حزب توده از طریق رادیوئی به نام "بیک ایران" که در اروپای شرقی قرار داشت به کار تبلیغی و ایده پراکنی برای جامعه ایران با جهت گیری ممانعت از رشد جنبش انقلابی در ایران، مشغول بود. حزب توده بر اساس تحلیل خود از "انقلاب سفید" شاه و از اصلاحات ارضی (شاهانه)، مطرح می‌کرد که وظیفه روشنفکران انقلابی دیگر آن نیست که توده‌ها را به صحنه مبارزه انقلابی بکشانند، چرا که با تغییراتی که در ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران در اثر اصلاحات ارضی به وجود آمده، شرایط مادی زندگی توده‌ها به نفع آنها تغییر یافته و در نتیجه شرایط عینی برای انقلاب از بین رفته و توده‌ها دیگر "بالقوه" (به قول رفیق مسعود احمدزاده)، حاضر نیستند که "بار انقلاب ضد امپریالیستی را حمل کنند". در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک (صفحه ۳۹ قطع جیبی)، رفیق احمدزاده جمع‌بندی آنچه که حزب توده در این زمینه تبلیغ می‌کرد را به این صورت بیان کرده است: حزب توده " با اقرار به این که به هر حال شیوه تولید فئودالی تا حدود زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه‌داری آغاز شده، تضادها و تقسیمات طبقاتی جدیدی در جامعه به وجود آمده، پرولتاریا رشد خود را آغاز کرده و غیره، می‌خواست بی عملی خود و خط مشی رفرمیستی خود را توجیه کند. این استدلال مضحک حزب توده که کمک به اصطلاح اردوگاه سوسیالیسم به رژیم مزدور، به قول آنها به ملت ایران، موجب رشد صنایع، تسریع رشد پرولتاریا و تقلیل وابستگی رژیم به

امپریالیسم می‌شود، نه اشتباه تئوریک بلکه توجیه تمایلات عملی آنها است. اگر تحولاتی روی داده، اگر تضادهای جدیدی به وجود آمده، پس هنوز خیلی مانده تا لحظه " مبارزه قطعی" فرا برسد؛ آنچه می‌توان انجام داد این است که با اتخاذ یک رشته اقدامات رفرمیستی و اصلاح طلبانه، به تجمع نیروها پردازیم و، از رژیم تسریع اقدامات "مثبت" را بخواهیم و بکوشیم که رژیم را به یک رشته عقب نشینی‌های تاکتیکی وادار کنیم. حلقه اصلی مبارزه در شرایط کنونی سرنگونی "دیکتاتوری" شاه و استقرار "حاکمیت خلق" نیست، بلکه باید تغییر "دیکتاتوری شاه" به "دموکراسی شاه" را طلب کنیم. همانطور که در این متن آشکار است، حزب توده با این عنوان که دیگر "شرایط عینی انقلاب" در ایران وجود ندارد، ضرورت مبارزه انقلابی برای سرنگونی رژیم شاه و دگرگون ساختن بنیاد سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران یعنی سیستم سرمایه داری وابسته را نفی می‌نمود و خواهان آن بود که نیروهای مبارز در جامعه کوشش خود را محدود به مبارزات رفرمیستی نمایند؛ و این امیدواری را می‌داد که در این مسیر رژیم شاه دست از دیکتاتوری برداشته و مجبور خواهد شد که به توده‌های تحت ستم ایران، دموکراسی اعطا کند. (قابل توجه است که اصرار بر عدم وجود "شرایط عینی انقلاب" در ایران، بعدها با نفوذ افکار "توده‌ای" در سازمان چریکهای فدائی خلق، به شکل دیگری تکرار شد و به یکی از مباحثات مهم ایدئولوژیک درون این تشکیلات بدل گشت). اما به رغم همه آن تبلیغات مخرب "اصلاح طلبانه" که حزب توده، آگاهانه برای مشوب کردن ذهن توده ها و روشنفکران مبارز و گمراه ساختن آنها اشاعه می‌داد، و علیرغم همه تلاشی که از طرف حزب توده برای باز داشتن نیروهای مبارز از حرکت

در جهت مبارزه انقلابی صورت می‌گرفت، در جامعه ایران، درست در این دوره، گرایش به مبارزه انقلابی برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، آن هم با روی آوری به عالی‌ترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه در حال گسترش بود.

اگر به تجربیات مبارزاتی بعد از سرکوب مبارزات توده‌ها در اوایل دهه چهل برگردیم، خواهیم دید که عدم اعتماد عمومی به نتیجه بخش بودن شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه با رژیم شاه بعد از سال ۱۳۴۲، الزاماً به معنی مقبولیت مبارزه مسلحانه در جامعه بود. با قبول این که رژیم با سرکوب خونین هر نوع مبارزه‌ای و حتی مبارزات صنفی کارگران، هیچ راهی جز مبارزه مسلحانه در مقابل توده‌ها و روشنفکران انقلابی‌اش باقی نگذاشته، گرایش به مبارزه مسلحانه را در جامعه هر چه بیشتر گسترش داد. در این مقطع، بر چنین زمینه‌ای، اوج‌گیری مبارزات مسلحانه در سطح جهان نیز از الجزایر و کنگو گرفته تا ویتنام و کوبا و غیره چنان گرایشی را تقویت کرده و نیروهای سیاسی را به طرف دست‌زدن به مبارزه مسلحانه علیه رژیم سوق می‌داد. از سال ۱۳۴۲ تا رستاخیز سیاهکل به مثابه مبدأ آغاز مبارزه مسلحانه در ایران در سال ۱۳۴۹، گروه‌هایی از روشنفکران جامعه چه در بخش جنبش کمونیستی و چه غیر آن برای به راه انداختن جریان مبارزه مسلحانه دست به تلاش‌هایی زدند؛ و بعضی از آنها به اقدامات مسلحانه هم مبادرت کردند- که از آن میان می‌توان به نمونه‌هایی چون اقدام به ترور شاه توسط سربازی به نام شمس آبادی، جنگ مسلحانه‌ای که بهمن قشقائی در ارتباط با "سازمان انقلابی حزب توده" در میان عشایر قشقائی با نیروهای مسلح رژیم شاه سازمان داد و مدتی به پیش برد، تدارک برای شروع مبارزه

مسلحانه در روستا به تقلید از انقلاب چین توسط گروه راد و دامغانی در تربت حیدریه، و همچنین کوشش گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" برای مسلح شدن و انجام عملیات نظامی با الگو قرار دادن مبارزه مسلحانه‌ای که در کوبا جریان یافته بود (در این مورد خود رفیق جزنی در کتاب " طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران- قطع جیبی صفحه ۲۰۱"، در ارتباط با معرفی گروه خودشان تصریح نموده که " تجارب کوبا از نظر نقش پیشاهنگ و مسأله حزب با تجارب قبلی گروه مطابقت می‌کرد و مورد قبول آنها قرار گرفته بود." و اضافه شده که " در اذهان، این گروه با تمایل "کاستروئی" دیده می‌شد") اشاره کرد. صرفنظر از این که هر کدام از این جریان‌های سیاسی، دارای چه ماهیتی بودند و یا پس از دستگیری نیروهای وابسته به آنها، چه برخوردی در زندان داشتند (مثلاً اعضای گروه راد- دامغانی در زندان به اظهار ندامت پرداخته و رفتارهای ناپسند از خود نشان دادند، در حالی که در نقطه مقابل آنها، مبارزین گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" قرار داشتند که با برخوردهای انقلابی و پایداری خود در مقابل رژیم در زندان، تأثیرات مثبتی چه در خود زندان و چه در بیرون از آن بجا گذاشتند)، نمونه‌های فوق بیانگر جو عمومی در پذیرش مبارزه مسلحانه می‌باشد. این پذیرش در سالهای چهل تا به آن حد بود که حتی در یک مقطع، حزب توده هم برای عقب نماندن از غافله با دیپلماسی خاص خود، با اذعان به این که رژیم، راه را بر هرگونه مبارزه قانونی و مسالمت آمیز بسته است، با اما و اگرهایی به هر حال به طور کلی راه قهر آمیز را مورد تأیید قرار داد- درعین حال که تأکید می‌کرد فعلاً شرایط عینی انقلاب آماده نیست و فعلاً وقت دست بردن به اسلحه فرا نرسیده است. بیهوده

نمود که این حزب در یک دوره، از رادیوی خود، " پیک ایران" نوشته چه گوارا، " جنگ گریلائی" را پخش می‌کرد. اما حتی "جالب" تر از این، در جو گرایش عمومی به طرف مبارزه مسلحانه، اقدام عملی حزب توده برای انجام عملیات مسلحانه در ایران در اواخر دهه ۴۰ می‌باشد! بلی، حزب توده در سال ۱۳۴۹، گوئی که تبلیغ خود مبنی بر عدم آمادگی شرایط عینی برای آغاز مبارزه مسلحانه را فراموش کرده بود، در اتحاد با یک نیروی ارتجاعی یعنی با تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک رژیم شاه که به خاطر اختلافات درونی دستگاه شاه در عراق بسر می‌برد، در صدد انجام عملیات مسلحانه- بالطبع به سبک "حزب توده"- در ایران بر آمد. در این مورد در یکی از کتاب‌های چریکهای فدائی خلق به نام "کارنامه سه سال کار آرام سیاسی" که در سال ۱۳۶۱ منتشر شد، می‌خوانیم: " کمیته مرکزی که در سال ۵۰ چریکهای فدائی خلق را به این دلیل که مبارزه مسلحانه را آغاز کرده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید "آنان چنان خط مشی و چنان شیوه‌هایی از مبارزه را پیش می‌کشند که حاکی از عدم درک نقش توده‌ها، انکار این نقش بوده و به جدائی کامل از توده‌ها می‌انجامد" (نقل قول فوق از کیانوری، یکی از رهبران خائن حزب توده در جزوه " چریکهای خلق چه می‌گویند" با نام مستعار "ف.م.جوان" می‌باشد)، "خود حدود یک سال پیش از این تاریخ در بغداد همراه تیمور بختیار در صدد آغاز یک مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود. او که اکنون در مقابل چریکهای فدائی خلق با دو دست روی کتاب لنین می‌زند و به تعلیمات وی قسم می‌خورد که بدون توده‌ها نمی‌شود مبارزه مسلحانه را آغاز کرد، آیا آن زمان آثار لنین را نخوانده بود و یا این که در وجود مزدوری چون بختیار و احياناً چند نظامی مزدور دیگر و

تعدادی خان خود فروخته حامی وی در ایران، "توده" مورد نظر خود را متجلی و شرایط عینی مبارزه مسلحانه را آماده می‌دید و یا "به علت جوانی" دچار "بیماری کودکی چپ روی" شده بود!". باید دانست که در زمان یاد شده، رضا رادمنش دبیر کل حزب توده بود که از اروپای شرقی به عراق رفته و با رئیس جلادان ساواک یعنی تیمور بختیار ملاقات و در طرح ریزی اقدامات مسلحانه در ایران با او مشارکت نمود. البته از آنجا که عباس شهریاری، عضو حزب توده و مأمور ساواک، در جریان همه این امور قرار داشت، طرح آنها ناکام ماند و ساواک که ظاهراً موضوع را کشف و مانع از انجام حرکت مسلحانه حزب توده- تیمور بختیار شده بود، در یک شوی تلویزیونی با نشان دادن اسلحه‌های ضبط شده و تبلیغات زهر آگین پرسر و صدا، از این امر باز هم برای قدر قدرت نشان دادن رژیم شاه و القای ضعف و ناتوانی به توده‌ها و مبارزین استفاده کرد. این هم یکی دیگر از عملکردهای ننگ آلود حزب توده بود که در دهه ۴۰ نشان داده شد. آن شوی تلویزیونی در دوم دی ماه سال ۱۳۴۹ توسط پرویز ثابتی، رئیس دایره سوم ساواک اجرا گردید که از وی به عنوان "مقام امنیتی" نام برده می‌شد.

با تمرکز فقط روی جنبش کمونیستی متوجه می‌شویم که در دهه ۴۰ نیروهائی از این جنبش که به مبارزه مسلحانه گرایش و یا به آن اعتقاد پیدا کرده بودند، از ضرورت مبارزه مسلحانه درکی حسی داشتند؛ به زبانی دیگر، آن نیروها "درک حسی" از ضرورت این مبارزه در جامعه را نمایندگی کردند. چرا که هیچ کدام از آنها، از گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" گرفته تا گروه‌هائی از "سازمان انقلابی حزب توده" که حتی عملاً هم به مبارزه مسلحانه دست زدند، قادر

نشدند ضرورت مبارزه مسلحانه را با درکی عمیق، درکی که حاصل تحلیل همه جانبه از شرایط جامعه ایران باشد در خطوطی شفاف به دیگران توضیح دهند؛ و نتوانستند با پشتوانه آگاهی کامل بر ضرورت مبارزه مسلحانه، این ضرورت را به صورت یک جمع بندی تئوریک ارائه داده و به مثابه یک تئوری تدوین کنند. هم از این رو، هیچ یک از آن نیروها به گونه‌ای که چریکهای فدائی خلق امکان آن را یافتند، قادر نشدند مبارزه‌ای را در جامعه بنیان بگذارند که در تداوم خود به قول رفیق پویان به جدائی غم انگیز بین توده و پیشاهنگ پایان دهد؛ و نتوانستند همچون چریکهای فدائی خلق پشتیبانی وسیع ترین نیروهای جنبش را به طرف خود جلب کنند. واقعیت این است که **صرف انجام عمل مسلحانه بدون پشتوانه تئوریک برای آن مبارزه، و بدون این که ضرورت و چشم انداز آن (مبارزه مسلحانه) با اتکاء به تحلیلی علمی از شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه ایران تشریح شده و توضیح داده شود، نمی‌توانست یک جنبش انقلابی در جامعه ایران به وجود آورد.** اما جنبش نوین کمونیستی (جنبشی که نافی به اصطلاح کمونیسمی بود که با نام حزب توده شناخته می‌شد)، جنبشی که از سال ۱۳۴۲ در جامعه ایران شکل گرفته بود، به تدریج رشد یافت و به مرحله‌ای رسید که قادر شد " رهنمود مشخصی برای عمل تعیین کند. تجمع ساده را به تجمع متشکل و رشد خود بخودی را به رشد آگاهانه مبدل کند... برای پیوند یافتن‌اش با توده ها و مبارزات توده‌ها، راهگشائی کند." (رفیق مسعود احمدزاده، " مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" قطع جیبی صفحه ۱۵۰). شکل چریکهای فدائی خلق، در این مرحله، یعنی در اوج تکامل جنبش نوین

کمونیستی تولد یافته و تبلور این جنبش شد. درست به همین خاطر هم تنها چریک‌های فدائی خلق موفق به تدوین یک تئوری انقلابی منطبق با شرایط جامعه ایران شدند، تئوری‌ای که در پرتو آن توانستند، برنامه و خط مشی انقلابی آگاهانه‌ای را برای رشد جنبش کمونیستی تنظیم و رهنمود مشخصی برای عمل تعیین کنند. در حقیقت برخورداری چریک‌های فدائی خلق از یک تئوری انقلابی بود که به آنها امکان داد تا ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم در جامعه ایران را به طور علمی تشریح و درکی کاملاً آگاهانه و عمیق از چنین ضرورتی را در جنبش انقلابی ایران نمایندگی کنند.

حزب توده، ابزار نفوذ ساواک در میان نیروهای انقلابی

از میان نیروهائی که در دهه چهل با هر چشم اندازی، برای آغاز مبارزه مسلحانه در ایران تلاش کردند، " گروه سورکی، جزنی، ظریفی" با این که حتی درک حسی خود را هم از ضرورت مبارزه مسلحانه مکتوب و تئوریزه نکرده بود،(۵) به دلایلی از برجستگی برخوردار است. یک دلیل مهم این است که "گروه جنگل" که یکی از گروه‌های تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق بود، اندیشه تدارک عملی برای انجام مبارزه مسلحانه و همچنین برخی از تجارب ارزشمند خود را مدیون این گروه می‌باشد. مؤسسين و اعضای اصلی گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" اگر چه در اواخر سال ۴۶ دستگیر شدند، و اگر چه این گروه خود هیچوقت قادر به انجام عمل مسلحانه‌ای نشد، ولی **رفقائی چون غفور حسن پور و حمید اشرف که خود به مثابه سمپات‌های محمد مجید کیان زاد به تازگی یعنی در اوایل سال ۱۳۴۶ در ارتباط با گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" قرار گرفته بودند و همچنین رفقائی چون اسکندر صادقی نژاد که با رفقای باقیمانده از آن گروه در سال ۱۳۴۷ وارد یک رابطه سیاسی شدند، موفق به تشکیل گروه جدیدی گردیدند که اساساً برای تحقق همان اندیشه مطرح در مورد انجام مبارزه مسلحانه در گروه "سورکی، جزنی، ظریفی"، به وجود آمده و حرکت خود را به پیش می‌برد. مؤسس اصلی این گروه جدید که از آن با نام "گروه جنگل" یاد می‌شود، رفیق رزمنده کبیر، غفور حسن پور بود.**

گروه جنگل در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۴۸ در ارتباط با گروه احمدزاده قرار گرفت و از آنجا که تئوری تدوین شده انقلاب ایران توسط گروه احمدزاده مورد تأیید و پذیرش رفقای این گروه قرار گرفت، امکان همکاری‌های عملی بین دو گروه به وجود آمده و شرایط ادغام آن‌ها در هم و تشکیل چریک‌های فدائی خلق حاصل گشت.

دلیل برجسته دیگر این است که پس از تشکیل چریک‌های فدائی خلق و تداوم مبارزه آن‌ها در دهه ۵۰، از اواخر سال ۱۳۵۳ نظراتی که رفیق جزنی در زندان مکتوب کرده بود، به درون این سازمان راه یافته و نقش ایفاء نمود. بر این اساس در اینجا لازم است اندکی روی "گروه جزنی" یا درست‌تر است گفته شود گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" در ارتباط با حزب توده، تأمل کنیم.

رفیق جزنی در کتاب " طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران" در بخش " از محاکمه ۱۴ نفر تا رستاخیز سیاهکل" در مورد گروه خودشان نوشته است، "موسسین گروه از اعضای سابق سازمان جوانان حزب توده بودند که از سال ۱۳۳۴ به بعد فعالیت مستقل از حزب توده داشتند". واقعیت مطرح شده در اینجا از دو نظر می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. اول این که این رفقا از سال ۱۳۳۴ به بعد دیگر به حزب توده تعلق نداشته و "توده‌ای" نبودند بلکه به مثابه انقلابیون فعال به طور مستقل علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه کرده و همانطور که تاریخ گواهی می‌دهد، آن‌ها در این مبارزه تا لحظه شهادت شان پایدار و استوار باقی ماندند. ثانیاً، درست به خاطر این که این رفقا از همان دوره نو جوانی و آغاز

جوانی خود در درون حزب توده تربیت سیاسی یافته بودند، حتی زمانی که سالها به مثابه مبارزین انقلابی مستقل از حزب توده فعالیت می‌کردند- آن طور که نوشته‌های رفیق جزنی در زندان مبین آن است- هنوز برخی از افکار حزب توده را با خود حمل می‌کردند. اتفاقاً درست به همین خاطر هم رفقای گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" هیچوقت نتوانستند ماهیت حزب توده را به درستی بشناسند؛ و همین هم موجب آن شده بود که آنها رابطه بین خود و عناصر "توده‌ای" را همواره حفظ کردند- که چگونگی دستگیری رفیق جزنی و رفقای همراهش نشانگر این واقعیت است. همانطور که گفته شد، گروه‌های دهه چهل که اعضای آنها کار گروهی شان را در کنار زندگی عادی خود با رعایت پنهانکاری پیش می‌بردند، به طور عموم با یک خطر معین از طرف ساواک مواجه بودند. خطر آن بود که آن گروه‌ها یا با اولین اقدامات برای بیرون آمدن از خود و انجام یک کار مبارزاتی جدی در جامعه، به نحوی لو رفته و اعضای شان دستگیر می‌شدند و یا پلیس در میان آنها نفوذ پیدا می‌کرد و به شکلی دیگر مانع از فعالیت مؤثر آن گروه می‌گشت. "گروه سورکی، جزنی، ظریفی" نمونه بارزی برای به تصویر کشیدن چنین واقعیتی است. این گروه از دی ماه سال ۱۳۴۶ از سه جهت مورد حمله پلیس قرار گرفت. ابتدا رفقا جزنی و سورکی به هنگام تحویل گرفتن اسلحه از یکی از ظاهراً رفقای هم گروه خود، دستگیر شدند. آن به اصطلاح رفیق، ناصر آقایان نام داشت که از سال ۱۳۳۰ در درون حزب توده فعالیت می‌کرده و در سال ۱۳۴۵ وارد گروه این رفقا شده بود. در تقسیم بندی که رفیق جزنی از تشکیلات خودشان در کتاب طرح جامعه شناسی- در بخش "از محاکمه ۱۴ نفر تا رستاخیز سپاهکل" به

دست می‌دهد، خاطرنشان می‌کند که ناصر آقایان " در قسمت دوم گروه سرشاخه بود" (قسمت "مخفی -سیاسی"). اما ناصر آقایان در واقع عضو ساواک بود که در گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" نفوذ کرده بود. قرار گرفتن رفقا سورکی و جزنی در دام پلیس با اسلحه‌ای که از ناصر آقایان تحویل گرفته بودند، از یک طرف مبین آن است که آن رفقا در صدد به دست آوردن سلاح برای انجام کاری مسلحانه بوده‌اند که خود نشانگر رادیکالیسم و برخورد انقلابی آنها بود؛ و از طرف دیگر این واقعیت را اثبات می‌کند که علیرغم رزمجوئی و رادیکالیسم آن رفقا، تشکیلات گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" که پلیس در آن رخنه کرده بود، اساساً درشرایطی قرار نداشت که قادر به پیشبرد یک حرکت انقلابی مسلحانه بوده باشد. ضربه دوم و سوم در ارتباط گیری اعضائی از گروه مزبور با عناصر "توده‌ای" که با تشکیلات تهران حزب توده (یعنی همان تشکیلات پلیسی) در ارتباط بودند، به این گروه وارد شد. رفیق ظریفی با مراجعه به خانه یک فرد توده‌ای به نام واحدی پور که یکی از رهبران "تشکیلات تهران حزب توده" بود، در ارتباط با عباس شهرباری (عامل ساواک در رأس تشکیلات تهران حزب توده) قرار گرفت و دستگیر شد. رفقای دیگری از این گروه هم که پس از دستگیری‌های صورت گرفته، خود را در معرض خطر می‌دیدند و در صدد خروج از کشور بودند یعنی رفقا، محمد صفاری آشتیانی، علی اکبر صفائی فراهانی، سعید (مشعوف) کلانتری، محمد چوپان زاده و محمد مجید کیان زاد در ارتباط با تشکیلات تهران حزب توده قرار گرفتند که از آن بین دو تن اول موفق شدند از مرز بگذرند که بعداً به فلسطین رفتند و سه تن دیگر طعمه پلیس شده و به اسارت در آمدند.

نکته قابل تأکید در اینجا، مراوده اعضای گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" با عناصر "توده‌ای" می‌باشد. مسلم است که این مراوده حاصل ارتباطاتی بود که با توجه به سابقه مبارزاتی آن رفقا و حتی خانواده‌هایشان در حزب توده، به طور طبیعی حول آنها به وجود آمده بود. اما تداوم این ارتباطات در دهه چهل در شرایطی که حزب توده آشکارا در ارتباط با مسایل مبارزاتی مردم ایران، مواضع ارتجاعی داشت، از این امر هم حکایت می‌کرد که این رفقا قادر به تجزیه و تحلیل واقعیت حزب توده حتی در مقطع مورد نظر نبودند و بیانگر خوش بینی و اعتماد اعضای این گروه نسبت به فعالین "توده‌ای" بود. اگر نوشته‌هایی که بعد از شهادت رفیق جزنی با نام وی منتشر شده‌اند را ملاک قرار دهیم، رفیق جزنی، حزب توده را از شروع فعالیت آن در سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۴، واقعاً حزب طبقه کارگر ایران تلقی می‌کرد. در کتاب طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران- قطع جیبی صفحه ۸۴، وی می‌نویسد: "حزب توده طی سالهای ۲۰ تا ۳۴ علی‌رغم انحراف‌ها و کمبودهایش، رهبری طبقه کارگر ایران و نمایندگی ایدئولوژی طبقه کارگر ایران را به عهده داشت". در همین کتاب در صفحه ۱۱۷ رفیق جزنی در مقابل نظری که ماهیت حزب توده را قبل از کودتا، خرده بورژوائی ارزیابی کرده بود، با این استدلال که "نقص عمده این تحلیل عدم توجه به زمینه‌های اجتماعی و موقعیت تاریخی حزب توده و پروسه رشد آن و نادیده گرفتن علل انحراف رهبری حزب توده بود"، آن ارزیابی را رد می‌کند. صرفنظر از این که ارزیابی مورد اشاره به چه کسانی تعلق داشت، آنچه در اینجا جلب توجه می‌کند رجوع دادن "علل انحراف رهبری حزب توده" به عوامل عینی‌ای چون "زمینه‌های اجتماعی و موقعیت

تاریخی" و نتیجه گیری از آن به نفع کارگری خواندن ماهیت حزب توده از طرف این رفیق می‌باشد. در صفحه ۵ آن کتاب نیز رفیق جزنی، "علل انحراف" رهبری را به این صورت توجیه می‌کند که: "در آغاز تشکیل حزب توده مهمترین کمبود، کم تجربگی رهبران و مؤسسان این حزب بود که خود ناشی از نداشتن گذشته مبارزاتی و فقدان جنبش‌های سیاسی طبقه کارگر و محدودیت محفل‌های مارکسیستی در دوره اختناق بود. این کمبودها پایه و اساس بسیاری از کج روی‌ها و کمبودهای دیگر است. اگر مؤسسان حزب توده در سال‌های قبل در جریان مبارزه پرورش یافته و در جریان عمل تصفیه شده و تجربه انقلابی آموخته بودند، اگر آنها در جریان مبارزه ویژگی‌های جامعه خود را به درستی می‌شناختند و اگر مقابله دائمی با دشمن طبقاتی و استعمار به آنان شخصیت انقلابی بخشیده بود، از همان آغاز می‌توانستند علی‌رغم عوامل خارجی یک خط مشی صحیح در پیش گیرند. این کمبود که خود ناشی از رشد نیافتگی طبقه کارگر و بی تجربگی روشنفکران انقلابی بود، پایه و اساس تحلیلی است که از خصوصیات رهبری حزب توده به عمل می‌آید" (تأکیدها از نویسنده این سطور است) و دیگر نمی‌گوید که وقتی "اگر"ها به واقعیت نپیوسته و آن رهبران فاقد چنان خصوصیتی بودند به چه دلیل باید آنها را پیشاهنگان طبقه کارگر ایران نامید؟! همچنین اگر "زمینه‌های اجتماعی و موقعیت تاریخی"، "رشد نیافتگی طبقه کارگر و بی تجربگی روشنفکران انقلابی" در ایران طوری بوده که فقط می‌توانسته است جریان‌ی چون حزب توده (یک جریان خرده بورژوائی) به وجود آورد، باز به چه دلیل آن موجود را باید حزب طبقه کارگر ایران نامید؟! آخر حزب طبقه کارگر بودن به خصوصیتی نیاز دارد که حزب

توده هیچگاه از آن بهره مند نبوده است! - که اتفاقاً خود رفیق جزنی هم به فقدان چنین خصوصیتی در این حزب اذعان دارد. اما، در این برخورد دو موضوع با برجستگی جلب توجه می‌کند. یکی، توجیه کاری شدیداً غیر علمی رفیق جزنی در مورد برخوردها و رفتارهای حزب توده و رهبران آن در دوره ذکر شده می‌باشد که متأسفانه عیناً به همان صورتی است که خود "توده‌ای"ها عنوان می‌کنند. به این صورت که همه برخوردها و رفتارهای زشت و خیانت آمیز حزب توده را به گردن شرایط عینی (عقب ماندگی جامعه ایران و "رشد نیافتگی طبقه کارگر" و غیره) می‌اندازند در عین حال که حزب توده را هم همچنان حزب طبقه کارگر می‌خوانند. موضوع دیگر در برخورد رفیق جزنی نسبت به حزب توده، معیاری است که او برای سنجش یک حزب طبقه کارگر یا به طور کلی یک نیروی سیاسی مدعی پیشاهنگی طبقه کارگر، به دست می‌دهد. از نظر او همین که یک نیروی سیاسی خود را مارکسیست نامید و به ظاهر از پذیرش ایدئولوژی طبقه کارگر دم زد، همین که به هر دلیلی توانست با کارگران و دیگر توده‌های مردم ارتباط برقرار کند، آن نیرو را می‌توان پیشاهنگ طبقه کارگر خواند و یا به عبارت خود رفیق جزنی، "نقش پیشاهنگ" برای او قایل شد- حتی اگر به گونه‌ای که خود وی در مورد حزب توده می‌گوید "حتی در آخرین مرحله تکاملش فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیست- لنینیستی" باشد! حقیقت این است که معیار فوق‌الذکر، معیاری به غایت نادرست برای تشخیص ماهیت یک حزب یا یک گروه و سازمان سیاسی مدعی مارکسیست- لنینیست است که باعث گمراهی و حتی برخوردهای غیر انقلابی می‌گردد. خود رفیق جزنی درست با همین معیار، حزب

توده را حزب طبقه کارگر ایران می‌نامید. مثلاً او می‌نویسد: " ضربات رژیم طی سالهای ۳۲-۳۴ تشکیلات این حزب را در هم شکست... از آن پس حزب توده تبدیل به یک سازمان اساساً خارج از کشوری شد... این دگرگونی عمده موجب شد که جنبش طبقه کارگر از آن پس یکپارچگی خود را از دست بدهد و جای پیشاهنگ طبقه، یعنی سازمانی که از عناصر پیشرو طبقه کارگر و دیگر عناصر پیشرو که ایدئولوژی طبقه کارگر را پذیرفته‌اند به وجود آمده و با توده ارتباط داشته و آن‌ها را رهبری کند، در جامعه ما تا به امروز خالی بماند". در حالی که معیار سنجش ماهیت یک نیروی سیاسی در درجه اول باید بر اساس پراتیک آن نیرو باشد. یک حزب طبقه کارگر لزوماً باید رزم خود را برای تحقق آرمانهای طبقه کارگر سازمان داده، از منافع آنی و آتی این طبقه دفاع نموده و قدم‌های عملی برای تسخیر قدرت سیاسی به نفع طبقه کارگر بر دارد تا چنان‌عنوانی به آن تعلق گیرد. از این طریق هم می‌توان متوجه شد که پذیرش ایدئولوژی طبقه کارگر از طرف آن نیرو تا چه حد واقعی و جدی است- نه این که چون خود چنان ادعائی دارد و به هر دلیلی توده‌ای هم پشت سر او قرار گرفته، می‌توان به آن "نقش پیشاهنگ" طبقه کارگر را داد! این رفیق در کتابی که در بالا از آن نام برده شد، در صفحه ۲۰۲، در معرفی گروه خودشان می‌نویسد: " سیاست گروه در قبال حزب توده مبتنی بر به رسمیت شناختن این حزب به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر بود و انحراف‌ها و اشتباه‌های این حزب و رهبری آن طی حیات سیاسی‌اش مورد انتقاد قرار می‌گرفته است. معذالک این شناخت به این معنی نبود که به جای مبارزه با دشمن، مبارزه با رهبری حزب توده در برنامه کار گروه قرار بگیرد." و با چنین موضعی تأکید می‌کند که: " در دادگاه

گروه از کشیده شدن به موضع گیری ایدئولوژیک نسبت به چین یا به شوروی و حزب توده آگاهانه خودداری کرد". اگر به مفهوم این جملات توجه کنیم می‌بینیم که رفقای گروه "سورکی، جزنی، ظریفی"، حتی در نیمه دوم دهه چهل، علیرغم همه مواضع ارتجاعی این به اصطلاح حزب، قادر به تشخیص ماهیت آن نبودند؛ و حزب توده را "پیشاهنگ طبقه کارگر" که البته اپورتونیسیم بر آن حاکم شده ارزیابی می‌کردند- گوئی که حزب توده یک حزب مارکسیست- لنینیست بوده که دچار انحراف شده بود. در نوشته‌های رفیق جزنی در سال ۱۳۵۳ نیز چنین موضعی را می‌توان مشاهده کرد. مثلاً در کتاب " نبرد با دیکتاتوری" در صفحه ۸۸ (از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق- شهریور ماه ۱۳۵۷)، رفیق جزنی نظر و موضع خود در مورد حزب توده را این گونه بیان می‌کند: "حزب توده به مثابه مهم‌ترین پروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش‌رهای بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت".

در مورد موضع گیری نسبت به شوروی هم هر چند دنباله روی حزب توده از سیاست‌های شوروی در ایران و خود آن سیاست‌ها در دهه چهل، از نظر رفیق جزنی کاملاً محکوم بود و مورد تقبیح قرار داشت، با این حال، همانطور که در نوشته‌های مختلف این رفیق در زندان روشن است، او هنوز علیرغم سلطه رویزیونیسیم بر حزب کمونیست شوروی و سیاست‌های ضد مردمی دولت آن کشور، دولت حاکم بر شوروی را، یک دولت سوسیالیستی می‌نامید. مثلاً در "جمع‌بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران" او در بررسی "تضاد کشورهای سوسیالیستی با هم" در سال ۱۳۵۳ یعنی زمان نوشته شدن کتاب

مذکور، از "کشورهای سوسیالیستی" شوروی و چین نام برده و مطرح می‌کند: "بنابراین اولین زمینه تضاد بین کشورهای سوسیالیستی، تفاوت شرایط ساختمان سوسیالیسم، تفاوت موقعیت جهانی و منطقه‌ای این کشورها و نقش‌های متفاوت آنها در جهان است.... در حالی که شوروی با شرایط اجتماعی و اقتصادی خود مکانیزه کردن هر چه بیشتر صنایع و کشاورزی را دنبال می‌کند و مجتمع‌های عظیم صنعتی، پروژه‌های غول‌آسای صنعتی یا کشاورزی اجرا می‌کند، چین با اضافه نیروی کار انسانی به مقیاس میلیاردها ساعت در سال روبروست و می‌خواهد مسیر خاص خود را در ساختمان سوسیالیسم بپیمايد....". همانطور که ملاحظه می‌شود در اینجا نیز رفیق جزنی علیرغم رویزونیسم افشاء شده دولت شوروی و علیرغم این که خود کاملاً علیه سیاست‌های خارجی شوروی موضع داشت، ولی باز دولت آن کشور و همین طور دولت چین را سوسیالیستی خوانده و تصور می‌کرد که مسئولان مربوطه، دست اندر کار ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین می‌باشند. با مشخصات و مختصات که رفیق جزنی از گروه خودشان به دست می‌دهد- که البته باید تلاش‌های صادقانه رفقای انقلابی این گروه جهت انجام مبارزه مسلحانه در آن سالها مورد تأکید قرار گیرد، می‌بینیم که این گروه یا چنان مشخصاتی، در سال ۱۳۴۶ در اثر یورش ساواک به آن از فعالیت باز ماند و نتوانست به مثابه یک گروه به حرکت خود ادامه دهد.(۶)

کمونست‌هایی که عصاره‌ای از تجربه و دانش زمان خود بودند

اکنون به این بحث پردازیم که در تداوم روندهای طی شده که با مبارزات توده‌ها و نیروهای روشنفکر جامعه و تجربه‌های ارزشمند حاصل از مبارزات آنان همراه بود، چه زمینه‌هایی در جامعه به وجود آمد و با بهره‌مندی از آن تجارب مبارزاتی، چگونه در تقابل با آنچه که حزب توده خائن معرفی بود جنبش نوین کمونیستی امکان رشد یافت و به آنجا رسید که در نهایت مرحله جدیدی در جنبش انقلابی خلق‌های ایران آغاز شد!

واقعیت این است که جامعه ایران تقریباً از نیمه دوم دهه چهل علی‌رغم سکوت قبرستانی که رژیم شاه بر آن حاکم کرده بود، از درون می‌جوشید و در دل خود نیروهای انقلابی جدید و متکامل‌تری را پرورش می‌داد. چنین وضعی که خود زمینه‌ای برای شکل‌گیری جنبش انقلابی مسلحانه بعدی در ایران بود همیشه وجود نداشت؛ و فقدان آن در نیمه اول دهه چهل، یکی از دلایل عدم پاگیری جنبش انقلابی مسلحانه در جامعه در آن مقطع، علی‌رغم خواست و تلاش‌های صادقانه انقلابیون برای این منظور می‌باشد. یکی از برجسته‌ترین نیروهای انقلابی که در این دوره پرورده شد گروه جنگل بود که پیشتر اشاره وار در مورد چگونگی شکل‌گیری آن صحبت شد. از طرف دیگر درست در سال ۱۳۴۶، از پیوند روندهای مبارزاتی مختلف، گروه برجسته انقلابی دیگر شکل‌گیری خود را آغاز نمود- گروهی که از ترکیب و به هم پیوستن کمونیست‌های انقلابی صدیق

و پیگیری در تبریز، تهران، مشهد و ساری (که هر یک از آنها دارای سابقه مبارزاتی متفاوت از یکدیگر بودند) به وجود آمد. این گروه را می‌توان نماینده عصاره‌ای از همه دست آورده‌های جنبش در یک دوره معین به حساب آورد که تجربه‌های ارزشمند مبارزات توده‌ها و تلاش‌های صادقانه و رزمجوانانه روشنفکران مبارز ایران در طی سالهای بعد از کودتا تا سال ۱۳۴۹، پشتوانه آن را تشکیل می‌داد. این همان گروهی بود که با اتکاء به بر خورده‌های اعضای تشکیل دهنده‌اش از درکی درست و واقعی از مارکسیسم-لنینیسم، تا جایی که به موضوع حزب توده مربوط است برای ترسیم خطی قاطع با این حزب مبتنی بر درک علمی از مسایل جامعه، شرایط و امکان لازم را داشت؛ و از برآیند تجارب و دانش مبارزاتی موجود در جامعه در زمان خود تا به آن حد بهره‌مند شده بود که افتخار تدوین تئوری انقلاب ایران را به دست آورد- تئوری انقلابی‌ای که راه را بر پیشروی‌های آینده گشود؛ گروهی که در اتحاد یا گروه جنگل امکان یافت جنبشی با مشخصات و مختصات کاملاً متفاوت با جنبشی که با نام حزب توده شناخته می‌شد به وجود آورده و کمونیسم را با نام فدائی به میان مردم برده و با اقبال وسیع آنان روبرو گردد. به رسم دهه چهل، این گروه نیز مثل گروه جنگل و یا گروه "سورکی، جزینی، ظریفی" اسم و عنوانی نداشت و اولین بار رفیق حمید اشرف بود که در جزوه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" (۷) از آن به عنوان "گروه احمدزاده" نام برد. (۸)

پرسابقه‌ترین بخش "گروه احمدزاده" به مثابه یکی از ستون‌های مهم آن، در تبریز قرار داشت. از این بخش به اشتباه به عنوان "شاخه تبریز" نام برده شده که می‌تواند این تصور نادرست را به وجود آورد که

گویا گروهی ابتدا در تهران به وجود آمده و بعد در تبریز شاخه زده است. در حالی که این طور نیست و همانطور که اشاره شد گروهی که به نام گروه احمدزاده شناخته می‌شود که خود من نیز در آن عضویت داشتم، از ترکیب رفقائی در شهرهای مختلف ایران تشکیل شد و ارتباط رفقای تبریز با تهران هم از زمستان سال ۱۳۴۶ از طریق رفیق صمد بهرنگی برقرار شد. در ارتباط با حزب توده و شوروی در دهه ۴۰، موضع کل گروه احمدزاده همان موضعی بود که رفقای تبریز یا درست تر است گفته شود رفقای آذربایجان داشتند، همان رفقائی که از سال ۱۳۴۷ عمدتاً توسط رفیق بهروز دهقانی سازماندهی شدند. از این روست که در اینجا غیرلازم نمی‌بینم به چگونگی نگرش و برخورد رفیق بهروز دهقانی و همچنین رفقا صمد بهرنگی و کاظم سعادت‌ی به مثابه سرمنشاء رفقای آذربایجان، نسبت به حزب توده اشاره کنم.

سه رفیق نامبرده، جوانان آگاه و پویائی بودند که در اوایل دهه چهل که دولت شوروی با رژیم شاه رابطه حسنه‌ای برقرار کرده بود و حزب توده نیز به مداحی آن رابطه مشغول بود، در جریان این امر قرار داشته و بر علیه آنها موضع داشتند، موضعی که هرگز از خلال بحث های روشنفکرانه بی ارتباط با مسایل واقعی جامعه حاصل نشده بلکه خود واقعیت و خود جریان عمل، بزرگترین آموزگار برای آنان در تشخیص حقیقت بود. آنها می‌دیدند که چگونه حزب توده ضمن تأیید انقلاب سفید شاه، بی اعتناء نسبت به رنج و مصائب توده‌های رنج‌دیده تحت سلطه رژیم شاه، از پیشرفت و ترقی جامعه دم می‌زد. اما این رفقا به مثابه نیروئی از جنبش کمونیستی، جایی که هر سه از میان خانواده‌های کارگر و زحمتکش برخاسته بودند و از سنین

نوجوانی هم زندگی آنها به طور مستمر با زندگی توده‌های زحمتکش در روستاهای آذربایجان درهم آمیخته بود، نمی توانستند در میان فقر و محرومیتی که زندگی خود آنها و محیط اطرافشان را مملو ساخته بود، چشمان خود را به روی حقایق بسته و تبلیغاتی را قبول کنند که رادیو مسکو یا رادیو "پیک ایران" با زبان سیاسی خاص خود بر آنها صحه گذاشته و اشاعه می‌دادند، یعنی بر تبلیغاتی از طرف رژیم که شاه را ناجی مردم ایران و اصلاحات ارضی او را به نفع روستائیان، همان توده‌های محرومی جا می‌زدند که این رفقا خود از نزدیک شاهد رنج و بدبختی‌هایشان بودند. آنها نمی‌توانستند در شرایطی که کارگران و زحمتکشان ضمن تحمل فقر و محرومیت‌های بسیار، در زیر دیکتاتوری افسارگسیخته رژیم وابسته به امپریالیسم شاه دست و پا می‌زدند، حزب توده را- در شرایطی که اصلاحات ارضی رژیم را به نفع دهقانان و در جهت پیشرفت و ترقی جامعه جا می‌زد- حزبی ارزیابی کنند که در جنبش "ترقی خواهانه" ایران قرار داشته و دارای موضعی مترقی در قبال توده های تحت ستم ایران می‌باشد.

برای رفیق بهروز دهقانی و رفقای همراهش، تکیه بر خود واقعیت با ملاک قرار دادن منافع کارگران و زحمتکشان، اصلی ترین معیار برخورد به شوروی و حزب توده بود؛ و همین معیار بود که این جوانان صدیق و مبارز را بدون آن که خود را در بحث های پیچ در پیچ روشنفکرانه سردر گم سازند، به موضع گیری در قبال شوروی و حزب توده رهنمون شد. آنها با حرکت از منافع کارگران و زحمتکشان به عینه می‌دیدند که حزب توده خلاف حقیقت سخن می‌گوید و با تبلیغات رادیوئی خود خاک بر چشم مردم می‌پاشد. درک همین واقعیت کافی بود تا آنها

مواضع حزب توده را در جهت مغایر با خواست و منافع زحمتکشان و طبقات محروم جامعه دانسته و آن را غیر مردمی ارزیابی کنند. واضح است که وقتی بین رفقای تبریز با رفیق پویان و دیگر رفقای تهران ارتباط برقرار شد، همین موضع گیری و تفکر در مورد حزب توده به رفقای تهران که خود نیز با حزب توده مرزبندی داشتند، منتقل شد. آن رفقا در هنگام صحبت از شوروی با طنز خاص خود از آن به عنوان " به اصطلاح کشور سوسیالیستی" یاد می‌کردند. نگارنده به خصوص فضای صحبت‌های رفیق بهروز دهقانی را در این رابطه بیاد دارد. در این مورد حتی می‌توان نمونه‌ای را در نیمه اول دهه چهل یاد کرد که به قرار زیر است: رفیق بهروز علیرغم عشق به حقی که به زبان مادری و ادبیات و هنر مردمی خلق آذربایجان داشت، و به موسیقی و آوازهایی که در آذربایجان شوروی اجرا شده بود هم بسیار علاقمند بود (بهروز از جمله افرادی در تبریز بود که ماهنی‌ها و سمفونی‌های آذربایجان را به صورت صفحات گرام خریداری کرده بود و فضای خانه ما همواره از طنین دلنشین آن موسیقی‌ها آکنده بود)، موقعی که رشید بهبوداف، یکی از خواننده‌های معروف آن خطه به ایران آمده و در یکی از کنسرت‌هایش به قول خود رفیق بهروز به لوس بازی و مزه پراکنی هم دست زده بود، جمله‌ای را به زبان آورد که دقیقاً ناشی از دید او نسبت به شوروی آن زمان بود: "حالا دیگه برای ما دلقک هم می‌فرستند!!". البته رفیق بهروز با خود رشید بهبوداف "مشکل" نداشت بلکه او با این حرف در واقع خشم خود را نسبت به شوروی به قول خود رفیق بهروز "به اصطلاح سوسیالیست" آن زمان ابراز می‌کرد. موضع انقلابی و روحی که در این جمله بر علیه شوروی آن زمان نهفته است را من بعدها هنگامی که در تهران با رفیق گرامی

امیر پرویز پویان در یک پایگاه بودم عیناً در برخوردهای او دیدم. رفیق پویان حتی در ارتباط با رادیو مسکو و تمجیدش از به اصطلاح سوسیالیسم ادعائی آن کشور، طنزهای جالب و دلنشینی ساخته بود که با بازگونی آنها در آن پایگاه باعث گشایش خاطر ما می‌شد. یکی از زمینه‌هائی که به رفیق بهروز دهقانی و رفقای دیگری از تبریز چون علیرضا نابدل امکان موضع‌گیری درست در مورد حزب توده و شوروی رویونیست شده آن زمان را داد، انجام یک کار تحقیقاتی بود که پیشتر توسط رفقا بهروز دهقانی و صمد بهرنگی در مورد فرقه دموکرات آذربایجان صورت گرفته بود. این دو یار و یاور زحمتکش، دو رفیق پویا و پرکار، برای به ثمر رساندن منظور فوق‌ساعت‌ها پای صحبت افراد مسنی می‌نشستند که در جریان مسایل آن دوره یعنی سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ قرار داشتند. یکی از آن افراد پدر خود بهروز (یا پدر من) بود که صمد و بهروز با او به گفتگو نشستند و در مورد مسایل مختلف مربوط به فرقه دموکرات و همچنین حزب توده از او سؤال می‌کردند. من شخصاً در همان زمان در جریان تحسینی که صمد از این پدر کرده بود، قرار داشتم. او گفته بود: "هیچ کس را ندیدم که همچون این مرد وقایع مختلف را در حافظه خود نگاه داشته باشد. او سینه‌اش تاریخ است". در نیمه دوم دهه چهل که دیگر صمد گرامی جان باخته بود، رفیق بهروز دهقانی امکان آن را یافت که بر اساس تحقیقات شفاهی که خود وی و رفیق صمد بهرنگی در مورد فرقه دموکرات که تا حدی شامل حزب توده هم می‌شد انجام داده بودند، جزوهای در رابطه با وقایع آذربایجان در دوره مورد نظر نوشته و در اختیار رفقای دیگر گروه احمدزاده قرار دهد.

اساساً، اکثر رفقای "گروه احمدزاده" به مثابه جوانانی با صداقت بیکران و ایستاده در موضع کارگران و زحمتکشان به مسایل تئوریک توجه لازمی را مبذول می‌داشتند. این رفقا در حالی که مطالعه عمیق مارکسیسم-لنینیسم را در دستور کار خود قرار داده بودند، با حرارت مسایل سیاسی روز را تعقیب می‌کردند. مسلط بودن بعضی از رفقای این گروه به زبان انگلیسی در عین حال که آنها را در جریان مهمترین مسایل سیاسی و ایدئولوژیکی روز در سطح جهان قرار می‌داد، دسترسی آنها به منابع معتبر را هم هر چه بیشتر مهیا می‌ساخت. هر چند که بسیاری از نوشته‌ها و ترجمه‌های رفقای این گروه در سال ۱۳۵۰ به دست ساواک افتاد، اما از خلال بعضی نمونه‌های بجا مانده می‌توان به چگونگی توجه این رفقا به مسایل مختلف چه در سطح جامعه ایران و چه در سطح جهان (از جمله از طریق مطالعه نشریات خارجی) پی برد و در این پروسه از سطح آگاهی این رفقا نسبت به شوروی دوره خود و عملکردهای آن و همچنین نسبت به حزب توده نیز مطلع گردید. در اینجا یادآوری کنم که سال‌هاست که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از طریق قلم به دستانی این تبلیغات را علیه چریکهای فدائی خلق راه انداخته است که گویا آنها افراد بی سواد، بی توجه به مسائل جامعه خود و آنچه در جهان می‌گذشت بوده و صرفاً عاشق اسلحه و مبارزه مسلحانه بوده‌اند. غیر واقعی بودن این تبلیغات را واقعیت‌های زیادی به اثبات می‌رساند؛ مثلاً کافی بود به هنگام انتشار "کتاب دشمن" (چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷)، دست اندر کاران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی جرأت به خرج داده و جزوه‌ها، "نشریه‌های داخلی" و دست نوشته‌ها و ترجمه‌های چریکهای فدائی خلق که توسط

ساواک در سال ۱۳۵۰ ضبط شده و نام بعضی از آن آثار در همان "کتاب دشمن" هم ذکر گردیده را نیز انتشار می‌دادند تا معلوم شود که رفقای ما تا چه حد در جریان مسایل جامعه ایران و مهمترین مسایل اجتماعی و سیاسی جهان قرار داشتند. من شخصاً شاهد تلاش‌های بی دریغ رفیق بهروز دهقانی در این زمینه بودم و می‌دیدم که او چطور تا نیمه های شب بیدار می‌ماند و به کار نوشتن یک مطلب یا کار ترجمه می‌پرداخت. رفیق بهروز مطالب را با نظم و پاکیزگی تمام که یکی از خصوصیات بارز او بود روی کاغذهائی که به "پوست پیازی" معروف بود می‌نوشت و در کشورهای میز تحریری که داشت جا می‌داد و آن‌ها را در موقع مناسب به دست رفقای گروه می‌رساند. برای این که بتوان به حد توجه این رفیق به مسایلی که در جهان می‌گذشت پی برد به نوشته‌های علنی به جا مانده از او می‌توان استناد کرد که نمونه‌ای از آن چنین است: در فاصله سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ عده ای از دانشجویان دانشگاه تبریز به انتشار نشریه‌ای دست زدند که دو شماره از آن منتشر شد. در این نشریه از رفقا کاظم سعادت، بهروز دهقانی و صمد بهرنگی نیز مطالبی درج شده بود که مطالب مربوط به رفیق بهروز دهقانی ترجمه‌های او از شاعر سیاه پوست، لنگستون هیوز می‌باشد (من هنوز صدا و لحن بهروز در هنگام خواندن یکی از شعرهای لنگستون هیوز که خود آن را ترجمه کرده بود و در خانه می‌خواند را در گوش خود دارم. بهروز آن شعر را در حالی که سعی می‌کرد به لهجه ترکی خود لحن فارسی بدهد با شوری که در انسان حس عدالت خواهی و مبارزه انقلابی را بر می‌انگیخت می‌خواند: "من یه سیام، سیا مٹ شب که سیاس، سیا مٹ اعماق افریقای خودم... کاملاً بیاد دارم که در این شعر

کلمه‌ای وجود داشت که من معنی آن را نمی‌دانستم، کلمه "لینچ" را، که از بهروز پرسیدم و او آن را برای من معنی کرد و در مورد وضع سیاهان در آمریکا توضیحات بیشتری داد). در شماره دوم نشریه یاد شده، آخرین مطلب به نوشته‌ای از رفیق بهروز دهقانی اختصاص داشت که در گزارشی که شخصی به نام حمید تبریزی از آن دو شماره تهیه کرده است مطلب مذکور به این صورت درج شده است: " «خبر آمد که هیوز مرد»: هیوز در ۱۹۰۲ به دنیا آمد... اولین مجموعه قصه‌هایش به نام «راه و رسم آدم‌های سفید» در ۱۹۳۳ منتشر شد و «وجه مشترک» آخرین مجموعه، در ۱۹۶۳. اپرای «دورک» که از داستانی به نام «پدر و پسر» به قلم خودش اقتباس شده دو سال روی صحنه ماند. شعرهایش به بیشتر از ۲۰ زبان ترجمه شده است. شعر و قصه هیوز تصویر زندگی مردم سیاه به‌خصوص سیاه پوستان آمریکایی است. از تعصب نژادی به شدت متنفر بود و بیشتر از آن از سیاهانی که خود را و مردم خود را به سفیدپوستان می‌فروشنند..." همانطور که در اینجا ملاحظه می‌شود رفیق بهروز تا به آن حد به طور روزمره در جریان مطالب نشریات خارجی قرار داشت که درست همان زمان که لنگستون هیوز زندگی را بدرود گفته، بلافاصله از آن مطلع گشته و در مورد آن نوشته است. واضح است که چنین فرد آگاه و هشیاری، در مقام یک انقلابی فدائی حتی با جدیت بیشتری مسایل سیاسی و مبارزاتی روز در سطح جهان را تعقیب کند. (۹)

در شرایطی که خیلی از نیروهای روشنفکر چپ ایران در حوزه نظر قادر به طرد کامل حزب توده نبودند- اگر چه آنها در عمل حاضر نمی‌شدند که وارد تشکیلات حزب توده شده و با آن به همکاری بپردازند؛ در شرایطی که خیلی از آنها حزب توده را قبل از کودتا حزب

طبقه کارگر ایران تلقی می‌کردند و یا علیرغم همه ایرادات و انتقاداتی که به "کمیته مرکزی" حزب توده و سیاست‌های آن داشتند ولی به آن به چشم وارث جنبش کمونیستی- هرچند وارث ناخلف، می‌نگریستند، و در شرایطی که این تلقی و ارزیابی غلط، بر ذهن خیلی از روشنفکران ایران سنگینی می‌کرد تا جایی که ایده‌هایی نظیر تلاش برای "احیای حزب توده" در میان آنان بی‌جاذبه نبود، در چنین شرایطی رفقای گروه احمدزاده- رفقائی چون امیرپرویز پویان، مسعود احمدزاده، بهمن آژنگ، علیرضا نابدل، بهروز دهقانی، عباس جمشیدی رودباری و.... که با آگاهی کامل در جریان مبارزه ایدئولوژیک بر سر مهمترین مسایل جنبش قرار داشته و خود با شور و شوق و حرارت تمام در آن مبارزه ایدئولوژیک و در بحث‌های نظری لازم و مهم در جنبش شرکت می‌کردند، با نوشتن مقالاتی به روشنگری در میان نیروهای مبارز جامعه می‌پرداختند. باید تأکید کرد که بعضی از آن نوشته‌ها که به صورت درونی و در بین رفقای گروه پخش می‌شدند بعداً به دست ساواک افتاده و خیلی از روشنفکران مبارز و نیروهای مردمی از مطالعه آنها محروم شدند. یکی از آن نوشته‌ها که به زمینه مورد بحث ما ربط دارد نقد مقاله‌ای از مصطفی رحیمی در نشریه جهان نو بود که در ارتباط با حمله شوروی آن زمان به چکسلواکی نوشته شده و در آن با تجزیه و تحلیل سخنان فرد نامبرده به مثابه روشنفکری در خدمت بورژوازی، و افشای آن نظرات که با مستمسک قرار دادن حمله یاد شده، علیه کمونیسم قلم فرسائی کرده بود، به دفاع از کمونیسم و سوسیالیسم پرداخته شده بود. نوشته دیگر عنوان "نقد دو سند از حزب توده" را داشت. این نوشته با چنان ادبیات قشنگی پرده از سیاست‌ها و نظرات سازشکارانه حزب توده

برداشته بود که از آن می‌شد به عنوان یک نوشته سیاسی- ادبی عمیق مارکسیستی نام برد. به یاد دارم که این جزوه را در پایگاهی در تهران می‌خواندم و طنز آن در قسمت‌هایی باعث خنده من می‌شد. سرگرم خواندن بودم که رفیق پویان که در آنجا حضور داشت پیش من آمد و با صمیمیت خاص خودش پرسید که چه می‌خوانم که خنده مرا باعث شده است؟ جزوه را نشانش داده و درباره یک قسمت از آن با او صحبت کردم. در آن صحبت یک جمله از رفیق پویان در مورد جزوه " نقد دو سند از حزب توده" همواره در ذهن من باقی ماند. رفیق پویان با اشاره به این جزوه گفت که "بعضی وقت‌ها رفقای ما مطالبی می‌نویسند و طوری به تجزیه و تحلیل مسایل می‌پردازند که انسان عمق نوشته‌های لنین را در آنها می‌بیند". و واقعاً این حرف در مورد آن نوشته و بعضی دیگر از نوشته‌های آن دوره در گروه ما صادق بود. در نشریه‌های داخلی گروه نیز مطالب پربار و بسیار آموزنده درج می‌شد. چنین بود که رفقای گروه احمد زاده به مثابه باسواد ترین و آگاه ترین جوانان ایران امکان شناخت علمی و دقیق از مسایل مختلف جامعه و از جمله از ماهیت واقعی حزب توده را کسب کرده و امکان برداشتن این بختک از سر راه پیشرفت جنبش کارگران و توده‌های تحت ستم ایران را به وجود آوردند.

رفقای ما با اتکاء به مارکسیسم- لنینیسم، در برخورد به حزب توده، موضوع را این گونه برای خود مطرح نمودند که: اگر اعتقاد بر این باشد که حزب توده، حزب طبقه کارگر و یک حزب کمونیست بوده است که در حال حاضر دچار اپورتونیسم شده و از مسیر خود منحرف گشته است، وظیفه کمونیست‌ها کار در درون این حزب و مبارزه با انحرافات آن است. چرا که به فرض کمونیست بودن یک حزب، نفی و مرزبندی

با آن و اقدام به فعالیت مستقل از آن به معنی دچار شدن به سکتاریسم و برخورد سکتاریستی خواهد بود. اما رفقای گروه احمدزاده برخلاف خیلی از روشنفکران آن زمان، چنان اعتقادی در مورد حزب مزبور نداشتند. رفقای ما با رجوع به واقعیت و مشاهده اعمال آن به اصطلاح حزب و تجزیه و تحلیل نظرات و مواضع‌اش، به این امر واقف بودند که حزب توده نمی‌توانسته و نمی‌تواند حزب طبقه کارگر و یک حزب راستین کمونیست بوده باشد. اما تبیین تئوریک این واقعیت از دیدگاه مارکسیستی چگونه بود؟ رفقای کمونیست و پویای "گروه احمدزاده" که با جدیت و پشتکار تمام بسیاری از آثار آموزگاران پرولتاریا را مطالعه کرده و ضمن ترجمه برخی از آن آثار از آموزش‌های نهفته در آنها درکی واقعاً عمیق داشتند، به این سخن مارکس و انگلس که در اوایل سال ۱۸۴۸ مطرح شده واقف بودند که "کمونیست‌ها عملاً با عزمترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش‌اند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاریا پی برده‌اند. نزدیک ترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتاریا در پی آنند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا" (کارل مارکس، فردریک انگلس، مانیفست حزب کمونیست- صفحه ۸۰ (اداره نشریات به زبان های خارجی، مسکو سال ۱۹۵۱). در نتیجه رفقای ما به سنوال فوق این گونه پاسخ دادند که یکی از اصلی ترین مشخصه یک حزب کمونیست آن است که با متشکل کردن پرولتاریا برای دگرگون کردن سیستم طبقاتی موجود، مبارزه خود را در جهت

برپائی حکومت کارگری پیش برده؛ و اگر حزب توده یک حزب کمونیست بود می‌بایست با ارائه برنامه‌ای معین و مشخص کردن راه تحقق آن برنامه، برای کسب قدرت سیاسی یا به عبارت دیگر برای "احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا" حرکت می‌کرد. ولی آگاهی و اطلاعات رفقای گروه احمدزاده در مورد حزب توده، بر این واقعیت مهر تأیید می‌زد که حزب توده هیچوقت در همه حیات خود در چنین جهتی حرکت نکرده است. قبل از کودتا در دهه سی، حزب توده نه برنامه‌ای برای نابودی سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم بر جامعه و سرنگونی رژیم شاه به مثابه حافظ این سیستم داشت و نه کمترین عملی که مبین این امر باشد از او سر زد. اعمال حزب توده در بهترین حالت نشان می‌داد که این حزب در دوره مورد بحث صرفاً خواهان انجام اصلاحاتی در نظم ظالمانه حاکم بوده است. رفقای "گروه احمدزاده" با تکیه بر این حقایق و با معیار قرار دادن این امر که حزب توده هیچوقت در صدد دگرگونی سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود نبوده و در جهت کسب قدرت سیاسی به نفع طبقه کارگر حرکت نکرده، این جمعبندی را ارائه دادند که "حزب توده در حیات خود حتی لحظه‌ای هم نتوانسته بود نمونه‌ای از یک حزب کمونیست باشد" (رفیق مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک). تکلیف حزب توده در دهه چهل نیز که دنباله رو و توجیه گر سیاست‌های رویزیونیسم شوروی بود و در خلاف جهت منافع نه فقط کارگران بلکه کل خلق ایران حرکت می‌کرد، واضح بود. رفقای گروه احمدزاده همچنین سعی کردند این درس را به نیروهای جنبش بیاموزند که هرگز نباید به صرف این که یک نیروی سیاسی، خود را مارکسیست- لنینیست خواند، ادعای او را پذیرفته و خود را

نسبت به ماهیت آن نیرو متوهم ساخت. نباید به صرف این که در شرایطی به هر دلیلی کارگران و زحمتکش‌شان به آن نیرو گرویدند و حتی افراد انقلابی از میان آنان در درون آن نیرو (حزب یا سازمان) مبارزه کرده و حتی به دست مرتجعین حاکم شهید شده‌اند، آن را یک نیروی مارکسیستی به حساب آورد. اما، متأسفانه در دوره مورد بحث، همانطور که گفته شد خیلی از نیروهائی که خود را مارکسیست-لنینیست می‌نامیدند، با معیار کمونیستی برای شناخت ماهیت حزب توده بیگانه بودند. از این رو، در این دوره حتی خیلی از صادق‌ترین روشنفکران ایران هم با تلقی نادرست و غیر واقعی از ماهیت حزب توده، دچار گمراهی بودند. عقاید و نظرات حزب توده خواهی نخواهی در میان آنان نفوذ داشت و مانع از آن می‌شد که آنها بتوانند واقعیت‌های موجود در جامعه را به درستی شناخته و تحلیلی علمی و منطبق بر واقعیت از شرایط جامعه ارائه دهند؛ نمی‌توانستند خود را به چنان دیدگاه علمی مجهز کنند که بتوانند وظایف کمونیستی خود را به درستی بشناسند و به آن عمل کنند؛ نمی‌توانستند خود را از ارتباط با فعالین "توده‌ای" دور نگاه داشته و نسبت به آنها خوش بین نباشند؛ و در نتیجه همه این عوارض، انرژی مبارزاتی آنها به هرز رفته و نمی‌توانست تماماً در اختیار رشد جنبش کمونیستی قرار گیرد.

انقلابیون کمونیست متشکل در گروه احمدزاده از طرف دیگر، با توجه به این که به خیلی از رویدادها و تجارب مبارزاتی قبل و بعد از سال ۴۶ واقف بودند و در واقع وارث تجارب و دست‌آوردهای جنبش تا زمان خود بودند، مسلماً نه تنها از لو رفتن رفقای گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" توسط به اصطلاح فعالین "توده‌ای" مطلع بودند بلکه از موارد مشابه دیگری به خصوص در ارتباط با "تشکیلات تهران حزب توده" هم

خبر داشتند. در نتیجه، مجموعه این تجارب عملی و در دست داشتن تحلیل علمی از ماهیت حزب توده، سبب شد که رفقای این گروه نه تنها هیچگونه توهمی در مورد ماهیت حزب توده نداشته باشند بلکه آگاهی مزبور موجب دوری جستن رفقای این گروه از "توده‌ای‌ها" و رعایت حداکثر احتیاط در برخورد با آنها گردید. بی دلیل نبود که این شعار در میان ما رواج داشت که: **"هر "توده‌ای" پلیس است مگر این که عکس‌اش ثابت شود"**؛ و در گروه توصیه می‌شد که برخورد به افراد حزب توده، بر اساس این شعار صورت گیرد.

بختک حزب توده و ضرورت لایروبی طویل‌اویاس

در دهه چهل، حزب توده از دو نظر سد راه پیشرفت جنبش کمونیستی ایران و خطر بزرگی برای آن بود. از یک طرف همانطور که اشاره شد، افکار و عقاید حزب توده حتی در میان کسانی که با آن حزب در عمل مرزبندی کرده بودند، نفوذ داشت و باعث گمراهی آنان شده و انرژی انقلابی‌شان را تلف می‌کرد. از طرف دیگر با توجه به این واقعیت که خیانت حزب توده به مردم ایران، تحت نام کمونیسم صورت گرفته بود، این امر در دست مبلغین رژیم شاه به یک سوژه تبلیغاتی علیه کمونیسم و علیه هرگونه حرکت مبارزاتی مترقی و آزادیخواهانه تبدیل شده بود. رژیم شاه سالهای متمادی با تکیه بر خیانت‌ها و اعمال شرم‌آور رهبران آن حزب، علیه کمونیسم تبلیغ نموده و با یاد آوری آن خیانت‌ها و رسوائی‌ها هرگونه مبارزه آزادیخواهانه مردم ما را تحت نام حرکت کمونیستی سرکوب می‌کرد. به زبانی دیگر، این رژیم به هر حرکت مبارزاتی مترقی، برچسب "توده‌ای" می‌زد و از بی اعتباری این نام در میان مردم برای کوبیدن کمونیسم و کمونیست‌ها استفاده می‌نمود. تبلیغات زهر آگین و ارتجاعی دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم شاه به طور مدام این طور به توده‌ها القاء می‌کردند که کمونیست‌ها همان "توده‌ای‌ها" هستند. آنگاه با یکسان جلوه دادن این دو پدیده متضاد و مغایر هم، همه اعمال ننگین "توده‌ای‌ها" را به کمونیست‌ها نسبت می‌دادند، مثلاً می‌گفتند کمونیست‌ها کسانی هستند که ظاهراً و در حرف خود را طرفدار توده‌ها نشان می‌دهند ولی در عمل آنها را تنها گذاشته و به

آنها پشت می‌کنند. این زهرهای تبلیغاتی که مبتنی بر یک پایه مادی یعنی خیانت و رسوائی‌های حزب توده بود، در شرایط اختناق و دیکتاتوری از یک سو و عدم حضور هیچ تشکل انقلابی در صحنه مبارزه با رژیم شاه از سوی دیگر، ماحصلی جز بی اعتمادی توده‌ها نسبت به روشنفکران انقلابی و گسترش شکاف و جدائی میان توده و پیشروان جنبش نداشت. بنابراین، در این مقطع، بدون برداشتن سد حزب توده از مقابل جنبش کمونیستی نه می‌شد به خطاها و سردرگمی‌ها در میان روشنفکران چپ پایان داده و از به هرز رفتن انرژی مبارزاتی آنها جلوگیری نمود و- با اهمیت کاملاً حیاتی- نه امکان داشت با وجود این سد نکت، اعتماد از بین رفته توده‌ها نسبت به نیروهای روشنفکر را به آنها برگرداند و جدائی غم انگیز بین توده و پیشاهنگان انقلابی را به پیوند مبارزاتی تبدیل نمود- تا از این طریق بتوان به پیشرفت مبارزات توده‌های در بند ایران و به حرکت تاریخ به جلو یاری رساند. در دهه چهل پاسخکوئی به چنین معضلی، تنها از عهده جوانان واقعاً کمونیستی ساخته بود که از هر نظر برای انجام چنان وظیفه سنگین و خطیری آمادگی داشتند.

برای کمونیست‌های متشکل در گروه احمدزاده که در جهت تحقق آرمان‌های پرولتاریا، در پرتو تحلیل تفوریک مارکسیست- لنینیستی خود از ماهیت واقعی حزب توده، راهی کاملاً مستقل از حزب توده در پیش گرفته بودند، مسأله اساسی یافتن درست‌ترین و مؤثرترین راه مبارزه با دشمنان مردم و کشاندن توده‌ها به آن راه جهت نابودی نظم

ظالمانه حاکم بود. در این مسیر بود که این مبارزین، با کوشش در ایجاد ارتباط با کارگران و زحمتکشان شهر و روستا ضمن تلاش جهت درک فرهنگ حاکم و روانشناسی توده‌های کارگر و زحمتکش، و با بذل توجه لازم به شرایط عینی و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه، و به طور کلی با تلاش‌های بی دریغ و شبانه روزی خود برای یافتن راه انقلاب، به تئوری انقلاب ایران دست یافتند که توسط رفقا، امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده تدوین شد. **این تئوری با ماهیت انقلابی خود مسلماً ترسیم گر مرز قاطع بین جنبش اصیل کمونیستی با به اصطلاح کمونیسمی بود که با نام حزب توده شناخته می شد.** اما این حقیقت که حزب توده ی رسوا و خائن هرگز کمونیست نبود و کمونیسم هیچوقت ربطی به این حزب نداشته است، می بایست **در عمل** به توده‌ها نشان داده شده و به اثبات برسد که تئوری انقلابی تدوین شده توسط "گروه احمدزاده" در خدمت این امر مهم هم قرار گرفت؛ و **هنگامی که سازمان کمونیستی "چریکهای فدائی خلق" پا به میدان مبارزه گذاشت، توانست با پاسخگوئی به رسالتی که در قبال طبقه کارگر و همه مردم ایران داشت، هم در تئوری و هم در عمل، مقام مارکسیسم- لنینیسم راستین را پر کرده و مفهوم واقعی کمونیست بودن را در عمل ثابت و به توده‌ها بشناساند.** در این مسیر، چریکهای فدائی خلق با خون خویش کتافات برجای مانده از حزب توده در جامعه ایران را شستند و با اعمال انقلابی شان که توأم با از جان گذشتگی و فداکاری‌های بی نظیر و تحسین برانگیز بود، موجب آن شدند که کمونیسم با اعتبار عظیم و انکار ناپذیر خود، در جهت رشد مبارزه توده‌ها و رهنمون آن به

پیروزی، با شفافیت هر چه تمامتر به خدمت گرفته شود. بیهوده نبود که درست با آغاز فعالیت‌های انقلابی چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۴۹، حزب توده کاملاً احساس خطر کرد و در حالی که به دلیل مقبولیت چریکها در میان مردم مجبور بود سالوسانه و با حيله گری از آنها به مثابه جوانان پاکباز و فداکار نام ببرد، آنها را بی تجربه و گویا غیر مطلع از مارکسیسم-لنینیسم خوانده، شروع به سم پاشی بر علیه آنها و تئوری انقلابی‌شان نمود. در واقع، حزب توده آشکارا سعی کرد در حوزه تبلیغات با ترویج ایده‌هایی بر علیه کمونیست‌های فدائی (از جمله با چسباندن مارک جدا از توده به آنها که بعداً متأسفانه از طرف دیگران هم تکرار شد)(۱۰) در عمل به رژیم شاه که این آگاه‌ترین، باسوادترین، صادق‌ترین و انقلابی‌ترین فرزندان مردم ایران را با خطاب نام تروریست و خرابکار به آنها می‌کشت، یاری برساند. اما تاریخ گواه آن است که چریکهای فدائی خلق توانستند با فعالیت‌های انقلابی مبتنی بر تئوری انقلابی خویش، بختک حزب توده را از سر راه جنبش برداشته و ضمن لایروبی این طویله اوزیاس، با به عهده گرفتن وظایف تاریخی سترگی در جنبش کمونیستی ایران دوره درخشانی را برای خلقهای تحت ستم ایران به ارمغان آورند. اگر پیش از این، حزب توده با رسوائی‌ها و خیانت‌های خود نام کمونیسم را آلوده کرده بود و این امر در جنبش خلق ما می‌بایست مرتفع شود، اگر با توجه به تأثیرات بسیار منفی این حزب در میان مردم، شرایطی در ایران به وجود آمده بود که از میان برداشتن سد حزب توده از مقابل رشد جنبش کمونیستی، شرط پیشروی این جنبش در جهت تحقق خواسته‌های طبقه کارگر و دیگر توده‌های ستمدیده ایران بود، اگر می‌بایست هم در تئوری و هم در عمل ثابت شود که حزب توده، تازه

در بهترین دوران فعالیت دوازده ساله اش، جز یک حزب خرده بورژوازی
رفرمیست و سازشکار نبود و نباید آن را یک حزب کمونیست و حزب
طبقه کارگر ایران نامید، همه اینها با شکل‌گیری چریک‌های فدائی
خلق و رزم دلاورانه آنان، به مثابه امور مهم تاریخی متحقق گشتند.
از آن به بعد نام کمونیسم با نام چریک فدائی عجین شد و
تفاوت کمونیسم راستین با به اصطلاح کمونیسمی که با نام
حزب توده مطرح بود در سطحی وسیع برای توده‌های تحت
ستم ایران شناخته شد.

تسخیر قلعه از درون

اکنون به آخرین بحث در ارتباط با سازمانی بپردازیم که بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷ با غصب نام چریکهای فدائی خلق، مرز ترسیم شده کمونیست‌های فدائی با حزب توده را در یک سطح وسیع توده‌ای، در هم شکست، و همچنین باید دید که که نوشته‌های رفیق جزنی که در زندان نوشته شده بود چه نقشی در این رابطه داشت.

کسانی که از گذشت پروسه‌هایی که منجر به تشکیل چریکهای فدائی خلق گشت غیرمطلع هستند (به خصوص با توجه به تحریقاتی که از دیرباز در مورد تاریخ این سازمان صورت گرفته)، اهمیت این امر را درک نمی‌کنند که **مرزبندی قاطع با حزب توده، خود یکی از پارامترهای اساسی در شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق بود.** چنین افرادی معمولاً چریکها را صرفاً با مبارزه مسلحانه آنها می‌شناسند و تصورشان این است که گویا آنها به صرف دست زدن به سلاح و انجام عمل مسلحانه قادر به ایفای نقش تاریخی در جامعه ایران شدند. ولی این تصور با واقعیت انطباق ندارد، کما این که تقریباً هم زمان با شروع مبارزه چریکهای فدائی خلق که مبداء آن رستاخیز سیاهکل می‌باشد، در ایران چند عمل مسلحانه صورت گرفت. مثلاً می‌توان به عملیات مصادره بانک ایران و انگلیس و تلاش برای گروگان‌گیری سفیر آمریکا در ایران از طرف سازمان رهایی بخش خلقهای ایران (۱۱) اشاره کرد. حتی می‌دانیم که قبلاً در سال ۱۳۴۶ تحت رهبری مبارزین فراموش نشدنی، شریف زاده و ملا آواره و سلیمان معینی، مبارزه مسلحانه دلیرانه‌ای در کردستان جریان یافت.

ولی واقعیت این است که هیچ یک از آنها و مبارزات قهرآمیز پیشین قادر به تداوم کار خود نشدند. هیچ یک نتوانستند **همچون چریکهای فدائی خلق چنان تأثیراتی روی توده‌های تحت ستم ایران بجا گذاشته و نقشی در پیشبرد مبارزات آنها ایفاء کنند که بتوانند به یک جریان تاریخی برجسته در ایران تبدیل شوند.** دلیل موفقیت در ایفای چنین نقش تاریخی از طرف چریکهای فدائی خلق در جامعه و راز این ماندگاری چه بود؟ پاسخ این است که جنبش فدائی به مثابه یک جنبش کمونیستی دارای یک تئوری انقلابی بود. درست تحت راهنمایی این تئوری (تدوین شده توسط رفقا احمدزاده و پویان) بود که چریکهای فدائی خلق توانستند مبارزه مسلحانه در سپاهکل را تداوم داده و تاریخ پرشکوهی را در جنبش کمونیستی ایران رقم بزنند. نکته قابل تأکید در اینجا این است که تئوری راهنمای عمل چریکهای فدائی خلق الزاماً با ترسیم خطی قاطع و کاملاً شفاف با حزب توده و روش‌ها و شیوه‌های برخورد آن "حزب"، تکوین یافته بود. از همین جا نیز می‌توان با قطعیت مطرح کرد که در نتیجه، نظری که حزب توده را با همه سازشکارها، خیانت‌ها و فساد در روابط درونی‌اش هنوز حزب طبقه کارگر که گویا دچار انحراف شده بوده قلمداد می‌کرد، نمی‌توانست هیچگونه سنجیتی با چریکهای فدائی خلق و تئوری ظفرنمون آنها داشته باشد.

می‌دانیم که سازمان چریکهای فدائی خلق در مسیر رشد خود با نفوذ نظرات نادرست و غیر پرولتری به درون خود مواجه شد. اتفاقاً، اولین نشانه‌های علنی تهاجم ایدئولوژیک از درون به چریکهای فدائی خلق، در اواخر سال ۱۳۵۲، درست در ارتباط با حزب توده و با خدشه

دار کردن مرزبندی‌ای صورت گرفت که پیشتر با قاطعیت تمام با این حزب ترسیم شده بود.

در اسفند ماه ۱۳۵۳، سازمان چریکهای فدائی خلق به دنبال اعدام انقلابی یکی از مزدوران کارکشته ساواک که به "مرد هزارچهره" معروف بود (منظور عباس شهریاری نژاد یعنی همان کسی است که در رأس یک تشکیلات پلیسی به نام "تشکیلات تهران حزب توده" قرار داشت) کتابچه‌ای منتشر کرد و ضمن "شرح زندگی و جنایت عباس شهریاری"، به آنچه حزب توده تحت عنوان "پیام به چریکهای فدائی خلق" منتشر کرده بود پاسخ داد. در آن "پیام"، حزب توده با روش شیادانه خاص خود، به "یک روند تجدید اندیشه" در میان "مارکسیست-لنینیست"ها در ایران اشاره کرده و از آن ابراز خوشحالی کرده بود. هرچند این یک اشاره کاملاً نامعلوم و نامشخصی بود، اما در پاسخ به آن در کتابچه یاد شده، هم در قسمت "شرح زندگی...." و هم در "پاسخ"، با کمال تأسف مطالب کاملاً خوشحال کننده برای حزب توده درج شد. اما، این مطالب درج شده در آن پاسخ، هر چقدر که برای "کمیته مرکزی" شیاد و خائن، "شادی انگیز" بود، برای افراد آگاه کمونیستی که دل‌هایشان به واقع برای رهائی طبقه کارگر و آزادی توده‌های ستمدیده ایران می‌تپید، **متأسفانه خبر از به راستی آغاز "یک روند تجدید اندیشه" در سازمان چریکهای فدائی خلق یعنی در سازمانی می‌داد که توانسته بود به مثابه یک نیروی واقعاً کمونیستی به امید کارگران و زحمتکشانشان ایران در مبارزه برعلیه دشمنانشان بدیل نشود.** نگرش و روش برخورد این کتابچه با حزب توده با آنچه چریکهای فدائی خلق تا آن زمان مبین آن بودند کاملاً متضاد بود تا

جائی که در اینجا حزب توده قبل از کودتای ۲۸ مرداد با نگرش و معیارهای غیرمارکسیستی، به عنوان حزب طبقه کارگر معرفی شده و آنگاه در مورد انحرافات و پرولتری نبودن عده‌ای از رهبران آن صحبت به میان آمده بود.

اواخر سال ۱۳۵۳ زمانی است که سازمان چریکهای فدائی خلق، هم با ورود مبارزین از زندان آزاد شده‌ای به درون خود مواجه است که حامل نظرات رفیق جزنی بودند و هم نوشته‌هایی با امضای رفیق جزنی از زندان به درون سازمان راه یافته بود. البته، آنچه در کتابچه فوق‌الذکر نیز در رابطه با حزب توده نوشته شده بود، روح، فضا و نگرشی را منعکس کرده که در آثار رفیق جزنی دیده می‌شود. در اینجا یک پاراگراف از مطلب درج شده در کتابچه مزبور را با مطالبی که رفیق جزنی در رابطه با حزب توده نوشته است را جهت نشان دادن یکسانی آنها با هم مقایسه و قضاوت را به خود خواننده واگذار می‌کنم:

" تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران بود که به علت شرایط خاص داخلی و بین‌المللی آن دوره از تاریخ ایران همواره عده‌ای از روشنفکران خرده بورژوازی، بدون این که در جریان مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر، پالایش پرولتری یافته باشند، رهبری آن را به تصرف خود در آورده بودند و خط مشی آن را به انحرافات اپورتونیستی و دنباله روی و غیره کشانده بودند. البته این موقعیت را کمابیش احزاب کمونیستی دیگر جهان نیز داشته‌اند. مانند حزب کمونیست چین در زمان "چین دوسیو" و "وان مین" و غیره (در اینجا این توهم ایجاد شده که گویا حزب توده هم یک حزب کمونیست نظیر حزب کمونیست چین بوده است، هرچند این حزب (البته

همواره و به طور دائم!!) دچار "انحرافات اپورتونیستی" بوده است. این سخنان وقتی با خاطره‌ای که در زیر نقل می‌کنم مقایسه شود، مغایرت آن با نظرات رفقای اولیه سازمان چریکهای فدائی خلق آشکار می‌گردد. در سال ۱۳۴۸ که من با رفیق بهروز دهقانی به طور منظم آثار مارکسیستی و از جمله آثار مائو تسه دون را مطالعه می‌کردم در هنگام مطالعه یکی از آثار مائو در مورد جنگ انقلابی چین صحبت حزب توده به میان آمد و این جمله از رفیق بهروز در یاد من مانده است که گفت: "بین فرق حزب توده در ایران که خود را حزب طبقه کارگر می‌نامید با یک حزب واقعی طبقه کارگر در چیست! جامعه ایران به لحاظ شرایط اقتصادی- اجتماعی در آن زمان همچون چین یک جامعه نیمه فئودال- نیمه مستعمره بود. ولی بین که حزب کمونیست چین در آنجا چطور انقلاب توده‌ها را رهبری کرد و جامعه را به جلو برد و حزب توده با ادعاهای غلط اندازش در ایران چه کرد! اگر حزب توده هم یک حزب کمونیست بود، شرایط آن را داشت که همان کاری را در ایران انجام دهد که حزب کمونیست چین انجام داد، یا مائو با راهپیمائی طولانی و جنگ توده‌ای در چین انجام داد". اما در آن زمان اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران فرصت آن را نداد که این حزب در جریان مبارزات انقلابی خلق و رشد سیاسی توده‌ها، مورد تصفیه قرار گیرد و حرکت امواج مبارزات پرولتری، ایدئولوژی‌ها و خط مشی‌های خرده بورژوائی را نابود کرده و عده‌ای اصلاح ناپذیر از روشنفکران خرده بورژوا را از حزب بیرون بریزد." (نقل از "اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره، بزرگترین جاسوس و مشاور عالی سازمان امنیت ایران به وسیله سازمان چریکهای فدائی خلق و پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده).

حال نظر مطرح شده در فوق را با نوشته رفیق جزنی مقایسه کنید که در "طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران" در صفحات ۵ و ۴۶ بیان شده است:

" در آغاز تشکیل حزب توده مهمترین کمبود، کم تجربگی رهبران و مؤسسان این حزب بود که خود ناشی از نداشتن گذشته مبارزاتی و فقدان جنبش‌های سیاسی طبقه کارگر و محدودیت محفل‌های مارکسیستی در دوره اختناق بود.... این کمبود که خود ناشی از رشد نیافتگی طبقه کارگر و بی تجربگی روشنفکران انقلابی بود، پایه و اساس تحلیلی است که از خصوصیات رهبری حزب توده به عمل می‌آید." یا "حزب توده از همان اوان تأسیس خود جانشین یک جریان کارگری شد. یعنی علی‌رغم تمام انحرافات و اشتباهات، رهبری جنبش طبقه کارگر را به دست گرفت یعنی عملاً نقش پیشاهنگ را به عهده گرفت. در واقع به همین دلیل است که پروسه حیاتی و مبارزات حزب توده از دیدگاه مارکسیستی مورد بررسی قرار گرفته و اپورتونیزم درونی این حزب مورد مطالعه و انتقاد قرار می‌گیرد. ثانیاً حزب توده در طول دوازده سال از یک حزب دموکراتیک به یک حزب طبقه کارگر تکامل یافت. ولی این حزب طبقه کارگر فاقد خصوصیات انقلابی لازم بود و اپورتونیزم در رهبری و صفوف حزب ریشه عمیق داشت."

همانطور که ملاحظه می‌شود در هر دوی آن نوشته‌ها، حزب طبقه کارگر بودن حزب توده بدون توجه به عملکردهای این حزب که در جهت خلاف منافع طبقه کارگر بوده است، به عنوان امری مسلم در نظر گرفته شده. سپس همه اعمال و رفتارهای غیر پرولتری، فرمیستی، سازشکارانه و خیانتکارانه آن حزب به مثابه غلبه اپورتونیزم بر آن حزب جلوه داده شده است؛ که آن هم گویا به خاطر واقعیت‌هایی

چون رشد نیافتگی طبقه کارگر و اوضاع داخلی و بین‌المللی، اجتناب ناپذیر بوده و اگر شرایط زیربنائی و عینی در جامعه و خلاصه اوضاع داخلی و بین‌المللی فرصت می‌داد فلان کار و بهمان کار (فاجعه) صورت نمی‌گرفت!!

در مورد این که نفوذ نظرات رفیق جزنی به درون سازمان چریکهای فدائی خلق چه اثراتی به جا گذاشت می‌توان در جائی به طور همه جانبه به آن پرداخت. اما واقعیت این است که در مقطعی، کسانی در درون این سازمان از نام انقلابی رفیق جزنی برای حمله به خط پرولتری سازمان استفاده کرده و نظرات اولیه سازمان را با سپر قرار دادن آن نام در مقابل خود مردود اعلام نمودند. همین‌ها، البته به برخی از نظرات درستی که رفیق جزنی در رابطه با پیشبرد مبارزه مسلحانه در جامعه مطرح می‌کرد کاری نداشتند و گویا تنها بخش‌هایی از نظرات انحرافی و نادرست آن رفیق که به مذاق‌شان خوش آمده بود و با تمایلات اپورتونیستی‌شان منطبق بود را پذیرا شده بودند. مثلاً در مورد خط مشی مبارزاتی سازمان چریکهای فدائی خلق ادعا کردند که گویا رفیق احمدزاده فقط انجام مبارزه مسلحانه را لازم می‌دانسته است و رفیق جزنی علاوه بر مبارزه مسلحانه، انجام کارهای سیاسی را هم توصیه می‌کرده است. در حالی که چنین ادعائی با واقعیت انطباق ندارد و با رجوع به کتاب رفیق مسعود و ادبیات انقلابی و عملکرد سازمان چریکهای فدائی خلق می‌توان به حقیقت امر پی برد و بر نادرستی چنان ادعائی وقوف حاصل کرد، اما کاملاً آشکار است که اگر این مدعیان طرفداری از نظرات رفیق جزنی واقعاً به نظرات آن رفیق در ارتباط با خط مشی مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند، می‌بایست در زمان سکنداری‌شان،

فعالیت‌های سازمان را بر اساس نظر مشخصی که او درمورد توده‌ای کردن مبارزه مسلحانه داشت پیش می‌بردند؛ در این صورت قبل از هر چیز لازم بود که به نظر کاملاً مشخص رفیق جزنی مبنی بر این که "مبارزه مسلحانه در روستا توده‌ای می‌شود"، عمل می‌کردند. ولی می‌دانیم که این طور نبود و آنها در حالی که تئوری و نظرات انقلابی درج شده در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک را با توسل به رفیق جزنی باطل جلوه می‌دادند، به چنین تأکیدی (که از نظر من تأکید کاملاً درست و انقلابی بود و مبارزه مسلحانه توده‌ای در کردستان هم بعدها صحت آن را نشان داد) عمل نکردند. همه این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که اپورتونیسیم نفوذ کرده در سازمان چریک‌های فدائی خلق از نام رفیق جزنی برای حمله به خط پرولتری سازمان استفاده کرد. اما، این هم واقعیتی است که کوشش خود رفیق جزنی برای جایگزین کردن نظراتی که خود در زندان آنها را مکتوب و تدوین کرده بود به جای نظرات و تئوری چریک‌های فدائی خلق که در نوشته‌های رفقا مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان منعکس شده- آنها هم به روش کاملاً غیر پرولتری، زمینه مناسبی را برای رشد نیروهای اپورتونیست در سازمان ما به وجود آورد. این مورد را بیشتر توضیح می‌دهم: رفیق جزنی ضمن تأیید مبارزه چریک‌های فدائی خلق، با شیوه‌هایی که متأسفانه نمی‌توان از آنها به عنوان شیوه‌های پرولتری نام برد، سعی کرد نظرات تدوین شده خود در زندان را همان نظرات چریک‌های فدائی خلق جلوه دهد. می‌توان فکر کرد که او این کار را در دفاع از مبارزه مسلحانه چریک‌ها در مقابل منتقدینی که اساس فعالیت مبارزین مسلح فدائی را مورد حمله قرار می‌دادند، انجام داده، ولی نیت او هر چه بود، شیوه برخورد و

چگونگی عملکرداش (قرار دادن اعتبار و محبوبیت چریکهای فدائی خلق در پشت نظر خود) نمی‌توانست در خدمت تقویت و رشد نیروی کمونیستی چریکهای فدائی قرار گیرد. رفیق جزنی علیرغم آگاهی به این امر که نظرات وی مغایر با تئوری و نظراتی است که چریکهای فدائی خلق مبارزه خود را بر آن اساس آغاز کردند، این موضوع را نه تنها هیچوقت علناً مطرح نکرد بلکه در پوشش مبارزه با "اپورتونیسیم چپ" کوشید، بی آن که حساسیت رفقای صادق معتقد به نظرات بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق را بر انگیزد، به طور غیر محسوس علیه آن نظرات تبلیغ و آنها را طرد نماید. از جمله او در کتاب "نبرد با دیکتاتوری، به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم"، جملاتی از کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک را نقل می‌کند- بی آن که نامی از کتاب مذکور و یا اسم رفیق مسعود احمدزاده ببرد؛ و سپس ضمن تفسیر نادرست و تحریف آمیز و دلبخواهی از نظر نهفته در آن جملات، آن نظر را به عنوان "اپورتونیسیم چپ"، "گرایش ماجراجویانه (آوانتوریستی) و آوانگاردیستی"، می‌کوبد و باز، صمیمانه به خواننده اطلاع نمی‌دهد که عبارت "اپورتونیسیم چپ" و "گرایش ماجراجویانه" را به نظرات چریکهای فدائی خلق اطلاق می‌کند. مسلم است که اگر کتاب رفیق مسعود احمد زاده با صراحت و شفافیت لازم از طرف رفیق جزنی مورد نقد قرار می‌گرفت، این امر باعث می‌شد که خواننده با هشیاری و حساسیت لازم به مورد ذکر شده در بالا و همین طور به دیگر مطالب کتاب "نبرد با دیکتاتوری فردی شاه" که در مغایرت با نظرات بنیادی چریکهای فدائی قرار دارد، برخورد کرده و یک مبارزه ایدئولوژیک واقعاً پرولتری چه در زندان و چه در بیرون از زندان (پس از ورود آن

نوشته‌ها به سازمان در اواخر سال ۱۳۵۳)، جریان یابد. شکی نیست که در این صورت بحث‌ها با غنای هر چه بیشتری در میان نیروهای سیاسی مطرح و یک مبارزه ایدئولوژیک سالم در جنبش جریان می‌یافت؛ نتیجه این کار هم مطمئناً به نفع جنبش کمونیستی و طبقه کارگر تمام می‌شد. (۱۲)

با در نظر گرفتن همه این واقعیت‌ها، اما بحث اصلی در ارتباط با تأثیر نظرات رفیق جزنی در سازمان چریک‌های فدائی خلق باید روی عملکرد نیروی اپورتونیستی در سازمان- قبل و بعد از قیام بهمن- متمرکز شود که از نام رفیق جزنی در جهت ایزوله کردن تئوری و نظرات پرولتاری سازمان چریک‌های فدائی خلق سود برد. در واقع، بحث اصلی این است که وقتی در ۱۶ آذر سال ۱۳۵۶، افراد باقیمانده بعد از ضربه‌های سنگین سراسر سال ۱۳۵۵ به سازمان، تئوری و نظرات سازمان چریک‌های فدائی خلق را با استفاده از نام پُر افتخار خود آن سازمان مردود اعلام کردند و آن را پیرو نظرات رفیق جزنی معرفی نمودند؛ و سپس در حساس‌ترین شرایط جنبش، تابلوی سازمان چریک‌های فدائی خلق را دو دستی تقدیم کسانی کردند که برای رسیدن به جاه و مقامی، خود را در پشت نام انقلابی رفیق جزنی پنهان کرده بودند، با این کارها ضربه بسیار سنگینی به طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران وارد شد. همانطور که می‌دانیم در طول سال ۱۳۵۵، سازمان چریک‌های فدائی خلق به دفعات مورد حمله ساواک واقع شد که به شهادت رهبری و غالب رفقای باتجربه سازمان منجر گشت. حتی رفقای با تجربه دیگری چون صبا بیژن زاده، حسن جان فرجودی، بهنام امیری دوان و کیومرث سنجری نیز که پس از ضربه‌های بزرگ بهار و تابستان سال ۱۳۵۵ زنده مانده بودند، در

ماه‌های آخر آن سال به شهادت رسیدند. در نتیجه در سال ۱۳۵۶ تعداد محدودی در سازمان باقی ماندند که از آنجا که قریب به اتفاق آنها یا در اواخر سال ۱۳۵۳ و یا در سال‌های بعد به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوسته بودند، نه تنها از تجربه مبارزاتی و دانش انقلابی لازم و کافی برخوردار نبودند، بلکه نسبت به کار عظیم تئوریک رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق هم غیر مطلع بوده و به مضمون واقعی کتاب رفیق مسعود احمدزاده نیز اشراف نداشتند. همین‌ها بودند که در ۱۶ آذر سال ۱۳۵۶ طی یک اعلامیه آن هم خطاب به دانشجویان (و نه حتی خطاب به کارگران و زحمتکشان و خلق‌های مبارز ایران)، اعلام کردند که "بررسی‌های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی رفقای آغازگر را که اساس حرکت سازمان بر آن استوار بود"، "مورد انتقاد" قرار داده و نظرات رفیق جزینی را به جای آنها نشانده‌اند؛ و حالا "تئوری‌های رفیق جزینی به عنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیت‌های ما شناخته" می‌شود (نقل از "پیام دانشجو"، ارگان دانشجویی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران- شماره ۳). به این ترتیب آن افراد به پشتوانه اعتبار عظیم و مقبولیت و محبوبیت بی نظیر چریکهای فدائی خلق در میان توده‌های مردم و روشنفکران انقلابی جامعه - که خود درست به دلیل درستی تئوری انقلابی چریکها و با تلاش برای تحقق آن تئوری با فداکاری‌ها و برخوردهای صادقانه و با خونهای پاک ریخته شده بر زمین، حاصل گشته بود- خیلی راحت با یک چرخش قلم، خط بطلان بر خط مشی و تئوری سازمان چریکهای فدائی خلق کشیدند؛ و سپس تفکرات

نا متجانس اپورتونیستی خود را جایگزین سیستم فکری منسجم کمونیستی شناخته شده چریکهای فدائی خلق نمودند. در اقدام به چنین کاری این مرکزیت اپورتونیست حتی خود را موظف ندید که شخص من و یا رفیق محمد حرمتی پور به عنوان یکی از رفقای قدیمی سازمان (این رفیق در ماههای اول سال ۱۳۵۲ به زندگی مخفی روی آورده و به سازمان پیوسته بود) که در آن زمان در خارج از کشور بودیم و یا رفقائی که در ارتباط با ما بودند را در جریان چگونگی مواضع خود قرار داده و قبل از زیر پا گذاشتن کامل همه آنچه که با نام چریکهای فدائی خلق شناخته می‌شد، حداقل ما را از آن مطلع سازند- البته طبیعی است که آن کار غیر اصولی و اپورتونیستی، چنین برخورد غیر دموکراتیک را هم به همراه خود داشته باشد. در اینجا، بعضی از نکات برجسته اعلامیه یاد شده که مواضع نیروی اپورتونیست حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق قبل از قیام بهمین در آن منعکس است را عیناً نقل می‌کنم:

" تحلیل سازمان مبتنی بود بر فراهم بودن شرایط "عینی انقلاب" (که از سوی رفیق مسعود احمدزاده در جزوه تئوریک سازمانی یعنی "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" مطرح گردیده بود) یعنی توده‌ها آمادگی این را دارند که به ندای پیشتاز مسلح پاسخ مثبت دهند....ما به خاطر این که شجاعانه دست به انتقاد از خود نزدیم، نتوانستیم تئوری خود را تکامل بخشیم و بر اساس واقعیت گام برداریم. رفقای رهبری نخستین رفقائی بودند که به این نارسائی پی بردند. منتها اقدام قاطعی جهت طرح و تبیین این موضوع به عمل نیاوردند! ولی این مسأله، راه نفوذ اندیشه‌های رفیق جزنی را به سازمان بازتر کرد (چرا که تحلیل‌های رفیق جزنی مبین این حقیقت

بود که شرایط عینی انقلاب فراهم نیست) و از آنجا که در عمل صحت و اهمیت تئوری‌های رفیق جزنی مشخص گردیده بود، توانست در سازمان نقش کاتالیزوری پیدا کند....بالاخره در مبارزه پیگیر ایدئولوژیک درون سازمانی تئوری‌های رفیق جزنی به عنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیت‌های ما شناخته شد....ما به خوبی دریافتیم که در گذشته دچار "چپ روی" بوده‌ایم و این مرض تا حد زیادی به جنبش مسلحانه آسیب وارد آورده...مبارزه مسلحانه در حال حاضر جنبشی است ضد دیکتاتوری...."مطالب فوق در زمانی نوشته شد که سه تن به نام‌های قربانعلی عبدالرحیم پور، منصور غبرائی و احمد غلامی لنگرودی، در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق قرار گرفته بودند؛ کسانی که بعد از استحال آن سازمان به قول خودشان از "مسعود" به "بیژن"، در مقطع تسهیل شرایط مبارزه در ایران (در اثر اوج گیری مبارزات توده‌های مردم)، طی یک "عضوگیری ویژه"، پای افراد خائن بعدی چون فرخ نگهدار و مهدی فتاپور را به سازمان باز کرده و حتی سکان سازمانشان را هم عملاً به دست آنها سپردند.

"توده‌ای" های جوان و نفوذ حزب توده در سازمان " فدائی "

در شرایط شبه دموکراسی بعد از قیام بهمن، کارگران و زحمتکشان و توده وسیعی از اقشار مختلف مردم با عشق به چریکهای فدائی خلق به سوی این سازمان روی آوردند. منتها آنها متأسفانه ندانسته به سوی سازمانی روی آورده بودند که از همه تئوری و فرهنگ و اخلاق و منش کمونیستی آن، تنها نام گرامی چریکهای فدائی خلق را به عنوان تابلو بر بالای سر خود آویزان کرده بود. در چنین شرایطی، عناصر جدید در رهبری یعنی فرخ نگهدار (که امروز به منفورترین چهره در تاریخ سیاسی معاصر ایران تبدیل شده) و مؤیدین و همکارانش، در جهت منافع و مصالح خاص خود، با نسبت بنیان گذار و تئوریسین چریکهای فدائی خلق دادن به رفیق جزنی، تبلیغات غیر واقعی و گزاف در مورد او به راه انداختند؛ و این در شرایطی بود که در عین حال با احساس قدرت شدید (در پرتو قدرت عظیم توده‌های وسیع هوادار چریکهای فدائی خلق)، توانستند از فعالیت طرفداران آگاه و راستین سازمان چریکهای فدائی خلق و معتقدین به نظرات بنیان گذاران و تئوریسین‌های واقعی آن سازمان، در درون سازمانی که حالا دیگر با همان اسم، سازمان آنها بود جلوگیری کنند. این اعمال و برخوردها مانع از آن شدند که نیروی وسیعی از مبارزینی که در شرایط انقلابی سال های ۵۶-۵۷ به سوی چریکهای فدائی خلق روی آورده بودند بتوانند با تکیه بر نظرات کمونیستی تئوریسین‌های واقعی سازمان محبوب خود، تربیت پرولتری بیابند و انرژی انقلابی شان را در جهت پیشبرد یک خط واقعاً کمونیستی بکار گیرند. در

نتیجه نیروی انقلابی این ذخیره ارزشمند، نیروی انقلابی‌ای که با آموزش از رزم چریک‌های فدائی خلق در دهه پنجاه حاضر به هر نوع فداکاری در جهت تحقق آرمان‌های طبقه کارگر بود، در دست رهبران فرمیست و سازشکار حاکم بر آن سازمان به هرز رفت. از طرف دیگر طرد و تکفیر نظرات عمیقاً مارکسیستی بنیانگذاران واقعی و اصیل چریک‌های فدائی خلق و تاختن به آن نظرات تحت پوشش دفاع از جزئی و اشاعه نظرات غیر پرولتری و انحرافی او در نوشته‌هایی چون "نبرد با دیکتاتوری فردی شاه،"، "جمع‌بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران"، "طرح جامعه شناسی..." و غیره، راه را برای اشاعه افکار و نظرات "توده‌ای" در جنبش و حتی ورود عناصر "توده‌ای" به این سازمان کاملاً باز نمود. شرایطی به وجود آمد که هر عنصر "توده‌ای" یا دارای افکار و اندیشه‌های "توده‌ای" امکان یافت به نام دفاع از جزئی و از سازمان آنها - البته با تابلوی چریک‌های فدائی خلق ایران- علیه نظرات واقعاً کمونیستی در جنبش قلم فرسایی کند. (۱۳) در این مورد به عنوان یک نمونه بارز می‌توان به نوشته‌ای از فریدون کشاورز تحت عنوان "چریک" اشاره کرد. فریدون کشاورز که در صفحات اول این نوشته نیز از او نام برده شد، یکی از رهبران رسوای حزب توده قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود، کسی که در دهه بیست در شرایط رشد مبارزات کارگران و دیگر توده‌های مردم در اقصی نقاط ایران به جای کمک به پیشبرد آن مبارزات، با قبول پست وزارت فرهنگ در دستگاه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، به آن رژیم در سرکوب توده‌های ایران و از جمله در سرکوب کارگران نفت در جنوب و مردم مبارز کردستان و آذربایجان در سال ۱۳۲۵ کمک کرد؛ کسی که در کنار کیانوری‌ها و اسکندری‌ها و طبری‌ها یکی از سرکردگان "کمپته

مرکزی" حزب خائن توده بود و در همه اعمال ننگین این کمیته مرکزی شرکت داشت. شکی نیست که خیلی از جوانان و نوجوانانی که نوشته او علیه خط و نظرات انقلابی رفیق مسعود و کلاً " چریکهای فدائی خلق" و البته ظاهراً در دفاع از رفیق جزنی و با مهر تأیید آن سازمان غصب شده را می خواندند، در آن زمان شناختی از فریدون کشاورز، این فرد "توده‌ای" نامدار!! نداشتند. ما در تشکل چریکهای فدائی خلق نه فقط شاهد این مورد بلکه موارد مشابه دیگری نیز بوده و با نگرانی، تلاش "توده‌ای"ها در تقویت اپورتونیزم در درون آن سازمان غصب شده و آینده تاریکی که اینها با سوء استفاده از نام واقعاً پُر افتخار سازمان چریکهای فدائی خلق برای مردم تحت ستم ما رقم می زدند را تعقیب می‌کردیم. بر این اساس، در همان زمان در یکی از کتابهای منتشر شده از طرف "چریکهای فدائی خلق" به نام "درباره تئوری مبارزه مسلحانه" ضمن تأکید بر قاطعیت رفقای بنیانگذار سازمان ما در برخورد به حزب توده، مطلبی نوشته شد که بی مناسبت نیست در اینجا عیناً نقل شود:

" تحلیل گروه‌های تشکیل دهنده سازمان نشان داد که این حزب هیچگاه نه حزب پرولتاریا بوده و نه حزب مارکسیست-لنینیست. نتیجه این تحقیقات در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک منعکس شده...ولی متأسفانه برخورد ناپیگیر رفیق جزنی با حزب توده در آثاری که بعداً از زندان بیرون آمد، تا حدی این قاطعیت را خدشه دار کرد. جزنی ضمن همه انتقاداتی که به حزب توده و روش آن وارد می‌کند، باز گاهی با بیان جملاتی از قبیل این که " حزب توده در طول ۱۲ سال از یک حزب دموکراتیک به یک حزب طبقه کارگر تکامل یافت"، این حزب را "حزب طبقه کارگر ایران" می‌داند، و نه از

غیر مارکسیستی بودن این حزب بلکه از " انحرافات" آن سخن به میان می‌آورد. این پراکندگی و نا استواری در برخورد، راه رخنه اپورتونیست‌هایی از قماش اپورتونیست‌های حزب توده را به درون جنبش مبارزین مسلح باز کرده و تصادفی نیست که فریدون کشاورز- که چنانکه از مصاحبه مدونش بر می‌آید هنوز تا مغز استخوان در پندارهای "کمپته مرکزی" غرق است و آنچنان با گذشته خود لیبرالیستی برخورد می‌کند که می‌خواهد حتی شرکتش را در کابینه قوام که پوششی برای سرکوب خلق بود، توجیه کند و آن را غیر از شرکت اسکندری و دیگران بداند- پس از آن که در واقع به دلایل شخصی از حزب توده کناره گیری کرد، ناگهان با همان قد و قواره، بدون هیچ انتقاد از خود به هواداری از "سازمان پُر افتخار چریک‌های فدائی خلق ایران" بر می‌خیزد و تولید تئوریک آن را برعهده می‌گیرد و به پاسخگوئی گروه منشعب از چریک‌های فدائی خلق و و سایر انتقادات حزب توده از "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" بر می‌خیزد و در این دفاع تئوریک دو نکته ظریف جالب توجه است. یکی آن که آقای کشاورز با فرض آن که نظرات اولیه "سازمان" که در آثار رفیق مسعود احمدزاده و رفیق پویان منعکس می‌باشد، خام و ناپخته و احياناً غلط است، مخالفین " سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" را فرا می‌خواند تا اگر مرد میدانند بیایند و نظرات جزئی را مورد انتقاد قرار دهند. نکته دیگر این است که در کار این انتقاد، آقای کشاورز به سبک دیرین خود عمل می‌کند یعنی رونویسی از نظرات جزئی، بدون آن که به تحلیل و بسط هیچ یک از آنها پردازد. این نمونه‌ای از راه های نفوذ است که اپورتونیست‌ها بدان وسیله به داخل سازمان‌های پرولتاریا و تئوری انقلابی وی رخنه می‌کنند و آن را از درون مورد تهدید

قرار می‌دهند (صفحات ۵ و ۱۱۰ کتاب "در باره تئوری مبارزه مسلحانه"). براساس چنین واقعیاتی، می‌توان این حکم را به طور کلی مطرح کرد که هر ایراد و انتقادی هم که به برخورد و نظرات رفیق جزنی وارد باشد، مسئولیت تبدیل سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق ایران به یک سازمان خرده بورژوای رفرمیست و سازشکار در فاصله سالهای ۱۳۵۹-۱۳۵۷، به عهده کسانی است که با سوء استفاده از نام انقلابی رفیق جزنی و احساسات به جا و به حقی که شهادت بسیار جانگداز وی و رفقای همراهش در یک توطئه توسط ساواک جنایتکار بر می‌انگیخت، در رأس این سازمان قرار گرفتند؛ کسانی که به واقع فدائی نبودند چرا که تهی از خصوصیات کمونیستی فدائی بودند. تازه بعضی از آنها چون بهروز خلیق و بهزاد کریمی که قبلاً جزء گروهی با تفکرات توده‌ای بودند، یا کسانی چون علی رضا اکبری شاندیز(۱۴) و فرخ نگهدار(۱۵) حتی سابقه ارتباط هواداری هم با چریکهای فدائی خلق نداشتند.

این افراد تازه در رأس قرار گرفته به همراه دیگر به اصطلاح مسئولین و دست اندر کاران آن سازمان بودند که حتی حاضر نشدند به خود من و رفقای فدائی‌ای که افکار و نظراتمان مخالف آنها بود، امکان دهند که از طریق "سازمان"، آن افکار و نظرات را به گوش هواداران صدیق و مبارز برسانیم (من چگونگی این موضوع را تاحدی در نوشته‌ای به نام "فرازهایی از تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران" توضیح داده‌ام). از میان آن به اصطلاح مسئولین کسانی پس از محکم کردن جای پای خود در آن سازمان غصب شده، در ارتباطهای غیر علنی مطرح می‌کردند که به نظرات جزنی انتقادات زیادی وارد است و با صراحت می‌گفتند که ما دیگر به "بیژن" هم اعتقاد نداریم.(۱۶)

برای تمام افراد صادق مرتبط با سازمان در دوره بعد از قیام بهمن، با توجه به تجربیاتی که از سر گذرانده اند، امروز دیگر این امر واضحی است که سازمان غصب شده چریک‌های فدائی خلق بعد از قیام بهمن (سازمان قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت در سال ۱۳۵۹) در شرایطی که رهبری و دست اندرکارانش در فاصله بین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۹ آن را قدم به قدم در مسیر سازش و مماشات با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی قرار می‌دادند، علیرغم نامی که با خود یدک می‌کشید همان سازمان کمونستی چریک‌های فدائی خلق سابق نبود. بررسی اعمال و رفتار این سازمان غصب شده در دوره مذکور نشان می‌دهد که سازمان مورد بحث، در واقع از لحاظ ماهیت طبقاتی، یک تشکل سیاسی خرده بورژوائی نظیر حزب توده در دوره قبل از کودتای ۲۸ مرداد البته در شرایط کاملاً متمایز با دوره فعالیت حزب توده بود. با این تفاوت غم انگیز و دردناک که اگر حزب توده در طی فعالیت دوازده ساله خود علیرغم همه سازشکاری‌هایش و علیرغم همه ضربات سنگینی که به جنبش خلق ما وارد نمود، به مثابه یک حزب خرده بورژوا به هر حال نکات مثبتی هم در برونده خود دارد و امروز می‌توان از دست آوردهای مبارزاتی مردم آن دوره ایران تحت رهبری حزب توده مواردی را هم ذکر نمود، اما چنین چیزی در مورد سازمان به اصطلاح چریک‌های فدائی خلق در فاصله بین ۱۳۵۷-۱۳۵۹ با رهبری شدیداً فرصت طلب و رفرمیست آن صادق نیست. سازمان غصب شده چریک‌های فدائی خلق (قبل از این که شاخه‌ای از آن به نام "اکثریت"، استحاله طبقاتی یافته و ماهیت بورژوائی پیدا کند و مستقیماً به

خدمت گزار بورژوازی جنایتکار وابسته ایران در آید) نه تنها حتی به عنوان یک جریان خرده بورژوا دارای پرونده مثبتی نیست بلکه با اعمال خویش بسیاری از دست آوردهای ارزشمند چریکهای فدائی خلق واقعی که با رنج و خون آگاه ترین، با تدبیرترین و فداکارترین کمونیست‌های ایران به دست آمده بود را بر باد داد و با اعمال سازشکارانه و مماشات طلبانه خود، ضربات بزرگی به جنبش انقلابی توده‌ها و جنبش کمونیستی ایران وارد ساخت. این سازمان درحالی که خود را وارث سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق جلوه می‌داد، اما درست مثل حزب توده در دوره مورد بحث، نه تنها خود در جهت تغییر مناسبات اقتصادی- اجتماعی حاکم بر جامعه برای تأمین خواست‌های واقعی کارگران و توده‌های تحت ستم ایران قدمی بر نداشت، و نه تنها درست به همان گونه که حزب توده در برخورد به رژیم شاه عمل کرده بود، این سازمان هم حتی فکر حرکت در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به مثابه حافظ مناسبات سرمایه‌داری وابسته در ایران را به خود راه نداد، بلکه در شرایطی که **مردم مبارز ایران در اقصی نقاط کشور بپا خاسته و مبارزه خود را درست در جهت بنای مناسبات نوینی به نفع خود پیش می‌بردند**، در مقابل رشد آن مبارزات ایستاد. از جمله، این سازمان، در شرایطی که بسیاری از مردم مبارز کردستان همچون دیگر نقاط ایران به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق برخاسته و در مقابل حملات وحشیانه جمهوری اسلامی به خلق کرد خواهان دفاع و مبارزه برعلیه آن رژیم بودند، سیاست "تاش به تال" در پیش گرفت، به این معنی که در کردستان از هواداران خواست که به مقابله با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی برنخاسته و اسلحه بر زمین بگذارند؛

و با این اقدام سعی در تضعیف جنبش خلق کرد در راه تحقق خواست‌های برحق خویش نمود. در یکی از اعلامیه‌های زنده یاد ماموستا عزالدین حسینی، ضمن توضیح عبارت فوق به این صورت که "ناش به تال، یک اصطلاح سیاسی کردی است به معنای تسلیم شدن و سلاح بر زمین گذاشتن و انحلال جنبش" (۱۷) به چگونگی برخورد به اصطلاح سازمان چریکها قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت اشاره شده که به عنوان یک سند، قسمت مربوطه را در اینجا نقل می‌کنم:

"...برای خلق کرد مطرح بود که چرا سازمان چریکها در دور اول جنبش مقاومت فعال نبود و در حالی که پیشمرگان نیروهای ملی و انقلابی کردستان و همچنین مردم مسلح شهرها و روستاها در مقابل یورش وحشیانه هیأت حاکمه در ۲۸ مرداد سال ۵۸ قهرمانانه ایستادگی کردند و با تعرض متقابل خود ظرف دو ماه اشغالگران را با شکست فاحش روبرو ساختند، چرا سازمان چریکها خود را از مقابله و درگیری با هیأت حاکمه کنار می‌کشید؟ در آن وقت این پرسش‌ها بیش از همه ذهن هواداران و پیشمرگان سازمان را که سردرگم شده بودند، به خود مشغول کرده بود. حتی عده‌ای از هواداران و پیشمرگان انقلابی آنها ناگزیر بدون اجازه مرکزیت و با نام دیگری به جنگ اشغالگران ضد خلقی می‌شتافتند و در این راه مقدس شهید می‌دادند. با وجود این موضع انفعالی، بنا به سابقه مبارزاتی و نقش مثبتی که در سطح ایران داشتند، هنگام کوشش برای تشکیل "شورای همکاری مقاومت کردستان" در شهریور ماه ۵۸، از شاخه کردستان سازمان چریکها نیز مانند حزب دمکرات و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران(کومله) دعوت به عمل آوردم تا بدین

وسیله آنها هم به شرکت فعالانه در جنبش مقاومت وادار و تشویق شوند. بارها نیز در طول دوران اول مقاومت عواقب سوء بکار نبردن تمام امکاناتشان در جهت تقویت جنبش مقاومت را به مسئولان شاخه کردستان یادآور شدم و آنها می‌گفتند که با مرکزیت خود در این باره دچار مشکلاتی شده اند.... در جریان تحصن یک ماهه مردم سنندج و ضرورت پشتیبانی از آن و گسترش مضمون اعتراضی آن به سراسر کردستان که در آن موقع گام مهمی در اعتلای جنبش مقاومت بشمار می‌رفت، سازمان چریکها به بهانه هم زمانی آن با جریان... {این نقطه چین ها به جای کلمه ای است که در نسخه چاپی در دسترس من قابل خواندن نبود} به دلیل موضع گیری و پشتیبانی از به اصطلاح جناح ضد امپریالیست هیأت حاکمه علیه لیبرالها، از پشتیبانی فعالانه از مردم سنندج سر باز زدند و حتی اصرار داشتند که من دعوت اعتصاب عمومی و تظاهرات سرتاسری ۱۶ دی در شهرهای کردستان را لغو کنم. در آن موقع برایشان توضیح دادم که پشتیبانی از مبارزه مردم سنندج و اعتلا بخشیدن به جنبش مقاومت در جهت کسب حقوق عادلانه خلق کرد به تقویت دموکراسی در سراسر ایران کمک می‌کند... (نقل از " اعلامیه سید عزالدین حسینی در باره سیاست "تاش به تال" گام به گام سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) در کردستان" به تاریخ ۱۳۵۹/۵/۱۸).

به شکست کشاندن مبارزات انقلابی دهقانان ترکمن صحرا که در جهت بر هم زدن مناسبات سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با مناسبات نوینی در منطقه خود، گام‌های عملی برداشته بودند، برخورد مماشات طلبانه در ارتباط با "انقلاب فرهنگی" جمهوری اسلامی که به خصوص در اهواز فاجعه بزرگی آفرید و اعمال

غیر انقلابی دیگر، از عملکردهای سیاهی هستند که در پرونده آن سازمان غصب شده قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت ثبت گردیده، اعمالی که مانع از رشد جنبش انقلابی توده‌های مبارز ایران در مقابل رژیم جنایتکار و ارتجاعی جمهوری اسلامی شده و به آن ضربه زد. به این ترتیب سازمان مذکور با رهبری سازشکار و رفرمیست خود علیرغم هر ادعائی که داشت نیروی مبارز و انقلابی وسیع حول این سازمان را به هرز برد و در عمل به تحکیم رژیم جمهوری اسلامی که ماهیت وابسته به امپریالیسم آن برای توده‌های وسیعی از مردم آشکار شد یاری رساند. واضح است که تا جائی که به موضع گیری در مورد حزب توده در دوره جمهوری اسلامی مربوط می‌شود، سازمانی که تابلوی "سازمان چریکهای فدائی خلق" را به دست داشت و از افتخارات و دست آوردهای کمونیسم فدائی برای پیشبرد خط خرده بورژوائی سازشکارانه خود با رژیم جمهوری اسلامی سوء استفاده می‌نمود، با دید غیر مارکسیستی و مصلحت گرایانه خود که نام "دیپلماسی" هم به آن اطلاق می‌کرد نمی‌توانست مرزی قاطع و شفاف بین خود و حزب توده در دوره جمهوری اسلامی که رهبرانش در شرایط شبه دموکراسی بعد از قیام در ایران حضور یافته بودند ترسیم نماید. در حقیقت، نه تنها نمی‌توانست بلکه با توجه به این که رابطه داشتن با حزب توده برای آنها قبحی نداشت، آن سازمان در وضعیتی بود که به راحتی می‌توانست در دامی بیافتد که حزب توده بر سر راه آن سازمان گسترده بود. بنابراین جای هیچگونه تعجیبی نیست که امروز به نوشته‌ای بر می‌خوریم که از ملاقات دست اندرکاران آن سازمان با کیانوری و خاوری در همان اوایل روی آوری نیروی عظیم هواداران سازمان (به خیال خود) به طرف چریکهای

فدائی خلق، خبر می‌دهد. نوشته مذکور، تحت عنوان "دو کلمه با فدائیان و مجاهدین" از امیر ممینی است که در اینجا بخش مربوطه را از آن نقل می‌کنم:

"در یک برنامه ریزی فوق سری برای گفتگو با رهبری حزب توده ایران، با هدف ساکت کردن تهاجمات انتقادی حزب به سازمان، من و فتاپور و محمد دبیری فرد (حیدر) و بهمن و شادروان جواد با کیانوری و دکتر خاوری قرارى اجرا کردیم. ما با یک ماشین سفید گل آلود که روی شماره آن هم گل مالی شده بود در محل قرار در خیابان شمیران حاضر شدیم. فتاپور ماشین را می‌راند و محل قرار هم در خانه پدری او بود. کسانی که همدیگر را می‌شناختند من و خاوری بودیم که هم در زندان اصفهان و هم در زندان قصر مدتی با هم بودیم. پس من و او باید همدیگر را شناسائی می‌کردیم تا قرار برقرار شود. ما مدت زیادی معطل شدیم اما ماشین دوستان توده‌ای را ندیدیم. کم‌کم برخی از یاران انتظار را زیادی دانستند و در عین حال نسبت به ماشین پونتیاک بسیار بزرگی که ۳۰ متر آن سوتر ایستاده بود مشکوک شدند. ماشین شیشه‌های دودی داشت و داخل آن دیده نمی‌شد. اندکی بعد من برای آن که وضعیت آن ماشین را ارزیابی کنم کمی به آن نزدیک شدم. احساس کردم کسی در آن نیست. همین که خواستم برگردم شیشه عقب پونتیاک عظیم پائین رفت و دکتر خاوری از داخل آن مرا صدا کرد. من و خاوری به هم اشاره کردیم و من گفتم که آنها دنبال ما بیایند. در خانه فتاپور جلسه برگزار شد. قرار ما آن بود که خاوری و کسانی از زندانیان توده‌ای مثل عموی در جلسه باشند. اما به جای آن کیانوری به همراه خاوری آمد. رفقای ما، جواد و بهمن به حضور کیانوری معترض بودند و جواد این را صریحاً بیان داشت. خاوری

دفاع کرد و گفت که کیانوری رهبر حزب و مورد اعتماد همه است. قبل از این که صحبت را شروع کنیم برخی رفقا با اشاره به من رساندند که کیف دستی سامسونیت کیانوری باید از وسط جلسه به جای دوری منتقل شود. شادروان جواد، اکبری شاندیز پا را دراز کرد و از زیر میز کیف دستی را تا حدی به کناری راند. من تا حد زیادی از این برخوردهای هیأت نمایندگی سازمان ما ناراحت شدم و آن را توهین آمیز می‌دانستم. به هر گونه در برخی از دوستان شک قوی وجود داشت که مبادا در آن کیف دستی میکروفن باشد. دو هیأت نمایندگی صحبت‌ها را انجام دادند و ما پیام خود را مبنی بر ضرورت عدم مداخله حزب در امور سازمان به آن‌ها رساندیم. جلسه که تمام شد راننده آنها آمد و آنان را به سوی پونتیاک هدایت کرد و به راه افتادند. ما پنج نفر که در آن زمان چهل در صد اصل مرکزیت سازمان بودیم، براه افتادیم. دو تا از دوستان که گویا راه خانه‌شان متفاوت بود رفتند و من و یکی دیگر از رفقا، نمی‌دانم حیدر یا جواد، دعوت به موتور سواری شدیم و با سرعت برق به راه افتادیم. در بازگشت من به فتاپور گفتم که فکر کن اگر این موتور تصادف می‌کرد چه بلایی سر سازمان می‌آید... ما باید سریع شرایط را متوجه می‌شدیم و تدارکات لازم را برای حفظ کارکرد و امنیت رهبری و سازمان به وجود می‌آوردیم... انتقاد به سازمان و بی‌تجربگی آن و عدم انطباق دستگاه رهبری با تنه عظیم سازمان همانجا طرح شد. در آن زمان از هر طرف خیر می‌رسید که تشکیلات عظیم جدیدی به نام سازمان در حال فعالیت و درگیری و تبلیغ و ترویج است..." (تأکید ها از من است. در ضمن از میان پنج نفر دیدار کننده با توده‌ایها (کیانوری و خاوری)، نام "بهمن" و "جواد" اسم مستعار هستند؛ که اولی متعلق به هادی میرمؤید

است که در زندان در باند فرخ نگهدار قرار داشت و بعداً از طرف آن سازمان غصب شده، مسئول تبریز آنها شد. دومین نام یعنی جواد، نام مستعار علی رضا اکبری شاندیز، همان پرو چینی مخالف چریکهای فدائی خلق در دوره نبردهای حماسه آفرین چریکها بود. این شخص که در زندان خود را در مقابل رفقای معتقد به نظرات اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق، طرفدار نظرات رفیق جزنی میخواند نیز یکی از افراد باند فرخ نگهدار بود که بعداً مسئول شاخه کردستان در بعد از قیام بهمن سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق شد. در پاورقی شماره ۱۴ هم در مورد این شخص مطالبی بیان شده است).

امروز آشکار گشته است که در مقطع یاد شده، بین سران سازمان مذکور و از جمله فرخ نگهدار با رهبران شناخته شده کثیف و خائن حزب توده تماس دائمی برقرار بود؛ و آن کهنه کاران ضد انقلابی به این "توده‌ای‌ها" جوان آموزش "سیاست" مقابله با نیروهای انقلابی جامعه و چگونگی راه آمدن با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را می‌دادند. در این مسیر همانطور که می‌دانیم بخشی از آن سازمان تحت نام "اکثریت"، در آغوش "پدر" (حزب توده) قرار گرفت. در ضمن، **در شرایط حاکمیت رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی، همگان شاهد بودند که حزب توده از یک جریان خرده بورژوائی در دوره قبل از کودتای ۲۸ مرداد به یک جریان سیاسی متعلق به طبقه حاکم و مدافع مناسبات سرمایه‌داری وابسته ایران تغییر ماهیت داده و لاجرم به یک جریان ارتجاعی و ضد خلقی تبدیل شده است.** این همان پروسه‌ای بود که سازمان "اکثریت" به مثابه بخشی از آن سازمان

غصب شده خرده بورژوائی، در دوره کوتاهی از سر گذراند. رهبران این بخش که قبلاً دارای ماهیت خرده بورژوائی بودند با شدت گیری مبارزه طبقاتی در جامعه و با هر چه بیشتر قدرتمند شدن جبهه ارتجاع، به تدریج استحاله طبقاتی یافته و به نیروئی از بورژوازی وابسته ایران تبدیل شدند؛ و به همین خاطر سازمان خود، سازمان ضد خلقی اکثریت را با همه توان در خدمت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که دست اندر کار سرکوب جنایتکارانه و شدیداً خونین توده‌های مردم در جهت حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته در ایران بود، قرار دادند. از این رو بود که در آذر ماه سال ۱۳۶۰ وقتی نیروهای جنبش از گرایش "اکثریت" مرتجع برای وحدت با حزب توده مرتجع مطلع شدند، این امر به هیچوجه "حیرت" کسی را بر نیانگیخت. چرا که با چنان کاری، رونوشت با اصل انطباق پیدا می کرد- همچنان که می بایست!

چریک‌های فدائی خلق زیر تهاجم دشمن و اپورتونیسیم

این نکته قابل تأکید است که مسلماً همانطور که حساب مبارزین صدیق و انقلابی مرتبط با حزب توده نظیر انقلابیون فراموش نشدنی چون خسرو روزه، محمود کوچک شوشتری، سرهنگ عزت الله سیامک، مرتضی کیوان، وارطان سالاخانیان، جعفر وکیلی، محمد علی مبشری و سرهنگ کاظم بزرگ جمشیدی (عموی رفیق فدائی عباس جمشیدی رودباری) گرفته تا خیلی از مبارزین صادق و انقلابیون گمنامی که برای خدمت به مردم در راه رسیدن به آزادی صادقانه تلاش می‌نمودند با رهبری سازشکار و خائن حزب توده جداست، در این مورد نیز مردم ایران علی‌رغم هر نظری هم که در مورد سازمان خرده بورژوازی غصب شده چریک‌های فدائی خلق و رهبری آن در سال‌های اول حکومت جمهوری اسلامی داشته باشند، همواره یاد مبارزینی را گرامی خواهند داشت که جدا از همه سازشکارهای رهبری و دست اندر کاران آن سازمان، صادقانه و با همه توان مبارزاتی خود- هر چند بدون آگاهی به سیاست‌های رهبری و دست اندر کارانش- در درون آن سازمان به فعالیت پرداختند. واقعیت این است که سیل نیروی صدیقی که در ارتباط با آن سازمان فعالیت می‌کردند در جهت خدمت به توده‌ها و کمک به آنان به هر کار مثبتی که به ذهنشان می‌رسید و در توانشان بود اقدام می‌کردند- از جمله دفاع از خانواده‌های بهائی در شیراز و کمک به آنها در مقابل مرتجعین وابسته به حکومت، و یا به اشکال مختلف کمک به توده‌های زحمتکش شهر و روستا- بدون این که رهبری حتی

از آنها اطلاع داشته باشد. واضح است که آن کارها مثبت بوده و قابل ارج گذاری هستند.

در پایان لازم است این موضوع را هم یاد آوری کنم که شخص من و رفقای دیگر متعلق به چریکهای فدائی خلق که مؤمن به آرمانهای کمونیستی باقی مانده و از جمله، پرنسیپ داشتن موضع قاطع در مقابل حزب توده و روشها و افکار آن را همچنان حفظ کرده بودیم، در اوضاع واحوالی که توضیح داده شد با یکی از دشوارترین و شکننده ترین شرایط روبرو بودیم. اگر کمترین امکانی برای پیشبرد فعالیت راستین به نفع طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم ایران در درون آن سازمان وجود داشت، وظیفه ما آن بود که فعالیت خود را در درون همان سازمان غصب شده دنبال کنیم، ولی متأسفانه چنین نبود. بعدها هم همگان دیدند که آن سازمان با هر قدمی که برداشت سازشکاری با ارتجاع و عدم توجه به منافع کارگران و مردم ستمدیده ایران را هرچه بیشتر آشکار ساخت. ما، اگر چه تشکل چریکهای فدائی خلق را مجدداً شکل دادیم ولی در مقابل قدرتی که آن سازمان بعد از قیام بهمن پیدا کرده بود، نیروی اندکی در اختیار داشتیم.

تازه این در شرایطی بود که نیروی ما نه فقط مورد تهمت زنی‌ها و تبلیغات منفی شدید از طرف ارتجاع و دشمنان مردم قرار داشت بلکه همان سازمان هم علیه این نیرو شدیداً تبلیغ می‌نمود؛ و شرایطی بود که اساساً کمونیسم فدائی تجسم یافته در نیروی چریکهای فدائی خلق، در مجموع از طرف قریب به اتفاق نیروهای سیاسی که به خصوص در شرایط شبه دموکراسی پس از قیام بهمن شکل گرفته بودند، مورد انکار قرار گرفته، وجودش نادیده انگاشته شده و از این

طریق سعی در ایزوله و منفرد کردن آن می‌شد. در چنین فضائی و با توان موجود، تشکل چریکهای فدائی خلق حتی اگر کار خود را به بهترین وجه نیز پیش می‌برد (که البته این طور نبود)، باز قادر به انجام وظایفی نبود که انتظار انجامش از آن سازمان غصب شده با توجه به نیروی بزرگی که در اختیار داشت- البته به شرط این که به نظرات کمونیستی چریکهای فدائی خلق وفادار می‌بود- می‌رفت. در این دوره تشکل "چریکهای فدائی خلق" توانست با پاسخ گوئی درست به مبرمترین مسأله جنبش در آن زمان - که عبارت بود از تعیین ماهیت رژیم تازه روی کار آمده- آشکارا اعلام کند که بورژوازی وابسته به امپریالیسم به مثابه طبقه حاکم در ایران همچنان پایگاه طبقاتی دولت تازه استقرار یافته را تشکیل می‌دهد؛ و به عبارت دیگر دولت جدید نیز همچون دولت قبلی به مثابه یک ابزار (ابزاری برای اعمال سیادت طبقاتی) در دست بورژوازی وابسته ایران قرار دارد. "دولت ابزار طبقه حاکمه است و چون در ایران بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فعلی هر چه می‌کند در جهت تثبیت این موقعیت است، خود به خود دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته است." (نقل از "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی- ۸ خرداد ۱۳۵۸). بر این اساس "چریکهای فدائی خلق"، ماهیت رژیم جدید را همچون رژیم شاه، وابسته به امپریالیسم ارزیابی کرده و جمهوری اسلامی را یک رژیم ضد خلقی خواندند. از این رو این تشکل، با کوشش در سازماندهی و بسیج نیرو بر علیه رژیم جمهوری اسلامی، شرکت فعالانه در جنبش خلق کرد، اتخاذ موضع گیری‌های انقلابی در قبال حوادث تأثیر گذار تاریخی (مواردی چون برخورد به مجلس خبرگان، اشغال سفارت آمریکا و غیره) و انجام

اقداماتی در آن جهت که در شرایط آن زمان با توجه به رواج شدید سازشکاری در جنبش، درست به معنی شنا در خلاف جریان و موج جاری همه گیر بود، قادر شد که کمونیسیم راستین را به طبقه کارگر و دیگر توده‌های تحت ستم ایران نشان داده، از حقانیت آن دفاع کرده و به این ترتیب ترسیم گر خط فاصل قاطع بین کمونیسیم چریک فدائی خلق با جریان خرد بورژوائی در جنبش گردد. این واقعیت برای رشد کمونیسیم و پیشروی تاریخ در جامعه ما از ارزش و اهمیت تاریخی برخوردار است. در حال حاضر هم می‌بینیم که تا چه حد کار مرتجعینی که می‌کوشند با توسل به سازمان " اکثریت " در کنار حزب توده مرده (ولی دفن نشده) به جنگ کمونیسیم در ایران بروند، درست به دلیل وجود این نیرو با دشواری مواجه است.

جمع‌بندی و خلاصه مطلب

اکنون برای یادآوری و مرور مطالب گفته شده، آنچه در سطور فوق آمد را به طور خلاصه در زیر بیان می‌کنم.

حزب توده که در سال ۱۳۲۰ تأسیس شد تا کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ یک جریان سیاسی با ماهیت خرده بورژوائی بود که علیرغم همه سازشکاری‌ها و مماشاتش با رژیم شاه، نیروئی مخالف ارتجاع حاکم یعنی دربار شاه و امپریالیسم انگلیس بود و به شیوه خود علیه آنها مبارزه می‌کرد. این حزب اساساً به دلیل پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی از آن، به نادرست و به خطا به مثابه حزب طبقه کارگر ایران نامیده شده و به مدت زیادی در تاریخ جامعه ما نام کمونیسم با آن شناخته می‌شد. با در نظر گرفتن این واقعیت که حزب توده در طی فعالیت دوازده ساله‌اش به رشد جنبش خلق ضربه وارد ساخته بود، و به طور بارز در جریان کودتای یاد شده، بر خلاف انتظار مردم از آن حزب در مقابل سرکوبگران رژیم شاه، مقاومت توده‌ها و به طور برجسته مقاومت مسلحانه آنها را سازمان نداد و به دفاع از مردم نپرداخت بلکه به جای انجام چنین وظیفه خطیری، میدان مبارزه را خالی گذاشته و راه فرار در پیش گرفت، همچنین با توجه به این که رهبران حزب توده در زندان عجز و توبه از خود نشان داده و با نوشتن ندامت نامه‌ها و تنفر نامه‌های مشمئز کننده، آشکارا به مردم ایران خیانت کردند، به خاطر همه این واقعیات، حزب توده در میان وسیع‌ترین توده‌های مردم به عنوان یک حزب خائن شناخته

شد. لاجرم، نام کمونیسم هم آلوده نام حزب توده شده و در سطحی وسیع اعتبار خود را در میان خلق ما از دست داد.

در شرایط شکست‌های پی در پی مبارزات خلق‌های ایران، رژیم شاه در تمام دهه سی و چهل، به منظور بی ثمر نشان دادن هر گونه مبارزه، ضمن اعمال دیکتاتوری و سرکوب شدید هر نوع مبارزه و همه مبارزین، خیانت سران حزب توده و "تنفر نامه"های آنها را دستمایه کوبیدن کمونیسم در جامعه ما قرار داده بود. در چنین شرایطی برای به جریان انداختن یک مبارزه انقلابی در جامعه، یکی از پارامترهای مهم اثبات عدم تعلق حزب توده به کمونیسم بود. در واقع، حزب توده به صورت بختکی در سر راه جنبش انقلابی خلق ما قرار گرفته بود و برای این که بتوان نیروی انقلابی توده‌ها را به صحنه مبارزه کشاند و جنبش را در یک مسیر انقلابی در خدمت طبقه کارگر و دیگر توده‌های مردم قرار داد، از میان برداشتن این بختک از سر راه جنبش امری کاملاً ضروری بود. **کمونیسم می‌بایست به مثابه علم شرایط رهایی طبقه کارگر در جامعه ما اعتبار خود را باز یافته و برای بر پائی یک مبارزه اصیل به نفع طبقه کارگر ایران و پیشرفت تاریخ به خدمت گرفته شود.** روندهائی در دهه سی و چهل به این امر در جامعه ما کمک نمود؛ و عاقبت چریکهای فدائی خلق که به تئوری کمونیستی مجهز بودند پا به عرصه مبارزه نهاده و با رزم انقلابی و دلاورانه خود برگی نوین و دوره درخشانی را در تاریخ جامعه ایران گشودند؛ و سازمان چریکهای فدائی خلق به مثابه یک نیروی اصیل کمونیستی با پیکارهای مسلحانه خود در دل کارگران و زحمتکشان و دیگر توده‌های تحت ستم ایران جای گرفت.

نظراتی که رفیق جزنی پس از شکل‌گیری و گذشت دوره‌ای از فعالیت‌های چریک‌های فدائی خلق در زندان نوشته بود وقتی در اواخر سال ۱۳۵۳ به درون سازمان نفوذ کرد، به طور مشخص این تأثیر منفی را در سازمان به جای گذاشت که راه را برای ورود مبارزینی با نظرات "توده‌ای" به سازمان باز نمود. طبیعی است که این نیرو کوشید به جای نظر قاطع و انقلابی رفقای بینان‌گذار و اولیه چریک‌های فدائی خلق، برخورد و نظر خود را قرار دهد- که تا جایی که به موضع‌گیری در مورد حزب توده مربوط می‌شود، برخورد انحرافی و مماشات طلبانه کتابچه "اعدام انقلابی عباس شهریاری..." و پاسخ به نامه نوظئه گرانه "کمیته مرکزی" رسوای حزب توده با امضای سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در اواخر اسفندماه سال ۱۳۵۳، بیانگر آن است. رفیق جزنی علیرغم هر برخورد نادرست و نظرات انحرافی هم که داشت، اما مبارز انقلابی بزرگی بود که در طول تمام زندگی مبارزاتیش همواره در مقابل رژیم جنایتکار وابسته به امپریالیسم رژیم شاه ایستاد و مبارزه کرد و در این راه هم جان سپرد. بنابراین کسانی که بعداً سکان سازمان چریک‌های فدائی خلق را به دست گرفته و تحت نام انقلابی رفیق جزنی و با سپر قرار دادن آن نام در مقابل خود، به ضدیت با رفیق "احمدزاده" و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک پرداخته و سعی نمودند تا افکار انحرافی با ریشه "توده‌ای" خود را در جنبش اشاعه دهند، کسانی که بعد از قیام بهمن دست‌اندر کار و گرداننده سازمانی شدند که هر چند نام گرامی سازمان چریک‌های فدائی خلق را با خود حمل می‌کرد ولی بونی از کمونیسم فدائی نبرده بود و در کل ماهیت خرده بورژوازی داشت، خود مسئول اعمال خویش هستند. بخشی از آن سازمان

طی یک استحالہ طبقاتی، تحت نام "اکثریت" به سرنوشت حزب توده دچار شد و در جرگه بورژوازی وابسته مرتجع و سرکوبگر و جنایتکار ایران قرار گرفت. در شرایط بعد از قیام بهمن، نیروی ما، چریکهای فدائی خلق، علیرغم همه دشواریهایی که با آن مواجه بود، توانست چه با ارائه تحلیل کمونیستی از ماهیت رژیم تازه روی کار آمده جمهوری اسلامی و چه با اعمال و موضع گیریهای انقلابی در قبال حوادثی که هر یک تاریخی را در جامعه ما رقم زدند و چه با دیگر عملکردهای انقلابی خود، کمونیسم فدائی را در جامعه ایران نمایندگی کرده و آن را زنده نگه دارد.

این نکته را هم در آخر اضافه کنم که امروز از طرف نیروهای مرتجع تلاش سازمان یافته‌ای صورت می‌گیرد تا اولاً جریان خرده بورژوائی "سازمان چریکهای فدائی خلق" بعد از قیام بهمن را همان سازمان "اکثریت" متعلق به بورژوازی وابسته ایران بنامند و بعد خود "اکثریت" را هم ادامه سازمان چریکهای فدائی خلق دهه پنجاه جلوه دهند. به این ترتیب ارتجاع ضمن تأکید بر همسانی حزب توده با جریان ضد خلقی "اکثریت"، یک بار دیگر می‌کوشد که کمونیسم را در ایران با این دو جریان خائن شناسانده و آن را با ننگ‌ها و خیانت‌های این دو، آلوده سازد. مسلم است که آگاهی به این امر باید بر هشیاری نیروهای کمونیست افزوده و آنها را موظف کند که هر چه مؤثرتر به مقابله با کوشش‌های مرتجعین در این زمینه برخیزند.

توضیحات

۱ همراه با ورود امپریالیسم به کشورهایی که آنها را تحت سلطه خود قرار داد، در آن کشورها بورژوازی جدیدی که فعالیت‌اش در آغاز عمدتاً در بخش خرید کالاهای امپریالیستی و فروش آنها در داخل کشور بود، به وجود آمد. در همه جای دنیا از این بورژوازی به عنوان "بورژوازی کمپرادور" یاد شد. اما در بسیاری از کشورهای تحت سلطه نظیر ایران، قبل از ورود امپریالیسم، بورژوازی خود آن کشورها در حال رشد بود. این بورژوازی که در مقابل امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور قرار داشت، نام بورژوازی ملی به خود گرفت. ما در جامعه خود شاهد وجود این بورژوازی بودیم که رشد آن نسبت معکوس با رشد مناسبات امپریالیستی در ایران داشت. یعنی هر چه مناسبات امپریالیستی بیشتر در ایران رشد کرد این بورژوازی بیشتر تضعیف شد و بالاخره از بین رفت.

۲ رفیق مسعود احمدزاده در کتاب خود در قبال انتظاراتی که کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم ایران در جریان کودتای ۲۸ مرداد از حزب توده داشتند، مطرح کرده است که آن حزب عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلادان انداخته و خود راه فرار در پیش گرفت. این سخن با توجه به احاطه اغلب رفقای "گروه احمدزاده" به تاریخ معاصر ایران از پشتوانه واقعی و تاریخی برخوردار است. آن رفقا با توجه به برخورد پویا و جستجوگر خویش که از گفتگوهای شفاهی با مردمی که خود آن دوره را تجربه کرده بودند نیز بهره مند بودند، به تاریخ حزب

توضیحات

توده و دیگر مسایل گذشته در جامعه ایران واقف بودند، تا آنجا که رفیق پویان در صدد نوشتن کتابی در مورد تاریخ معاصر ایران بود و من (نویسنده این سطور) را هم در جریان این امر قرار داد. برای یادآوری حد آمادگی توده‌ها جهت مقابله با کودتاچیان ۲۸ مرداد دو نمونه را در اینجا ذکر می‌کنم. نمونه اول مربوط به پدر مبارز رفیق کارگر کبیر، چریک فدائی خلق، حسن نوروزی است که مطلب مربوط به آن را از شماره چهار نشریه نبرد خلق، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق به تاریخ مرداد ماه ۱۳۵۳ در اینجا نقل می‌کنم: "حسن ۹ ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهش در سال ۱۳۳۴ در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کادرهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان یک عمل فدائی دست به یک اقدام معترضانه برعلیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن یک قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربه‌ای سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگر چه این قهرمانان آشتی ناپذیر خلق در جریان این عملیات به شهادت رسیدند، ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلقی ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند. این عمل نشان دهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب خالی شد که توده‌های حزبی آمادگی جانبازی و نبرد و جلوگیری از پیروزی ارتجاع را داشتند. ولی عدم مرکزیت سالم و انقلابی باعث شد که نیروهای آماده خلق به هدر رود و روحیه مصمم و پرشور توده‌ها به یأس و نومیدی تبدیل شود".

مورد دوم مربوط به خاطره‌ای از نویسنده مردمی ایران، زنده یاد دکتر غلامحسین ساعدی است که بیانگر روحیه مبارزاتی در میان جوانان و نوجوانان آن دوره برای رزم با نیروهای مسلح کودتاچی شاه

می‌باشد. او می‌نویسد: " در سال ۱۳۳۲ که ۲۸ مرداد اتفاق افتاد تقریباً ۱۸ سالم بود. دو روز یا سه روز، تمام ماه، یک جایی بود به نام پل سنگی در تبریز، آنجا منتظر بودیم که به ما اسلحه بدهند. ما می‌خواستیم در مقابل کلتها بایستیم." در ادامه مطلب، دکتر ساعدی - بدون ذکر این موضوع که اگر حزب جنگجویی وجود داشت و به آنها اسلحه می‌داد حتماً چگونگی بکار بردن آن و این که در چه مواقعی باید با آن در مقابل کودتا گران از خود دفاع کنند و چه موقع دست به تعرض زده و به سوی دشمن شلیک کنند را هم به آنها یاد می‌داد- نوشته است: " بچه بودیم اصلاً، اگر اسلحه را می‌دادند من نمی‌دانستم باید با آن بازی کنم یا لوله‌اش کجاست، نمی‌دانستم گلن گِدنش کجاست. فرقی نمی‌کرد ولی می‌گفتیم "ما اسلحه می‌خواهیم" می‌گفتند "تخیر آرام بنشینید، خفه شوید، ساکت بنشینید، بچه بازی در نیاورید. این قضیه ادامه پیدا نمی‌کند" که دیدیم چقدر ادامه پیدا کرد.(نقل از کتاب "ساعدی، از او و در باره او"- باقر مرتضوی، صفحه ۲۰)

۳ در دهه سی، توده‌های قدر شناس ایران در حالی که رهبران حزب توده را به خاطر پشت کردن به مردم و آرمان‌های آنان مورد نفرت خود قرار دادند، در همان حال از مبارزین صدیق این حزب که برخلاف رهبران خائن، دلاورانه در مقابل رژیم مرتجع و خون آشام شاه ایستاده و از آرمان‌های انقلابی خویش دفاع نمودند، ستایش کرده و مهر آنها را در قلب خود حک نمودند. در این بین خسرو روزبه به دلیل مقاومت مسلحانه خود در مقابل نیروهای سرکوبگر شاه ، با ایستادگی‌اش در زندان در مقابل شکنجه گران ساواک تازه تأسیس

یافته با ریاست تیمور بختیار، و با دفاع جانانه‌اش از توده‌های زحمتکش مردم در دادگاه، به چهره بسیار محبوب در میان مردم تبدیل گشت و به عنوان یکی از قهرمانان مردم ایران شناخته شد.

۴ در زمان کنونی مبلغین رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی سعی دارند که خیزش توده‌های ضد امپریالیست و مخالف رژیم شاه در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را یک نهضت اسلامی خوانده و آن را به خود اختصاص دهند. این امر باعث شده است که تبلیغات رژیم شاه در همان زمان که رادیو مسکو نیز به واقع آن مفهوم را با جملات دیگری تکرار کرد امروز برای مردم مخالف رژیم جمهوری اسلامی - که به حق به هیچ سخنی که از طرف این رژیم مطرح می‌شود باور ندارند- حقیقت جلوه کند. آن تبلیغات حاکی از آن بود که خیزش مردم در ۱۵ خرداد گویا به خاطر طرفداری از فنودال‌ها و مخالفت با حق رأی برای زنان صورت گرفته بود!! اما واقعیت چنان نبود، بلکه قیام ۱۵ خرداد را توده‌هائی برپا کردند که از وطن فروشی رژیم شاه و از مظالم بیشمار، اختناق و دیکتاتوری سیاه آن رژیم به ستوه آمده بودند. این توده‌ها مشخصاً علیه ظلم و ستم و دیکتاتوری رژیم شاه و علیه اعطای حق کاپیتولاسیون به اتباع امریکائی از طرف آن رژیم وابسته به امپریالیسم بپا خاسته بودند. این امر که خمینی نیز (با هر نیتی) در آن زمان به پشتیبانی از این قیام برخاست و مورد استقبال مردم قرار گرفت یک واقعیت است. اما این که شخص خمینی دارای افکار ارتجاعی مذهبی بود و حق رأی بر زنان را هم بر نمی‌تابید، ربطی به قیام مردم عاصی از غارت‌های امپریالیست‌ها از ایران و به فغان آمده از مظالم و دیکتاتوری رژیم شاه ندارد. حزب توده و

روزیونیست‌های شوروی وقتی به نفع شاه و علیه توده‌های قیام‌کننده سخن می‌گفتند، حتی اشاره‌ای نیز به کشتار خونین مردم در این روز توسط نیروهای مسلح شاه نکردند، علیه همان نیروهای قسی‌القلب و جنایتکاری که با مسلسل‌های خود مثلاً در تهران بی‌محابا روی مردم و حتی رهگذران آتش گشوده و خونشان را بر زمین ریختند.

۵ بعد از قیام بهمن ۵۷ نوشته‌هایی با نام رفیق جزنی به طور وسیع در جنبش پخش شد که یکی از آنها "تر گروه جزنی" نام داشت که در زیر آن از طرف انتشار دهندگان نوشته شده بود: "تنظیم شده در پائیز سال ۱۳۴۶". صرفنظر از این که آن تاریخ واقعی بود یا نه و جزوه مزبور در واقعیت امر در چه تاریخی نوشته شده بود، در دهه چهل نیروهای جنبش از وجود چنان نوشته‌ای مطلع نبوده و آن را نخوانده بودند. در هر حال، در آن جزوه، گرایش به انجام مبارزه مسلحانه کاملاً آشکار است بدون این که ضرورت مبارزه مسلحانه بر اساس تحلیلی علمی و همه‌جانبه از شرایط جامعه ایران توضیح داده شده و خط اصولی استراتژیکی برای پیروزی آن ترسیم شده باشد.

۶ رفیق جزنی پس از آن که سه سال در زندان بود، یعنی در سال ۱۳۴۹ وقتی متوجه شد که بعضی از رفقای مرتبط با رستاخیز سیاهکل، قبلاً با گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" در ارتباط بودند، بدون در نظر گرفتن روندهایی که در طی سه سال، در جامعه طی شده بود، و بدون اطلاع از این که رفقای مرتبط با آن گروه در طی سه سال چه پروسه‌ای را از سر گذرانده و چه گونه در مسیر حرکت خود

گروه جدیدی با مشخصات و مختصات جدیدی ایجاد کرده بودند، به صرف وجود رفقای آشنا در حرکت سپاهکل- به خصوص رفیق علی اکبر صفائی فراهانی به مثابه فرمانده دسته جنگل- که اتفاقاً خود این رفیق هم که قبلاً در گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" عضویت داشت پس از تشکیل گروه جنگل به آن پیوسته بود- دیگر هیچ شکی به خود راه نداد که وجود گروه جنگل را نادیده گرفته و گروه خود را به جای آن گروه، در اتحاد با گروه احمدزاده، به وجود آورنده چریکهای فدائی خلق بنامد. این اولین برخورد غیر واقعی در تاریخ نویسی مربوط به سازمان چریکهای فدائی خلق است که پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ و در شرایطی که دسته فرخ نگهدار به نام ظاهراً طرفداری از رفیق جزنی در رأس "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" قرار گرفتند، در سطح توده‌ای مطرح و به نادرست در جامعه برای خود جا باز کرد. از آن زمان همین برخورد غیرواقعی و یا به زبانی دیگر تحریف در مورد چگونگی شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق، در کتب و نوشته‌های مختلف تکرار می‌شود.

به موضوع دیگری هم در این زمینه باید اشاره شود که مربوط به نوشته‌ای با عنوان "آنچه یک انقلابی باید بداند" است که در جنبش با نام رفیق علی اکبر صفائی فراهانی شناخته می‌شود. بر اساس گفته‌های زندانیان سیاسی مرد در دوره رژیم شاه در دهه ۵۰، این موضوع که نویسنده واقعی آن نوشته کیست در زندان جدالی را دامن زده بود. بعضی از زندانیان سیاسی مطرح می‌نمودند که آن جزوه را بیژن در زندان نوشته و برای اعتبار دادن به "گروه اول" در مقابل "گروه دوم" (که دارای آثار تئوریک معتبر و مشخصی بودند)، نام نویسنده اش را علی اکبر صفائی فراهانی عنوان کرده است. منظور از "گروه

اول"- از نظر رفیق بیژن جزنی و طرفدارانش- گروهی است که در ارتباط با گروه رفیق احمدزاده، چریکهای فدائی خلق را تشکیل دادند- که البته به زعم آنها "گروه اول" گویا همان گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" بوده است. نام "گروه دوم" را نیز آنها به گروه رفیق احمدزاده اطلاق کردند.

در باره نوشته مورد بحث، همسر رفیق بیژن جزنی در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" که در بهار ۱۳۷۸ منتشر شده، مطرح کرده است: " یکی دیگر از نوشته های بیژن که از زندان قم بیرون آمد، جزوه ای است به نام **آنچه یک انقلابی باید بداند**. بیژن این جزوه را به امضای ابو عباس- رمص به بیرون فرستاد. ابو عباس اسم مستعار صفائی فراهانی بود در دوره ای که او در اردوگاه های فلسطین تعلیمات نظامی می دید و در آنجا به دلیل قابلیت های نظامی به درجه سرگردی رسیده بود. بیژن تاریخ نوشتن این جزوه را هم یک سال پیش از تاریخ واقعی اش گذاشت. بیژن زیر آنچه که در زندان قم می نوشت، عمداً، تاریخ یک سال قبل را می گذاشت. او می گفت: " اگر تصادفاً به این جزوه ها دست یافتند، بهتر است نفهمند که هم اکنون میان بیرون و درون زندان قم رابطه حضوری برقرار است". (صفحه ۶۷).

این ها مسایلی هستند که نیروهای جنبش انقلابی برای فهم روندها و مسایل دهه ۵۰ باید از آن ها مطلع باشند. در هر حال تا آنجا که به اطلاعات خود من هم مربوط می شود، به طور مسلم می توانم بگویم که در اوایل سال ۱۳۴۹ در هنگام ارتباط بین رفقای جنگل با رفقای گروه احمد زاده اساساً نامی هم از چنین نوشته ای مطرح نبود و با اطمینان و یقین می شود گفت که اگر غیر از این بود رفقای

توضیحات

اولیه سازمان از وجود آن نوشته مطلع می شدند. اتفاقاً خود رفیق صفائی فراهانی در ابتدا یک پای ارتباط بود و اگر او چنین نوشته ای داشت حتماً آن را در اختیار ماها در گروه رفیق احمدزاده قرار می داد یا حداقل اشاره ای به آن نوشته می نمود که در این صورت هم موضوع در بین رفقا مطرح می شد- که چنین نبود. در مقاله " از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری" نیز این موضوع از طرف من به این صورت بیان شده است: "در فروردین سال ۵۲ که من از زندان فرار کرده و دوباره به فعالیت در درون سازمان چریکهای فدائی خلق پرداختم، در اولین پایگاه یا خانه تیمی که بودم جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" را دیدم که با نام رفیق علی اکبر صفائی شناخته می شود. این جزوه نیز البته قبلاً در سازمان وجود نداشت و در این مورد هم با اطمینان می توانم بگویم که رفقای اولیه سازمان که من آنها را می شناختم اطلاعی هم از وجود چنان جزوه ای نداشتند."

۸ و ۷ در مورد این جزوه در جایی دیگر به طور مفصل خواهم نوشت. رفیق حمید اشرف درست به خاطر درک عظمت رفیق مسعود احمدزاده به مثابه تئوریسین کبیر چریکهای فدائی خلق، نام احمدزاده را بر گروه مورد بحث گذاشت. او که مدتها با رفیق مسعود در ارتباط بود و به خصوصیات کمونیستی و درک عمیق او از مسایل جنبش وقوف داشت، ضمن ابراز علاقه شدید خود نسبت به رفیق احمدزاده، همواره از این رفیق به عنوان **نابغه** اسم می برد و به طور جدی به نبوغ وی باور داشت. مسلم است که رفیق مسعود به خاطر صداقت بی کران، برخورداری از روحیه انقلابی و دیدگاه واقعاً کمونیستی و نبوغش موفق به تئوریزه کردن مسایل انقلاب ایران شد. با این حال

اگر روند شکل گیری این گروه در نظر گرفته شود خواهیم دید که رفیق مسعود احمدزاده بعد از رفقائی چون امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی و صمد بهرنگی (این رفیق که در پائیز- زمستان سال ۱۳۴۶ به خاطر چاپ کتاب الفباء اش، در تهران بسر می برد با رفیق پویان در ارتباط قرار داشته و به گونه‌ای که اطلاعات خود من و شواهدی که از آنها در کتاب "راز مرگ صمد" یاد کرده‌ام گواهی می‌دهند، از همان زمان در شکل گیری گروه شرکت داشت) در پروسه‌ای که به شکل گیری این گروه منجر شد قرار گرفته بود.

۹ بی مناسبت نیست این موضوع را هم یادآوری کنم که **بهرروز دهقانی اولین کسی است که لنگستون هیوز، این مردمی ترین شاعر و نویسنده سیاه پوست را به جامعه روشنفکری ایران معرفی نمود.** بعدها شاعر گرامی شاملو نیز اشعاری از او را ترجمه و با صدای گرم خود آن‌ها را خواند. با توجه به رابطه کاملاً نزدیک شاملو با بهروز، شاملو به طور حتم از ترجمه‌های بهروز دهقانی در این مورد اطلاع داشت. به خصوص که بهروز در طی سال‌های ۴۶-۴۷ موفق شد ترجمه داستان‌هایی از لنگستون هیوز را به صورت یک کتاب منتشر کند و مسلماً شاملو از وجود آن کتاب هم مطلع بود. به هر حال شرایط اختناق و دیکتاتوری در جامعه ما واقعیتی است و می‌توان فکر کرد که شاملو به خاطر شرایط بگیر و ببند حاکم بر جامعه نتوانسته بود همچنان که رسم ایجاب می‌کند هنگام انتشار ترجمه اشعار لنگستون هیوز توسط خود وی، از بهروز دهقانی یاد کرده و از او به مثابه کسی که اولین بار در ایران به ترجمه اشعار و قصه‌های هیوز مبادرت کرده، قدردانی کند. کتاب یاد شده از هیوز با

توضیحات

ترجمه بهروز دهقانی، در فضای انقلابی سال ۱۳۵۷ تجدید چاپ شده و به طور وسیع در اختیار خوانندگان قرار گرفت. در سال ۱۳۸۴ نیز کتابی با نام "من مرگ را سرودی کردم، زندگی و آثار بهروز دهقانی" در تهران چاپ شد که "شاعر و قصه گوی سیاه، لنگستون هیوز- ترجمه: بهروز دهقانی" بخشی از آن را تشکیل می‌دهد و امروز هم در جامعه ایران موجود است.

۱۰ با آغاز مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق، حزب توده شدیداً احساس خطر کرد و شروع به سم پاشی (البته در پوششش ظاهراً دلسوزی برای جوانان انقلابی ایران) علیه چریکها و شیوه مبارزه آنان نمود. "مبارزه مسلحانه جدا از توده"، اتهام و برچسبی بود که این حزب خائن از همان آغاز به شیوه اصلی مبارزه کمونیست های فدائی زد که بعدها از طرف بعضی دیگر از نیروهای سیاسی علیه چریکهای فدائی خلق تکرار شد. همانطور که در متن این نوشته هم نشان داده شده، با خیانت حزب توده و شکست مبارزات توده ها در دهه سی و عوامل دیگری که پیش از این به تفصیل توضیح داده شده، و به طور اساسی با استقرار دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز در ایران، ارتباط بین روشنفکران انقلابی با توده ها گسسته شد. رفیق امیر پرویز پویان اولین کمونیستی بود که با تکیه بر شناخت عینی خود و رفقای هم گروهش از واقعیت های جامعه، این معضل اساسی روشنفکران انقلابی ایران (به خصوص با تأکید بر ضرورت ارتباط روشنفکران کمونیست با طبقه خویش یعنی طبقه کارگر) را یاد آوری نموده و درست در جهت حل این معضل در رساله عمیق مارکسیستی خود ضمن تأکید بر این که " رابطه با پرولتاریا که

هدفش کشاندن این طبقه به شرکت در مبارزه سیاسی است...، نوشت: " تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هر گونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار به سر می بریم. وحشت و خفقان، فقدان هر نوع شرایط دموکراتیک، رابطه ما را با مردم خویش بسیار دشوار ساخته است. حتی استفاده از غیر مستقیم ترین و در نتیجه کم ثمرترین شیوه های ارتباط نیز آسان نیست. همه کوشش دشمن برای حفظ همین وضع است. تا با توده خویش بی ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است. برای این که پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه ای مستقیم و استوار به وجود آوریم. " او، آنگاه با دید عمیق مارکسیستی خود و با تکیه بر تسلط اش به ماتریالیسم- دیالکتیک، برای حل این معضل اساسی، راه حلی انقلابی مطرح نمود. واقعیات عینی با گذشت زمان و در حقیقت تاریخ، درستی نظر رفیق پویان را تأیید کرد و در عین حال مغرضانه بودن اتهام و برجسب حزب توده به چریکهای فدائی خلق را ثابت نمود. تاریخ نشان داد که " طلسم ضعف " روشنفکران انقلابی ایران را تنها کمونیست های فدائی در پرتو تئوری انقلابی خود توانستند در هم بشکنند. همچنین معلوم شد که نه تنها هیچ نیروی سیاسی که مخالف راه و نظر پویان ها و احمد زاده ها بودند امکان ارتباط با توده ها و در رأس آنها طبقه کارگر را پیدا نکردند و در واقع نتوانستند بر جدائی خود از توده ها پایان داده و با آنها پیوند مبارزاتی

توضیحات

برقرار کنند بلکه قادر نشدند که حتی جامعه را از وجود خود مطلع و خود را به مردم بشناسانند.

۱۱ این سازمان هرچند بعد از دستگیری اعضای آن از بین رفت اما یکی از دست اندرکاران آن به نام سیروس نهاوندی که بعد از دستگیری به خدمت پلیس درآمد، پس از فرار ظاهری و ساواک ساخته از زندان، ظاهراً آن سازمان را در سال ۱۳۵۲ احیا نمود. در نتیجه، "سازمان آزادیبخش خلق های ایران" به یک سازمان پلیسی برای شکار نیروهای مبارز تبدیل شد.

۱۲ برای آشنائی خوانندگانی که ممکن است کتاب‌های یاد شده در فوق را در دسترس نداشته باشند، مطالبی از آنها را در اینجا نقل می‌کنم. رفیق مسعود احمدزاده در رد نظر حزب توده که مدعی بود اصلاحات ارضی شاه باعث تخفیف تضادهای طبقاتی شده و شرایط عینی انقلاب را از بین برده؛ و رکود و خمود مبارزاتی حاکم بر جامعه دهه چهل را بدلیل رضایت توده‌ها از شرایط زندگی خود و از رژیم شاه جا زده و از عدم آمادگی توده‌ها برای ورود به صحنه مبارزه انقلابی دم می‌زد، پس از اختصاص بخشی از کتاب خود به "بررسی شرایط کنونی اقتصادی- اجتماعی و مسأله مرحله انقلاب" و در همین رابطه تحلیل دقیق اصلاحات ارضی و نتایج آن در جامعه، در صفحه ۷۲ کتاب خود (قطع جیبی) با اتکاء به ماتریالیسم- دیالکتیک، با دید مارکسیستی خود نوشت: "در شرایط کنونی ایران نمی‌توان عدم وجود جنبش‌های توده‌ای خودبخودی وسیع را به معنی عدم وجود شرایط عینی انقلاب دانست. ما در بررسی شرایط عینی میهن خود

نشان دادیم که هر گونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب مبین اپورتونیسیم و سازشکاری و رفورمیسم و نشانه فقدان شهامت سیاسی و توجیه بی عملی است. من فکر می‌کنم که علت عدم وجود چنین جنبش‌هایی را اساساً باید از یک طرف در سرکوب قهر آمیز و اختناق مداوم و طولانی ناشی از دیکتاتوری امپریالیستی به مثابه عامل اساسی ابقاء سلطه امپریالیستی همراه با تبلیغات وسیع سیاسی و ایدئولوژیک ارتجاعی دانست و از طرف دیگر ضعف‌های عمده‌ای را که عامل انقلابی، سازمان‌ها و رهبری‌های مبارزه دچار آن بودند باید در نظر داشت. این رهبری‌ها هیچ گاه نتوانستند در حالی که توده‌ها آماده بودند، آنها را در مقیاس وسیع به مبارزه بکشانند، و در اثر رهبری‌های غلط، توده‌ها را دچار شکست کردند. مجموعه این شرایط یک نوع سکون، سرخوردگی، یأس و تسلیم ایجاد کرده است..... اما دلایل ما برای این که شرایط عینی انقلاب وجود دارد چیست؟ آیا ما یا تحلیل شرایط عینی این امر را نشان ندادیم؟ و نشان ندادیم که توده‌ها به علت شرایط مادی زندگی‌شان بالقوه حاضرند که بار انقلاب ضد امپریالیستی را حمل کنند؟ آیا این شور و شوق انقلابیون، این جستجوهای خستگی ناپذیر نیروهای روشنفکری طبقات انقلابی و مترقی در پیدا کردن راه انقلاب، این یورش‌های پی در پی پلیس، این زندان‌ها، این شکنجه‌ها، این قتل‌ها، انعکاس ذهنی آماده بودن شرایط عینی انقلابی نیستند؟ آیا طرح مسأله انقلاب در این مقیاس وسیع، آیا این همه محافل و گروه‌های مبارز متعلق به همه طبقات ستم‌دیده می‌توانستند وجود داشته باشند بدون آن که شرایط عینی، حل مسأله انقلاب را در دستور قرار داده باشد؟ و بالاخره آیا این جنبش‌های جرعه وار و

پراکنده توده‌ها دال بر وجود شرایط عینی انقلاب نیست؟" (تأکید ها از من).

با کوشش در جهت طرد نظر فوق از رفیق مسعود احمدزاد و یا در واقع نظری که مورد پذیرش چریکهای فدائی خلق بود، رفیق جزنی نوشت: "انحراف‌های درونی جنبش مسلحانه بنا بر ماهیت ایدئولوژیک جریان‌های مختلف آن از دو گونه است: اول انحراف‌هایی که در جریان‌های مارکسیست-لنینیست به صورت گرایش‌های اپورتونیستی چپ ظهور کرده است و دوم انحراف در جریان‌های ناسیونالیست که نمی‌توان آن‌ها را زیر نام اپورتونیسم گنجانده ولی با انحراف‌های دسته اول به طور کلی از یک منشأ سرچشمه می‌گیرد. به سبب خصوصیات عمده این گرایش‌ها می‌توان آن‌ها را به طور کلی گرایش‌های ماجرا جویانه (آوانتوریستی) و آوانگاردیستی نامید.....برخی رفقای ما به عنوان پاسخ به این نظریه تسلیم طلبانه (از نظر رفیق جزنی یعنی "اپورتونیسم راست" که "برای آغاز یک مبارزه قاطع با رژیم منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب می‌ماند")، مدعی شده‌اند که در دوره قبل یعنی فاصله سال‌های ۴۲ تا ۴۹ شرایط عینی انقلاب فراهم بوده است. عده‌ای نیز علیرغم واقعیت‌های غیر قابل انکار سال‌های اخیر همچنان اصرار می‌ورزند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم است و توسل به قهر را با این استدلال مجاز می‌شمارند. ما در مواردی با این استدلال رویو شده‌ایم که فقدان جنبش‌های توده‌ای و حرکات خود بخودی در توده‌ها، کمبود حرکات اعتراضی و نبود حالت اعتراضی و تهاجم در توده‌ها دلیل بر کمبود شرایط عینی انقلاب نیست. فقدان جنبش‌های توده‌ای از یک سو ناشی از اختناق رژیم وابسته به امپریالیسم و

تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک آن و از سوی دیگر ناشی از ضعف طولانی پیشاهنگ یعنی سازمان‌ها و جریان‌های مخالف رژیم می باشد.....وجود شکنجه‌ها و مقاومت‌ها، وجود جنبش‌های پراکنده جرقه وار دال بر وجود شرایط عینی انقلاب است. به دنبال این استدلال گفته می‌شود که عدم وجود جنبش‌های خود بخودی نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه نتیجه سرکوب مداوم پلیس و ضعف عمل پیشاهنگ است. نتیجه نهائی این استدلال این است که اولاً، موقعیت انقلابی یعنی شرایط عینی انقلاب اساساً فراهم است...". (تأکید ها از من). ("نبرد با دیکتاتوری"، صفحه ۹۸ و ۹۹، انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران- شهریور ماه ۱۳۵۷)، صرفنظر از این که در اینجا به یک یاره عبارت "موقعیت انقلابی" مطرح گشته و مفهوم آن مساوی با "شرایط عینی انقلاب" دانسته شده، رفیق جزنی، همانطور که ملاحظه می‌شود بخشی از عبارات و جملات رفیق مسعود را در نوشته خود عیناً نقل کرده و بدون توجه به تحلیل او از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه و در نظر گرفتن کُنه استدلالات مطرح شده در کتاب رفیق مسعود، آن‌ها را انحرافی از نوع اپورتونیسیم چپ، آوانتوریستی و آوانگاردیستی نامیده و مطرح کننده و صاحب آن نظر یعنی رفیق مسعود را هم "برخی رفقای ما"، "عده‌ای" و غیره خوانده است.

۱۳ از این که می بینم از سازمان اسکندر صادقی نژادها، پویان ها و مفتاحی ها و در میان بسیاری از یاران صدیق آنها که هم اکنون در سازمان هستند، ناله اپورتونیسیت ها به گوش می رسد، متأسفم". این سخنی است که در خرداد سال ۱۳۵۸ یعنی درست همان زمانی

که افراد اپورتونیست در به اصطلاح سازمان چریکهای فدائی خلق شروع به تبلیغ علیه خط مشی انقلابی کمونیست های فدائی کرده بودند، بیان شده است. چنین تبلیغاتی و یا به واقع حمله به نظرات چریکهای فدائی خلق به تدریج از طرف "توده ای های جوان" مرتبط با آن سازمان، با سوء استفاده از نام انقلابی رفیق جزنی و پایداری های او در مبارزه علیه رژیم شاه، شدت گرفت که در نشریاتی چون "سرخه رجا" یا "ریگای گل" مرتبط با آن سازمان با آشکاری بیشتری نمود داشت. در زمینه سوء استفاده از نام رفیق جزنی، در مورد یک "عاشیق" آذربایجانی هم لازم است بگویم که وقتی او در همان اوایل بعد از قیام بهمن، در مراسمی برای رفیق صمد بهرنگی یک "عاشیقی" خواند (من شخصاً نوار آن مراسم را گوش دادم)، جمعیت که معلوم بود یاد صمد بهرنگی را همواره با یاد رفیق بهروز دهقانی گره زده بود، از او خواستند که در وصف رفیق بهروز دهقانی هم یک عاشیقی بخواند. اما او به جای اجابت خواست حضار، شعری خواند که نکته برجسته اش این بود: "آمده بودم خواهر بهروز، اشرف را ببینم ولی نشد. می خواستم به او بگویم که بیژن جزنی هم هم‌رزم بود با بهروز دهقانی". پس از پخش نوار آن مراسم، این پاسخ به او داده شد: "... اشرف هم می داند که بیژن جزنی هم رزم بود با بهروز دهقانی، ولی نگرانی اشرف از آن است که کسانی سعی می کنند با نام بیژن جزنی راه بهروز دهقانی را کم رنگ کنند و یا آن را از بین ببرند. نگرانی من از این است". آن فرد ترانه خوان و نوازنده البته با دست زدن به اعمالی در همان مقطع نشان داد که رو به چه گندابی دارد کما این که اکنون در گنداب جمهوری اسلامی به خدمت

گزارش مشغول است. (سخنان در گیومه از "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" به تاریخ ۸ مرداد ۱۳۵۸ نقل شده است.)

۱۴ علی رضا اکبری شاندریز قبلاً متعلق به یک گروه پروچینی مخالف چریکهای فدائی خلق بود. او بعداً در رهبری سازمان غضب شده چریکهای فدائی خلق قرار گرفته و با نام مستعار "جواد" در پست مسئول شاخه کردستان عهده دار پیشبرد سیاستهای سازشکارانه آن سازمان در کردستان انقلابی شد. جا دارد در اینجا از متن یک خاطره مکتوب که به نقش غیر انقلابی این فرد در کردستان اشاره می کند پاراگرافی را نقل کنم.

"... چند دقیقه به سخنرانی مانده بود که من به همراه دوستان دیگر به نزدیک محل سخنرانی رسیدم. از فضای محل و حرفها متوجه شدم که گویا عدهای قصد دارند تا مانع انجام سخنرانی شوند. فکر کردم شاید حزب الهیها باشند که در تبریز و تهران دیده بودم که هر جا نیروهای انقلابی جمع شده و میخواستند برنامه‌ای اجرا کنند سر و کله آنها پیدا می‌شد که میخواستند آن برنامه را بهم بزنند. ولی وجود حزب الهی با توجه به شرایط آنروزها در کردستان و مهاباد عجیب و بعید به نظرم آمد. از میان جمعیت گذشتم و جلوتر رفتم که ببینم آیا واقعاً حزب الهیها قصد بر هم زدن مراسم سخنرانی رفیق اشرف را دارند؟ اما با صحنه دیگری مواجه شدم. همانطور که گفتم طبق اطلاع قبلی قرار بود که سخنرانی رفیق اشرف در مقابل شهرداری انجام شود، در بغل شهرداری، سه -چهار نفر مسلح به ژ-۳ ایستاده بودند که یکی از آنها را شناختم. آن شخص را از زندان می‌شناختم، یعنی از زندان زمان شاه که من در ارتباط با چریکهای

توضیحات

فدائی خلق دستگیر شده بودم و او متعلق به یک گروه پروچینی مخالف مبارزه فدائی‌ها یعنی مبارزه مسلحانه بود. نام این شخص علیرضا اکبری شاندیز بود. او از طرف همان سازمان غصب شده یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق به کردستان آمده بود و در آن زمان مسئول تشکیلات کل کردستان آن سازمان بود (بعدها شنیدم که این شخص در آن سازمان با رقیه دانشگری ازدواج کرده است). با دیدن آن صحنه‌ها جلو رفته و از علیرضا پرسیدم که چرا نمی‌گذارید سخنرانی انجام شود؟ او که لباس کردی پوشیده بود گفت که ما اشرف دهقانی را از سازمان اخراج کرده‌ایم. گفتم خوب فعلاً به این کاری ندارم ولی او که نمی‌گوید که من از طرف سازمان سخنرانی می‌کنم، پس به شما چه ربطی دارد که نمی‌گذارید او سخنرانی بکند. جواب داد نه او نمی‌تونه در اینجا سخنرانی کند، شهرداری مال ماست! عجب! این فرد پروچینی قبلی چه می‌گفت! اشرف دهقانی‌ها و بهروز دهقانی‌ها و صدها رفیق مبارز و از جان گذشته فدائی دیگر در شرایط اختناق دوره شاه، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را ساخته بودند و حالا اینها بعد از سقوط رژیم شاه، خود را صاحب آن سازمان می‌دانستند و به هر ترتیب می‌خواستند جلوی سخنرانی اشرف دهقانی را بگیرند.."(نقل از "خاطره‌ای از یک میتینگ تاریخی (سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مهاباد)، مراد تبریزی- شهریور ۱۳۹۰"

۱۵ "امروز، فرخ نگهدار که در حساس ترین دوره جنبش در رأس سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران قرار گرفت، به عنوان یک عنصر خائن به توده‌ها شناخته می‌شود. وی وهمپالگی‌هایش در " سازمان

فدائیان خلق - اکثریت"، در سال ۶۰ همدست رژیم جمهوری اسلامی در جنایات وحشیانه‌اش بر علیه مردم سراسر ایران شدند. سابقه سیاسی فرخ نگهدار پیش از ورود به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، مختصراً به شرح زیر است: وی در سال ۴۶ به عنوان یک دانشجوی مرتبط با گروه جزئی دستگیر شد و در (آبان) سال ۴۹ با اظهار توبه و ندامت از زندان آزاد گردید. هنوز مدت کوتاهی از دوره "آسایش" در خارج از زندان نگذشته بود که شلیک گلوله‌های رزمندگان چریک فدائی در سپاه‌کل و انتشار نام رفقائی که پیشتر در گروه جزئی فعال بوده و وی آنها را می‌شناخت، رعب و هراس شدیدی در دل او به وجود آورد. چرا که می‌دانست ساواک برای کسب اطلاعات از رزمندگان فدائی به هرکسی رجوع خواهد کرد و در نتیجه به سراغ او هم خواهد آمد. بنابراین با عجله از ایران خارج و خود را به افغانستان رساند. اما این عمل حساسیت ساواک را بیشتر نسبت به او برانگیخت. در نتیجه ساواک از طریق قاچاقچیان که با آنها در ارتباط بود، او را در آن کشور دستگیر کرده و به ایران برگرداند. در بازجویی در زندان ساواک متوجه واقعیت قضیه و بی‌هودگی اقدامات خود شد. با اینحال با اوج‌گیری جنبش مسلحانه در ایران او نیز در کنار افرادی که "جرمشان" تنها آشنائی و یا حداکثر هم‌فکری با رزمندگان انقلابی بود، سالها در زندان ماند. تا اینکه در سال ۵۶ آزاد شد. ("نقل از "فرازهائی از تاریخ چریکهای فدائی خلق، اشرف دهقانی- اردیبهشت ۱۳۸۰)

۱۶ به طور مشخص وقتی از میان آخرین دسته از زندانیان سیاسی رها شده از زندان‌های شاه در دی ماه سال ۱۳۵۷، رفقای

توضیحات

وفادار به تئوری چریکهای فدائی خلق (رفقائی چون فریبرز سنجرى و عبدالرحیم صبوری)، به دیدار "مسئولین" آن سازمان رفتند تا به طور کاملاً روشن از موضع آنها نسبت به فعالیت خود و رفقای همراهشان به مثابه طرفداران تئوری سازمان چریکهای فدائی خلق - یا به صورتی که آن موقع مطرح می‌شد "خط مسعود احمدزاده" - در درون آن سازمان مطلع شوند، آن به اصطلاح مسئولین که عبارت بودند از فرخ نگهدار، مهدی فتاپور و قربان علی عبدالرحیم پور(مجید)، "قاطعانه" امکان فعالیت رفقای طرفدار "خط احمدزاده" در آن سازمان را رد نمودند. در جلسه‌ای که این رفقا با شخص فرخ نگهدار داشتند وی آشکارا اظهار داشته بود که "مسعود که جای خود دارد، ما دیگه به بیژن هم اعتقاد نداریم. تاریخ این دیدارها (در دو نوبت) سال ۵۷ بعد از قیام بهممن بود، در حالی که همگان می‌دانند که در این زمان و مدتها بعد هم شخص مزبور و همپالگی‌هایش نه تنها از آشکار کردن موضع واقعی خود اجتناب می نمودند بلکه در میان هواداران سازمان، خود را طرفدار دو آتشه رفیق جزئی معرفی می‌کردند.

۱۷ در مورد اصطلاح ناس به تال، یکی از رفقای کرد، ریشه و مبدا این اصلاح و این که از چه زمانی در کردستان به اصطلاح سیاسی تبدیل شد را تشریح کرده است که برای اطلاع خوانندگان عیناً آن را در اینجا نقل می‌کنم: در اصطلاح ناس به تال، کلمه آس یعنی آسیاب. زمان قدیم آسیاب آبی گاهی به دو علت از کار می‌افتاده است. یا کسی که گندمش را آرد کند نبود، که آسیاب از کار می‌افتاده است و یا آب آسیاب کم بوده و نیروی چرخاندن سنگ آسیاب را نداشته است. در هر دو مورد آسیابان وظیفه داشته است

که به اهالی جار بدهد که آسیاب کار نمی‌کند. مردم آگاه بوده‌اند که از کار افتادگی آسیاب نبودن مشتری یا بی‌آبی است. در صورت اول قبل از این که آسیاب کاملاً از کار بیافتد شخص با عجله برای اینکه نوبتش گرفته نشود با گندمش به سمت آسیاب می‌دویده است. در مورد دوم هم صبر می‌کرده که آب زیاد شود. (آسیاب به نوبت) هم یک اصلاح کوردی است.

اما کلمه تاش به‌تال زمانی به یک اصطلاح سیاسی مبدل گشت که ملا مصطفی بارزانی ناگهان از رادیو و با صدای خود اعلام کرد که نیروی پیش مرگه باید اسلحه را زمین بگذارد. عده‌ای فرصت طلب و هواداران او همین کار را بلا فاصله کردند، و عده‌ای گویا خود کشی و عده‌ای زیادی هم مسلحانه در کوه‌ها ماندند. این اصطلاح در آن زمان جهت تحقیر ملا مصطفی به کار رفت. او بود که اعلام کرد آسیاب سیاست‌اش به نفع سرمایه‌داری و بنا به دستور آمریکا از کار افتاده است.

منابع:

- ۱- مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک (رفیق مسعود احمد زاده)
- ۲- کارنامه سیاه فرصت طلبی‌ها و خیانت‌های حزب توده (صدای دانشجو، انجمن دانشجویان ایرانی در بریتانیا- مهر ماه ۱۳۶۰)
- ۳- ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء (رفیق امیر پرویز پویان)
- ۴- ساعدی، از او و در باره او (باقر مرتضوی- چاپ اول کُن آلمان)
- ۵- نشریه "راه توده" شماره ۳۳۵ ، یازده مهر ۱۳۹۰ و شماره ۱۳۴ به تاریخ ۲۰۰۷/۰۵/۲۸
- ۶- حزب توده ایران و توفان، به مناسبت هفتاد سالگی حزب توده ایران (حزب کار ایران (توفان)، پانزده بهمن ماه ۱۳۹۰)
- ۷- اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره، بزرگترین جاسوس و مشاور عالی سازمان امنیت ایران به وسیله سازمان چریک‌های فدائی خلق و پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده (سازمان چریک‌های فدائی خلق- اسفند ۱۳۵۳)
- ۸- طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران (رفیق بیژن جزنی- چاپ دوم ۱۳۵۷)
- ۹- تز گروه جزنی- مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی (از انتشارات ۱۹ بهمن- چاپ دوم فروردین ماه ۱۳۵۵)

منابع

- ۱۰- جمع‌بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران (رفیق بیژن جزنی، ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۶ - دی ماه ۱۳۵۴)
- ۱۱- کارنامه حزب توده - صفحه ویژه بی‌بی‌سی
- ۱۲- اعلامیه سید عزالدین حسینی در باره سیاست "ناش به تال" گام به گام سازمان چریک‌های فدائی خلق (اکثریت) در کردستان (۵۹/۵/۱۸)
- ۱۳- کارنامه سه سال "کار آرام سیاسی" - مبارزه مسلحانه و اپورتونیست‌ها "جلد دوم" (چریک‌های فدائی خلق - آبان ۱۳۶۱)
- ۱۴- در باره تئوری مبارزه مسلحانه (چریک‌های فدائی خلق - مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی)
- ۱۵- مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی (از انتشارات چریک‌های فدائی خلق ایران- ۸ خرداد ۱۳۵۸)- سایت سیاهکل:
<http://www.siahkal.com/history/history-ipfg.htm>
- ۱۶- "شاعر و قصه گوی سیاه، لنگستون هیوز، ترجمه: بهروز دهقانی"، در کتاب "من مرگ را سرودی کردم، زندگی و آثار بهروز دهقانی" (گرد آورنده اورنگ خدیوی، چاپ اول تهران ۱۳۸۴)
- ۱۷- نقد و بررسی نشریاتی که متوقف شدند- نشریه هفتم- انتشارات سازمان هنری دانشجویان تبریز (سایت فرهیختگان آنلاین، حمید تبریزی -۲۸ فروردین ۱۳۸۹)
- ۱۸- فرازهایی از تاریخ چریک‌های فدائی خلق، اشرف دهقانی- اردیبهشت ۱۳۸۰- سایت سیاهکل:
<http://www.siahkal.com/history/history-ipfg.htm>

۱۹- شمائی از پروسه تکوین نظرات چریکهای فدائی خلق ایران (۱۳۴۶-۱۳۵۰)، از انتشارات چریکهای فدائی خلق-

۱۳۶۱/۱۱/۱۹

۲۰- اسنادی از استمرار خیانت در عرصه تاریخ از دیروز تا به.....(از)

انتشارات هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران-

سوئد- اسفند ماه ۱۳۶۷

۲۱- خاطره‌ای از یک میتینگ تاریخی (سخنرانی رفیق اشرف

دهقانی)، مراد تبریزی- شهریور، ۱۳۹۰ (پیام فدائی شماره

۱۵۰- آذر ماه ۱۳۹۰)

۲۲- کارل مارکس، فردریک انگلس، مانیفست حزب کمونیست

(اداره نشریات به زبان های خارجی، مسکو سال ۱۹۵۱)

۲۳- "پیام دانشجو"، ارگان دانشجویی سازمان چریکهای فدائی

خلق ایران- شماره ۳- شانزده آذر سال ۱۳۵۶

۲۴- "دو کلمه با فدائیان و مجاهدین"، امیر ممبینی- ۲۲ تیر ۱۳۹۰

در لینک: <http://www.iran->

archive.com/sites/default/files/sanad/mombini_Naderi

[j2_2kalame.pdf](#)

۲۵- از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری (تجربه‌ای

تاریخی از چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰)- پیام فدائی

شماره ۱۴۴، خرداد سال ۱۳۹۰

۲۶- جُنْگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی (کانون گرد آوری و

نشر آثار بیژن جزنی، چاپ اول پاریس، بهار ۱۳۷۸)

منابع

۲۷- کسانی که مورد خطاب کمیته مرکزی خائن حزب توده قرار گرفته اند، چریکهای فدائی خلق نیستند! (چریکهای فدائی خلق- آذر ماه ۱۳۵۸).

ضمیمه ها:

**گوشه ای از برخورد چریکهای فدائی خلق
به حزب توده و "فدائیان خلق" در سال ۱۳۵۸**

"... اکنون رهبران حزب توده که گویا زمینه را مساعد دیده‌اند، موطن خود یعنی کشورهای "برادر" را رها کرده و به ایران آمده‌اند و به سرعت به جمع آوری نیروهای "قدیمی" مشغولند. به دنبال همه "توده ای" هائی که مدت ها بود زندگی سیاسی را، حداقل در وجه "خلق" به کناری گذاشته بودند، رفته‌اند. مقاطعه کاران، تاجران، بوروکراتها، هنرمندانی که سال ها مبلغ یأس بودند، واخوردگان سیاسی و ... اکنون "بدنه" حزب را می‌سازند. ولی آیا هیچ یک از اینان قادرند که ذره ای به حیثیت به حق بریاد رفته حزب چیزی بیافزایند؟ پس لازم است تا نیروهای دیگری را یافت، شاید که به کمک آنان بتوانند ذره ای بر ورشکستگی سیاسی خود فائق آیند. حزب توده دیر زمانی است که در این راه کوشش می‌کند و هر کجا که در درون سازمانی یا گروهی سیاست‌های مشابه خود دید، فی الفور کوشید تا از آن سود ببرد. فی المثل در زمانی که سازمان ما، تمامی امیدهای این حزب را به یأس تبدیل کرده بود، حزب توده در باره یک محفل خارج از کشور که ظاهراً ادعای اعتقاد به مبارزه مسلحانه را می نمود اما گرایشاتی انحرافی از خود نشان می داد، چنین نوشت: " در شماره های ۲ و ۳ نشریه " ۱۹ بهمین " که به نام چریکهای فدائی خلق منتشر می‌شود، دو مقاله که در آن ها به طور جامع موضع گیری‌های یکی از جناح های

چریکهای فدائی خلق تا پائیز سال ۵۲ بازتاب یافته، به چاپ رسیده است. ما از آن نظر این مقالات را نظر یکی از جناحهای چریکهای فدائی خلق می‌دانیم که محتوای آن‌ها با آنچه که در نشریه "نبرد خلق" که به عنوان ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق منتشر می‌شود، تفاوت محسوس دارد. در حالی که در مقالات منتشره در "۱۹ بهمن" سعی می‌شود از موضع مارکسیستی-لنینیستی خط اساسی اقدامات چریکی مورد دفاع و آنارشیزم به عنوان یک جریان ضد مارکسیستی و ضد انقلابی مورد حمله قرار گیرد و از گرایش‌های چپ‌روانه در داخل جنبش چریکی به عنوان خطر جدی برای تمام جنبش چریکی یادآوری شود." (باز هم گفتگوئی با چریکهای فدائی خلق- دنیا، شماره ۳- خرداد ۱۳۵۴). ولی اکنون که می‌خواهد وارد معامله‌ای سیاسی با غاصبین نام سازمان ما شود، "۱۹ بهمنی"ها را مورد تهاجم قرار داده است. حزب توده سپس این بازی را با منشعبین از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران دنبال نمود، که آنچنان مفتضح شد. و اکنون نیز که سیاست‌های مشابه خود را در سیاست‌های کسانی می‌بیند که بیهوده به خود نام فدائی داده‌اند، از شادمانی در پوست نمی‌گنجد، چرا که این بار می‌خواهد از حیثیت تمامی تاریخ سازمان ما، تمامی قهرمانی‌ها، رزمندگی‌ها، صداقت‌ها، یعنی از خون همان " جوانان ماجراجوی جدا از توده" در جهت اهداف کثیف و ضد خلقی خود بهره جوید. پس به این " توده ای های جوان" ندا می‌دهد: گرچه دیر آمدید، اما خوش آمدید. واقعاً چه چیزی اتفاق افتاده است که حزب توده را چنین شادمان کرده است؟ برای فهم این نکته باید به

ضمیمه‌ها

کنه سیاست های حزب توده پی برد و آن را درک کرد تا بتوان دلیل همگونی ها و دلیل شادمانی این حزب را درک نمود. حزب توده یکی از منسجم ترین سازمان ها در نظر و عمل است. انسجام در انحطاط، انسجام در تعقیب اهداف غیر پرولتری درلباس پرولتری. سیاست حزب منطبق با مشی حزب و مشی حزب منطبق با گرایشات عملی آن و گرایشات عملی آن منطبق با منافع طبقاتی حزب است. به حق باید گفت که حزب توده هیچ گاه خط حرکت خود را رها ننموده و هر گام که بر می دارد، دقیقاً همان اهداف، همان سیاست ها و همان منافع را دنبال می کند. اگر امروز حزب توده در کسوت مبلغین "ولایت فقیه" در آمده، اگر به قانون اساسی رأی "آری" می دهد و هیزم کش جریان ارتجاعی حاکم گردیده است، در واقع ادامه همان سیاستی است که رفرم محمد رضا شاهی را تأیید کرد، حرکت ۱۵ خرداد را ارتجاعی نامید و مردم قهرمان تبریز را در جریان حرکت انقلابی شان در سال ۵۶، اوباش و چاقو کش خواند.

ما همواره بر این نکته پای فشرده ایم که حرکات حزب توده هیچ گاه ناشی از خطای تئوریک آنان نبوده است و تمامی کنش و واکنش‌های حزب توده، دقیقاً بیانگر گرایشات عملی این حزب است. اگر بپذیریم که شرایط پیدایش یک پدیده، رشد بعدی آن را مشروط می کند، بسیاری از نکات در باره حزب توده آشکار می شود. حزب توده حاصل یک جوشش درونی توده ای نبود. حزب توده در کنف حمایت ارتش سرخ به وجود آمد و رشد خود را نه در بطن جنبش توده ها بلکه با تغذیه از سیاست‌های خارجی شوروی آغاز کرد. سازمان های انقلابی همواره کوشش می‌کنند تا حامی

منافع خلق و در رأس آن پرولتاریا باشند؛ حزب توده همواره کوشش کرده است تا حافظ منافع شوروی باشد. یک سازمان انقلابی همواره کوشش می‌کند تا در جریان مبارزه طبقاتی و با پیوند و تکیه بر نیروی توده ای رشد خود را تضمین نماید؛ حزب توده همواره کوشیده است تا از طریق زد و بند با طبقه حاکمه، بقای خود را تضمین نماید و برای این حزب مهم نیست که چه نیروئی بر اریکه قدرت تکیه زده است، این مهم است که حاکمیت تا چه حد حاضر به زد و بند سیاسی با او و دارای چه نقشی در رابطه با سیاست جهانی است.

...تزه‌های مشعشعی از قبیل "نبرد با دیکتاتوری فردی شاه و تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را عرضه نمودند. آنها با تبلیغ و ترویج این تزه‌ها، از طرفی سمت مبارزه خلق را از سوی امپریالیسم صرفاً به سوی دیکتاتوری شاه می‌کشاندند تا بتوانند از طرف دیگر با "دعوت جناح‌های دور اندیش هیأت حاکمه" و همکاری و وحدت با آن‌ها، از این نمد برای خود کلاهی بدوزند و به اتفاق سرمایه داران کمپرادور- بوروکرات، دوشادوش و "رفیقانه" راه رشد غیر سرمایه داری را طی کنند!!

اکنون در حاکمیت دگرگونی‌های صورت گرفته است و کسانی دیگر بر تخت نشسته‌اند. برنامه حزب توده نیز مشخص است. زد و بند با حاکمیت و امکان رشد از این طریق. دگرگونی در حاکمیت، دگرگونی‌های ظاهری و عجیب و غریب را در حزب توده به دنبال می‌آورد. "سوسیالیسم توده ای" بر مذهب منطبق می‌گردد و رهبران حزب توده خود یک پا آخوند می‌شوند. حاکمیت به سرکوب نهادهای دموکراتیک می‌پردازد، حزب توده تبلیغ علیه نهادهای

صمیمه‌ها

دموکراتیک را آغاز می‌کند. چرا می‌گوئیم تبلیغ؟ چون توان عملی ندارد. هیأت حاکمه مطبوعات مترقی را مورد ناروا ترین تهمت‌ها قرار می‌دهد، حزب توده نیز به تبلیغ بر علیه مطبوعات بر می‌خیزد تا بتواند روزنامه نامردمی "مردم" را در کنار روزنامه جمهوری اسلامی انتشار دهد. حاکمیت بازی انتخاب کذائی مجلس "خبرگان" را به راه می‌اندازد، حزب توده در آن شرکت می‌کند و آیت الله خلخالی را نیز جزو کاندیداهای خود معرفی می‌کند. حاکمیت مدعی می‌شود که یورش به کردستان به دلیل نفوذ عوامل صهیونیسم و امپریالیسم در میان خلق کرد است، حزب توده نیز با صدور اعلامیه‌هایی که در آن کلمه صهیونیسم صد‌ها بار غلیظ‌تر از امپریالیسم ادا شده، چنین برجستگی را تأیید می‌کند تا بتواند در مذاکرات خلق کرد شرکت کند. حاکمیت ناگهان "ضد امپریالیست" می‌شود و در گرماگرم آن قانون اساسی را تصویب می‌کند، حزب توده نیز با کمال افتخار به سند قتل عام انقلابیون و خلقهای ایران رأی "آری" می‌دهد....

اکنون چه شده است که حزب توده شادمانه به استقبال کسانی که از فرصت استفاده کرده و از نام سازمان ما در جهت مشی ضد انقلابی خود بهره می‌گیرند، رفته و به آنها "خوش آمد" می‌گوید؟...اکنون حدود ۱۰ ماه است که حکام جدید بر سر کار آمده‌اند، اما "فدائیان خلق" تا کنون هیچ گونه تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت به دست نداده‌اند و هرگز یک موضع‌گیری صریح و روشن در مورد آن ننموده‌اند. اگر بپذیریم که برای مبارزه طبقاتی، تشخیص ماهیت طبقاتی دولت امری اساسی است، در این میان باید از خود بپرسیم که: این "فدائیان خلق" چگونه و بر طبق چه

برنامه ای مبارزه می کنند؟ حقیقت آن است که "برنامه مبارزاتی" آنها را سنجش شرایط روز تعیین می کند. آن ها در هر شرایط، بسته به تمایلات درونی خود، مطلبی مبهم در مورد دولت و جناح بندی های آن ابراز می کنند و فایده ای که از این کار می برند، ایجاد دامنه و امکان لازم برای نوسان است که احتمالاً "فدائیان خلق" به آن انعطاف در تاکتیک خواهند گفت..... اکنون "فدائیان خلق" نیز درست به شیوه "توده ای" ها شروع به تشخیص تضادهای درونی حاکمیت جدید و جناح بندی های آن نموده اند. آن ها به حدی به کار در باره جناح های هیأت حاکمه تأکید دارند و به قدری برای تعیین مرز بین "بورژوازی لیبرال" و "قشریون مرتجع" و تعیین "درگیری درونی هیأت حاکمه بر محور سه سیاست" تلاش می نمایند که پاک فراموش کرده اند که بگویند بالاخره و دست آخر، چرخ های اقتصاد مملکت به عنوان یک سیستم در جهت منافع کدام طبقه به گردش در می آید و آیا قدرت سیاسی، اقتصاد وابسته به امپریالیسم ایران را تقویت می کند یا در مقابل چنین گردشی ایستادگی می نماید. یعنی آن که بالاخره قدرت سیاسی در دست چه طبقه یا قشری است؟... اما این قشریون دارای چه پایگاه طبقاتی هستند که ضد امپریالیست اند؟ به نظر "فدائیان خلق": "پایگاه طبقاتی آن ها خرده بورژوازی واپس گرایی که هنوز از اشکال تولیدی دوران طلوع سرمایه داری کنده نشده است"، می باشد. ولی کار این تحلیل در یک جا سخت می لنگد. اگر این خرده بورژوازی ضد امپریالیست است و "روحانیت تنها بر اساس تأثیرات متقابل حرکات ضد امپریالیستی خرده بورژوازی" به "حرکات و تبلیغات ضد امپریالیستی" دست می زند، پس چگونه خلق های

ضمیمه‌ها

ایران و منجمله خلق کرد را سرکوب می کند؟ منافع یک نیروی ضد امپریالیست چگونه در سرکوبی خلق تأمین می شود؟ "فدائیان خلق" به این پرسش جواب می دهند که: روحانیت ضد امپریالیست، از آن رو "فرمان سرکوب توده ها" را داده و به "نجات سیستم" می پردازد، از آن رو در جهت احیای ارگان های سرمایه داری از جمله ارگان های سرکوب در جهت منافع انحصارات بزرگ حرکت می نماید که انحصارات بزرگ فریب اش داده اند (رجوع شود به ضمیمه کار- شماره ۳۵). یعنی در تحلیل "طبقاتی" و کاملاً "مارکسیستی" آنها، یک نیروی ضد امپریالیست، به جای آن که در جهت منافع طبقاتی خویش حرکت کند، به علت "ساده لوحی"، گول انحصارات امپریالیستی را خورده و با تمام قوا به امپریالیسم خدمت می کند. با این حال از نظر آن ها عمل ملاک حقیقت نیست، بلکه نیروئی که جهت حاکمیت را تعیین می کند و در رأس هرم قدرت نشسته است؛ نیروئی که برای تدارک قتل عام خلق کرد، از آمریکا قطعات یدکی اسلحه خریداری نمود و برای سرکوب مبارزات عادلانه خلق کرد فتوای جهاد داد؛ نیروئی که تمام وسایل ارتباط جمعی را به طور سیستماتیک علیه خلق کرد به کار گرفت، فقط به دلیل "ساده لوحی" و "فریب" از انحصارات بزرگ به چنین اعمالی دست زده است!! بنابراین همچنان ضد امپریالیست می باشد....

بررسی یک حرکت دیگر اینان نیز که جوهری "توده ای" دارد، قابل توجه است. حزب توده همواره به دلیل ضعف در مقابله با سازمان های مخالف خود، کوشش می نماید تا حاکمیت را به طرف آنان کیش دهد تا بدین ترتیب از یک سو نیروهای مخالف خود را تضعیف

کند و از سوی دیگر، خوش رقصی خود را به معرض نمایش بگذارد. در این باره می توان مثال های متعددی آورد و منجمله آخرین حرکت آنان در باره این که ادعا کرده اند که سازمان انقلابی زحمتکشانشان کردستان در گرفتن رادیو و تلویزیون تبریز دست داشته و یکی از افراد آن را با پاسپورت فرانسوی دستگیر کرده اند. ما تا کنون از سوی "فدائیان خلق" چنین شیوه برخوردی را ندیده بودیم. اما "مبارک است". اینان نیز این شیوه برخورد را در پیش گرفته اند. مقاله "اکونومیسم و آنارشسیسم در حرف با هم دشمن اند، ولی در عمل دست همدیگر را می فشارند" در نشریه "کار" شماره ۳۷، دقیقاً چنین روش "توده ای" را در پیش گرفته است.

با توجه به تمامی آنچه که اتفاق افتاده و می رود که اتفاق بیافتد، شادمانی حزب توده بی دلیل نیست. حزب توده خوب می بیند که چه کسانی چهره زرد خود را در پشت پرچم سرخ سازمان ما پنهان کرده اند...

آنها هر روز نغمه جدیدی در توجیه حاکمیت ارتجاعی سر می دهند و حکام کنونی را با وجود آن همه جنایت، ترور و سرکوب کارگران، دهقانان و خلق ها و آنتی کمونیسم لجام گسیخته شان، ضد امپریالیست و مترقی و قابل دفاع می خوانند. ...صدور قطع نامه و پشتیبانی از "روحانیت مبارز و در رأس آن آیت الله خمینی"، درست در زمانی صورت می گیرد که جناح های ارتجاعی به توطئه ای ننگین بر علیه جنبش کمونیستی مبادرت ورزیده اند. این به اصطلاح "فدائیان خلق" به جای پاسخگوئی و مبارزه جدی با اتهامات سنگین خمینی علیه خلق کرد و علیه چریکهای فدائی خلق ایران، از "پیام واقع بینانه امام خمینی به خلق ستم دیده کرد"

ضمیمه‌ها

و " اعلامیه دیروز حوزه علمیه قم... " استقبال می‌کند و تمام جنایات، فجایع، خودسری‌ها و به خاک و خون کشیدن کارگران، دهقانان، نیروهای انقلابی و دیگر توده‌های زحمتکش کرد را فراموش می‌نمایند....

ما یک بار دیگر به همه انقلابیون راستین خلق و به مبارزین طبقه کارگر اعلام می‌کنیم چنین سازمانی با چنین مشی و سیاستی به کلی با سازمان پر افتخار چریک‌های فدائی خلق ایران بیگانه است و تلاش‌ها و موضع‌گیری‌های این فرصت طلبان تنها می‌تواند به انحراف جنبش و تکرار شکست‌های دردناک و در نتیجه، بی‌اعتبار کردن نام فدائی بیانجامد. (نقل از جزوه: "کسانی که مورد خطاب کمیته مرکزی خائن حزب توده قرار گرفته‌اند، چریک‌های فدائی خلق نیستند!")

اعترافات نشریات خود حزب توده در مورد به قول خود "تاریخی ترین اعتصاب کارگران نفت خوزستان"

اخبار نیمه اول و پرحادثه ۱۳۲۵

ده‌ها تن کشته شدند تا زمینه ملی شدن نفت فراهم شود
تاریخی ترین اعتصاب کارگران نفت در خوزستان جنبش پر
قدرت و متشکل کارگری در فاصله ۱۳۲۲-۱۳۲۵ مهر خود را بر هر
رویداد مترقی در ایران می زد.....

حال اخبار را از مجله "کلیات مطبوعات نیمه اول ۱۳۲۵" مرور کنید:

"جشن اول ماه مه"

ساعت ۱۱ و نیم روز سه شنبه سوم اردیبهشت جلسه مطبوعاتی
با حضور آقای نخست وزیر و آقای مظفرفیروز و آقای بهار وزیر فرهنگ و
عده‌ای از مدیران جراید تشکیل و در موضوع عید اول ماه مه مذاکرات
مفصلی بعمل آمد و نیم ساعت بعد از ظهر جلسه ختم شد.

دوشنبه سوم تیرماه

ساعت ۱۱ امروز عده ای از زن و مرد به شهرداری حمله نموده و یک
قسمت از شیشه‌ها و در و پنجره عمارت شهرداری را با سنگ و آجر
شکستند. از قرار معلوم این عده برای درخواست کار در جلو

ضمیمه‌ها

شهرداری اجتماع نموده بودند که در نتیجه تحریکات بعضی عناصر آشوب طلب این اقدام از ایشان سر زده بود. در جلسه ای که بعد از ظهر همین روز در شهرداری تشکیل گردید آقای وزیر جنگ اظهار داشتند که از طرف دولت ماموریت دارند از هر نوع آشوب و هرج و مرج جلوگیری نمایند و کسانی که بخواهند بنام آزادی مزاحمت برای مردم ایجاد کنند شدیداً تعقیب خواهند شد. آقایان اعضای اتحادیه کارگران که در این جلسه حضور داشتند اظهار نمودند کسانی که به شهرداری حمله و پنجره و شیشه ها را شکسته اند از اعضای اتحادیه نبوده و اشخاص متفرقه بوده اند.

یکشنبه ۲۲ تیرماه

صبح امروز در حدود صد هزار نفر از کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس در شهرهای آبادان، اهواز، مسجد سلیمان و آقاجاری و دیگر مراکز نفتی اعتصاب نموده و دست از کار کشیدند و در باشگاه های اتحادیه اجتماعی و درخواست نمودند:

- ۱- شرکت نفت ایران و انگلیس از مداخله در امور سیاسی خود داری کند و عشایر عرب را بر ضد کارگران اتحادیه برنیانگیزد.
 - ۲- آقای مصباح فاطمی استاندار خوزستان به تهران احضار گردد.
- این اعتصاب و اجتماع آرامش را در شهرهای مزبور بر هم زد

و آقای مصباح فاطمی برابر اختیاراتی که هیات وزیران به ایشان داده بودند فرمانداری نظامی در آن نقاط اعلام داشتند.

در آبادان اعتصاب جدی تر بود و در نتیجه زد و خوردی رخ داد که جمعی مقتول و تعدادی هم زخمی شدند. تعداد مقتولین از ۱۷ تا ۴۴ و زخمی ها ۱۵۰ نفر بودند.

دوشنبه ۲۴ تیرماه

امروز هیاتی به ریاست آقای مظفر فیروز معاون سیاسی آقای نخست وزیر و عضویت آقای آرامش کفیل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر و آقای ورزی بازرس مخصوص آقای نخست وزیر و آقای ثقفی مدیرکل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر و آقای حمید رضوی رئیس اداره اطلاعات و خبرگزاری پاری و آقای فرشید مدیر روزنامه دنیای امروز به نمایندگی از طرف جراید تهران برای رسیدگی به فضایی اعتصاب کارگران شرکت نفت به اهواز عزیمت نمودند. پس از ورود هیات مربوط و رسیدگی به تقاضاها و توصیه آقای مظفر فیروز کارگران مشغول کار شدند بشرط آن که به تقاضاهای آنها رسیدگی شود.

چهارشنبه ۲۶ تیر

امروز صبح در نتیجه زد و خوردی که بین افراد حزب توده و دسته فدائی (وابسته به فنودال های منطقه) در سمنان روی داد ۲ نفر کشته و ۲۱ تن زخمی شدند.

دوشنبه ۱۴ مرداد

امروز به مناسبت چهل و یکمین سال مشروطیت ایران از طرف احزاب جشن‌هایی برپا شد و میتینگ‌هایی داده شد. متاسفانه پس از پایان میتینگ حزب دمکرات ایران در میدان سپه بعثت نامعلومی بین طرفداران حزب دمکرات ایران و حزب توده در خیابان فردوسی مقابل کلوپ اتحادیه کارگران نزاعی بوقوع پیوست که در نتیجه آن بیش از ۴۰ نفر مجروح شدند.

دوشنبه ۱۴ مرداد

از طرف رادیو بیروت خبری منتشر گردید مبنی بر اینکه روسای عشایر خوزستان یادداشتی به مدیرکل اتحادیه اعراب فرستاده و تقاضا کرده اند آنها را از فشار دولت ایران حفظ کند.

چهارشنبه ۲۲ مرداد

امروز اولین جلسه شورای عالی کار- پس از تشکیل دولت ائتلافی با حضور سه وزیر توده ای- در کاخ جدید وزارت کار با حضور آقای مظفرفیروز و نمایندگان وزارت کشاورزی و وزارت پیشه و هنر و شرکت نفت انگلیس و ایران و نمایندگان کارفرمایان و کارگران تشکیل گردید و آقای مظفر فیروز بیاناتی راجع به وضع قانون کار و حمایت از کارگران ایراد فرمودند و قرار شد شورای عالی کار مرتباً هفته ای دو مرتبه تشکیل شود."

(راه توده ۱۳۴ ۲۰۰۷، ۰۵، ۲۸)

مواضع حزب توده از لابلای نشریات خودش

حزب توده در در دهه ۲۰

روزنامه رهبر شهریور ماه ۱۳۲۵

بدبختی کشور ما در این بود که میان ملت و دولت فاصله عظیم وجود داشت. آمدن آقای قوام السلطنه به حزب توده ایران، در عین حال گامی است که در راه وحدت دولت و ملت برداشته می شود. نضج دموکراسی در کشور ما جگر امپریالیسم را کباب می کند. آقای نخست وزیر امروز در محل مقدم چنین صف مبارزی قرار دارند.

جزوه "حرف حسابی ما چیست" نوشته شده پس از کشتار

مردم آذربایجان توسط رژیم شاه در آذر ماه ۱۳۲۵

آری اگر این طبقات محروم (کارگر و دهقان) و فاقد همه چیز بدون سرپرست دلسوزی باقی می ماندند... ممکن بود که به یک نیروی مخربه سیل آسا تبدیل شوند... حزب توده به عکس آنچه می خواهند وانمود کنند ایجاد کننده... حرکت و طغیان ها نیست بلکه تنظیم کننده آنهاست.

احسان طبری- مردم برای روشنفکران، شماره ۱۲ سال ۱۳۲۳

باید برای اولین و آخرین بار به این حقیقت پی برد که نواحی شمال ایران در حکم حریم امنیت شوروی است... عقیده دسته‌ای که من شخصاً در آن دسته قرار دارم، این است که دولت به فوریت برای امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانی‌های آمریکائی و

جریکهای فدائی خلق و یکتا حزب توده خائن

انگلیسی وارد مذاکره بشود... به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافع فائلیم و برعلیه آن صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران، منافع جدی دارد.

از سخنرانی کامبخش، نماینده حزب توده در مجلس دوره ۱۴

ما هیچگونه مبارزه‌ای را به غیر از مبارزه در صفحات جراید و یا در سالن‌های نطق و میتینگ‌های منظم، به خودمان اجازه نمی‌دهیم.

از نطق کشاورز، وزیر حزب توده در دوره ۱۴ مجلس

حزب توده ایران مطابق مرامنامه و آزمایش ۵ ساله خود، طریق پارلمانی را برای پیشبرد مقاصد اطلاع طلبانه خویش برگزیده است. ولی اکنون در نتیجه اعمال نفوذ نیروی دولتی از حق انتخاباتی محروم گردیده است.

جزوه "حرف حسابی ما چیست"

حزب توده ایران برای سرمایه دار و مالک، ازدیاد ثروت و راحتی وجدان را فراهم می‌کند.

به سوی آینده سوم آبان ماه ۱۳۲۹

عوام فریبان آخرین تیر ترکش استعمارند و دکتر مصدق نماینده آنهاست.

به سوی آینده شماره ۱۷۲ به تاریخ ۷ آذر ماه ۱۳۲۹

ضمیمه‌ها

مردم به خوبی می دانند که جبهه ملی چه معجونی است و چگونه دست استعمار برای فریب توده های ملت ایران آن را به وجود آورده است. مردم هیچوقت فراموش نمی کنند که پیشوای این جبهه، پیرمرد مکاری که نیم قرن است به اغفال و فریب خلق مشغول است، در عمر دراز خود چه شعبده های رنگارنگی به قالب زده است.

به سوی آینده شماره ۱۷۴ هشتم آذر ماه ۱۳۲۹

امپریالیسم در ایران به ایجاد یک بند و بست مبتذل مرکب از عوامل خود پرداخت و آن را جبهه ملی نام گذارد.

نشریه کمیته مرکزی حزب توده - جزوه در مورد ۲۸ مرداد،

بهمن ۱۳۳۲

در این مرحله به علت ضعف نسبی پرولتاریا و عدم شرکت دهقانان در انقلاب ضد امپریالیستی، رهبری نهضت در دست بورژوازی است که تمایلات سازشکارانه دارد و در مبارزه علیه امپریالیسم مردد و متزلزل است و ما مسئولیتی نداشتیم و باید شکست می خوردیم و مسئولیت شکست به عهده بورژوازی است.

حزب توده و خدمت به تحکیم رابطه بین دولت ایران با رویزیونیست های شوروی (دهه ۴۰)

روزنامه مردم اول تیر ماه ۱۳۴۲ (در مورد قیام ۱۵ خرداد)

در این که محافل ارتجاع کوشیدند در ایام عزاداری از احساسات مذهبی عده ای سوء استفاده کرده و گروهی از افراد عقب افتاده و متعصب را با اعمال و رفتاری جاهلانه ضد ترقی و برخلاف انسانیت برانگیزاند، حتی شعارهایی علیه اصلاحات ارضی و آزادی زنان در میان تظاهرات مردم پخش کنند، شکی نیست.

روزنامه ایزوستیا ارگان دولت شوروی (در مورد قیام ۱۵ خرداد)

دیروز در پایتخت ایران، تهران و در مشهد، قم و ری مراکز بزرگ مذهبی کشور به تحریک عده‌ای از روحانیون مرتجع مسلمان، آشوب و بلوایی برپا شد. آشوب طلبان برای مبارزه علیه اصلاحات ارضی دولت از ایام سوگواری مرسوم مذهبی که هر سال در روز شهادت امام حسین، پیشوای مسلمانان به عمل می‌آید استفاده کرده... عده‌ای از جوانان متعصب عقب افتاده چند مغازه را غارت کردند و چند اتومبیل را واژگون ساختند... اجرای اصلاحات ارضی ضدفئودالی و اتخاذ تصمیم در باره دادن حق رأی به زنان از همان ابتدا با مخالفت شدید مالکین بزرگ و روحانیون مواجه شد که از مالکین پشتیبانی می‌کنند. اکنون مرتجعین سعی دارند از مرحله تبلیغ وارد عمل شوند.

مجله دنیا سال ۱۳۴۵

اصلاحات ارضی با افزایش نسبی علاقه دهقانان به ثمرات کار خود و با تسریع رسوخ سرمایه داری در ده، امکانات بیشتری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائی فراهم می آورد.

روزنام مردم، مهر ماه ۱۳۴۵

" عنصر تازه در سیاست خارجی ایران، بهبود نسبی روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول با اتحاد جماهیر شوروی است..... ما بسط مناسبات مزبور راهم از لحاظ رشد و تکامل سریع اقتصادی و هم از جهت تحکیم استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی برای میهن خود ضروری می دانیم."

مجله دنیا شماره سه سال ۱۳۴۷

اگر آن طور که مخالفان می گویند بهبود مناسبات، کمک به مردم ایران نیست بلکه کمک به رژیم است پس غارت هم غارت مردم نیست، غارت رژیم است... و اگر کمک به مردم ایران است پس غارت مردم ایران بی معنی است.

مجله دنیا سال پنجم شماره ۲

بسط مناسبات بازرگانی ایران با کشورهای سوسیالیستی به ویژه همسایه بزرگ ما اتحاد شوروی، مزایای انکار ناپذیر دارد. این مناسبات نه فقط به خودی خود موجب رونق و تحکیم اقتصاد ایران می شود،

بلکه امکان مقاومت در برابر سیاست غارتگرانه امپریالیستی را به وجود می آورد.

مجله دنیا سال نهم شماره ۲ تابستان ۱۳۴۷

تغییرات مزبور در سیاست خارجی ایران، عدم رضایت برخی از اقشار را در اپوزیسیون ضد رژیم برانگیخته است. این اقشار بهبود نسبی روابط، آغاز یک سلسله همکاری های اقتصادی را با کشورهای سوسیالیستی در جهت تحکیم رژیم شاه و نوعی کمک به این رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک تلقی می نمایند. بعلاوه برخی گروه های افراطی از این هم پا فراتر گذاشته بهبود نسبی را نتیجه سازش مابین اتحاد شوروی با امپریالیست های آمریکا و انگلیس می دانند، چیزی که از بیخ و بن نادرست است. تردیدی نیست که بهبود مناسبات ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، در تضعیف مواضع امپریالیسم در کشور ما مؤثر است و این نیز به نوبه خود به سود استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ماست.

در شرایط رشد جنبش انقلابی در ایران در دهه ۵۰

ایرج اسکندری به کنگره هشتم "حزب سوسیالیست متحد

آلمان" روزنامه مردم ۱۳۵۰

تغییرات مثبتی طی ده سال اخیر در زمینه برانداختن مناسبات فئودالی و صنعتی شدن کشور روی داده است.

بیام ایرج اسکندری دیر اول کمیته مرکزی به دهمین کنگره

حزب کمونیست بلغارستان، مردم شماره ۶۹

حزب توده ایران از اقدامات ترقی خواهانه که به منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشور می شود، پشتیبانی می کند.

طرح برنامه حزب توده فروردین ۱۳۵۲

حزب ما در جریان مبارزات مشخص خود از نظر دور نمی دارد که به اوضاع و احوال و تحول شرایط می توانند از این یا آن موضع ترقی خواهانه، از این یا آن شعار ضد امپریالیستی، از این یا آن خواست دموکراتیک پشتیبانی نمایند. به همین جهت ما استفاده از تضادها و شکاف های داخل پایگاه اجتماعی رژیم را نیز مورد توجه قرار می دهیم.

از طرح برنامه حزب توده فروردین ۱۳۵۲

در امر صنعتی کردن کشور دو جریان وجود دارد. یک جریان خواستار آن است که توجه اساسی صرف ایجاد صنایع سبک و مونتاژ در همکاری با امپریالیسم شود و جریان دیگر در جهت خواست مردم ایران است.....در سال های اخیر دولت در مقابل خواست مردم عقب نشینی کرده و به ویژه با کمک کشورهای سوسیالیستی برای ایجاد برخی مؤسسات صنایع سنگین، گام برداشته است.

دنا شماره اول سال ۱۳۵۲

اینان نمی خواهند این واقعیت را ببینند که همین اصلاح ارضی، همین کوس صنعتی کردن کشور، همین شناسائی حقوق زنان ... خود در آخرین تحلیل بخشی از خواست های مبرم مردم ایران است.

دنيا اسفند ۱۳۵۴

در باره نیروهائی که می توانند در چنین جبهه واحد ضد دیکتاتوری شرکت نمایند، ما بر آنیم که طیف این نیروها از لحاظ کمی و کیفی وسیع تر از آن نیروهائی است که بالفوه جبهه متحد ملی برای انجام انقلاب دموکراتیک ملی را تشکیل می دهند.... در جبهه واحد ضد دیکتاتوری نه تنها همه این طبقات واقشار اجتماعی (طبقات و اقشار خلقی) بلکه عناصر، گروه ها و در شرایط مشخصی قشرهائی از طبقات حاکمه با انگیزه هائی به کلی گوناگون نیز می توانند شرکت جویند. این نیروها حتی می توانند در شرایط مشخص تاریخی اجتماعی، نقش مؤثری هم در برانداختن رژیم استبداد سپاه ایفاء نمایند.

دنيا شماره ۷ سال ۱۳۵۴

" می توان و باید در یک برخورد تاکتیکی حساب این حکومت استبدادی را از حساب قشرهای معینی از سرمایه داران ایران جدا کرد. مبارزه با این استبداد و آثار آن را به چنان شعار وسیعی بدل نمود که بخش بزرگی از سرمایه داران را نیز به حرکت آورد و نظر مساعد گروهی از هیأت حاکمه را نیز جلب نماید"

اسنادی دیگر از انحرافات و خیانت‌های حزب توده

کاریکاتوری از نشریه چلنگر حزب توده (شماره ۸۵ به تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۳۰)، که مصدق را در کنار آمریکا نشان می‌دهد.



کاریکاتوری دیگر از نشریه چلنگر



شهادت آیت الله اشرفی اصفهانی بدست عمال آمریکا در باختران

از تقسیم کار در فوجی میان سازمانها، گروه‌ها و انجمنهای ضد انقلاب، جهت براندازی جمهوری اسلامی ایران، می‌دهد. گروهی به کشتن یا زار صدیق و "بازیان امام" مشغولند در حالیکه گروه دیگری با انفجار بمب‌های ۱۵۰ کیلوگی بسه کشتن مردم بی‌گناه جهت جو ترس و وحشت، داسد میزنند.

بیگانان این ترورهای وحشیانه عمال آمریکا، کس هر روز به لباسی در می‌پند و زیر پوشش انستوا، سازمانها و شخصیتها و انجمنها مخفی می‌شوند. خلق را در دفاع از انقلاب و دستاورد های آن ر همم تر، و در مبارزه با امپریالیسم آمریکا راسخ تر بجه در صفحه ۲

روز جمعه گذشته شهر باختران شاهد یکی دیگر از جنایات هوشناکی بود که تروریستهای دست پرور آمریکا، بخیان براندازی جمهوری اسلامی ایران و بخاطر ایجاد رعب و ترس و ترلز و تردید مرتکب میشوند.

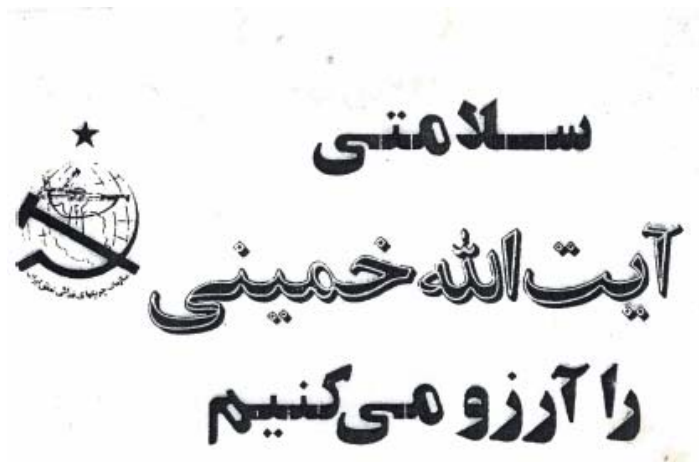
آیت الله اشرفی اصفهانی نماینده امام و امام جمعه باختران بارقه بی و نزدیک رهبر انقلاب یکی از پیروان صدیق امام بنسبها دست رسید بدینسان حلقه دیگری بر سلسله جنایاتی که عمال ضد انقلاب و کارگزاران - جنای نواستعماری آمریکا از طریق ترور اشخاص و تانچدی جنسی رهبران سیاسی و مذهبی خط امامی انجام میدهند اضافه شد. جنایات هولناک هفته‌ها و ماههای اخیر خیر

راه
پوده

شهرمحلان مرتجعان در طرح از کشور

چشمه ۲۰ مهر ۱۳۱۱ خلتان ۱ شهریور
۱۱۰۲ دوره اول سال اول شماره ۱۳
پیا ۱۰۰:۱۰۰۰

جلوه‌ای از مواضع رهبری اپورتونیست حاکم بر سازمان قبل
از انشعاب به اکثریت و اقلیت



سرمواری آیت‌الله خمینی مردم همین ما را در اندوه و تأثیری عمیق فرو برده است. عناصر اقلیت
به امریالینسم و فتنه سرمایه‌داران برای کذاگون در شیورای انقلاب، اوس و دستجات
امسزال گردآمده اند، ایسین فرم را نیز کسبیت شمرده و سرای فتنه کامل قدرت
و یکتا سیم خلقه امریالینسم امریکا شده میخواند
سرموایسه امریکا، دوستان و ما سومان آن و فتنه، اجزاب و مخالف سرمایه‌داران
امسزال در میان کسانیکه حکومت را در دست دارند، شیل از همه ما آیت‌الله خمینی
دعمی اند، از همسین و واحدیکه همواری ایشان سوسوزه در شرایلی که مسازر اقلیت
سرموایس بوده‌های میهن ما اوج تازه‌ای گرفته اند، موجب شادمانی دشمنان خلق
سزان و یکتا سیم مردم میهن ما و کایسه، انقلابیون کمونیت و دیگر سروهای میسازر
و سدا امریالینسم کرده است.
سازمان جریکهای فدایی خلق ایران معنی تأکید بر ضرورت وحدت همه
سروهای مسازر و سدا امریالینسم با انقلابیون کمونیت که معام شوان خود را
سزای در هم شکستن هیمنه، مدمنس سرمایه‌داران لیران و امریالینسهای سزای آن
به کار گرفته اند، میسزوی هر چه سریع تر آیت‌الله خمینی را آرزو می‌کنند

سازمان جریکهای فدایی خلق ایران

سلامتی آیت الله خمینی را آرزو می کنیم

خبر بیماری آیت الله خمینی مردم میهن ما را در اندوه و تأثری عمیق فرو برده است. عناصر وابسته به امپریالیسم و طبقه سرمایه دار ایران که اکنون در شورای انقلاب، ارتش، و دستجات لیبرال گرد آمده اند، این فرصت را نیز غنیمت شمرده و برای قبضه کامل قدرت و تحکیم سلطه امپریالیسم آمریکا آماده میشوند.

امپریالیسم آمریکا، دوستان و جاسوسان آن و همه احزاب و محافل سرمایه داران لیبرال در میان کسانی که حکومت را در دست دارند، قبل از همه با آیت الله خمینی، دشمن اند. از همین رو است که بیماری ایشان بویژه در شرایطی که مبارزات ضد امپریالیستی توده های مردم میهن ما اوج تازه ای گرفته است، موجب شادمانی دشمنان خلق ایران و نگرانی مردم میهن ما و کلیه انقلابیون کمونیست و دیگر نیروهای مبارز و ضد امپریالیست گردیده است.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ضمن تأکید بر ضرورت وحدت همه نیروهای مبارز و ضد امپریالیست با انقلابیون کمونیست که تمام توان خود را برای در هم شکستن جبهه ضد خلقی سرمایه داران و امپریالیستهای حامی آن به کار گرفته اند، بهبودی هر چه سریع تر آیت الله خمینی را آرزو می کند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

جمعه ۵ بهمن ۱۳۵۸

الف.۷۵

برخی از مواضع جنایان حکمه لیس تشکیلات اکثریت

در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ در سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق انشعابی رخ داد که سازمان اکثریت یک طرف آن انشعاب بود. این سازمان در تداوم سیاست های سازشکارانه پیشین، کار را به جایی رساند که نه تنها بر جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی صحه گذاشت بلکه برای تحکیم پایه های این رژیم در عمل نیز از هیچ کوششی فرو گذاری نکرده و با رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب مردم ایران و اعمال جنایات وحشیانه در حق آنان همدست شد.

تلگرام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت)
به حضور آیت الله خمینی
بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

روز جمعه ۵ مهرماه ۱۳۵۹، در تاکید بر ضرورت وحدت عمل همه نیروها در مبارزه با امپریالیسم امریکا و رژیم ارتجاعی عراق، تلگرامی از سوی سازمان ما به حضور آیت الله خمینی مخابره شد. این تلگرام بیانگر اراده خلیل ناپذیر سازمان ما در دفاع از انقلاب مردم و دستاوردهای آن در برابر تجاوز امپریالیسم امریکا و رژیم های ارتجاعی منطقه است. متن این تلگرام در صفحه ۱۹ چاپ شده است.



چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ سال سوم - شماره ۱۱۳ - صفحه ۲۶

ازگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت ۱۶ خرداد روز پاسدار

رژه پاسداران در برابر قانون اساسی نشانه پایبندی آنان به قانون

گوناگون آمریالیسم آمریکا و حراست از دستاوردهای انقلاب مردم ما بوده است. "سپاه" که نهادی چوپنده از متن مبارزات خونبار مردم میهن ما است در دردم شکستن نظامی ماضی حکومتی رژیم پهلوی دستگیری سران سواک، ارتش آرمی آمریکا و دیگر برسروردگان رژیم آمریکای شاه، سرکوب آشکار و تاجانسان، کشف و سرکوب باندها و مخالفان سلطنت طلب و مخالفان دستجات مسلح ضدانقلابی، نقشی جدی برعهده داشته است.

۱۶ خرداد، رژه پاسداران با برگزاری مراسم پرشکوهرژه سلحشاه پاسداران در سراسر کشور برگزار شد. در این مراسم واحدهای مختلف سپاه پاسداران از برابر مردم و قانون اساسی رژه رفتند و این تازوی انقلاب را به نمایش سپارند. تودههای اشتغال کننده همداستان با شمارههای مرگ برآمویک و پاسدار میزنده آمریکاست میازده پاسداران انقلاب آمریکا جهاننوار تشویق میگردند. این خواست مردم در تمام ۱۶ خرداد

تکدی را راندراج کرد. استبداد سرکوب مردم پاسداران و سرتی جریکهای و شخصیتهای جمهوری آلمانی باعث شد که فلسفه کارکنشیهای فراوان، حدیث بسطری درجهت آموزش و تسخیر پاسداران به سلاح سنگین به عمل آمده و قدرت رژی "ان سروری حسیسه آمریالیست را در حیطههای جنگ بطور قابل ملاحظههای بالا بود.

به دلیل این ویژگیها و نقش حساس سپاه در پاسداری از انقلاب، آمریالیسم ضدانقلاب داخلی، لیبرالها مائویستها و... همواره توطئهگری علیه سپاه را در



نامه اکثریت به سازمان مجاهدین

اما در ماههای اخیر از لابلای موضع گیریهای شما برای برخی این سوال پیش آمده است که شما تا چه حد به آن اعتقادات سابق خود پایبند مانده‌اید؟ روشن‌تر بگوئیم این سوال مطرح است که آیا شما هنوز هم هرنوع اتحاد عمل با جریان‌های لیبرالی و طرفدار سرمایه‌داری را رد می‌کنید؟ یا هنوز هم اتحاد عمل با مدافعان مارکسیسم و سوسیالیسم علمی را می‌پذیرید؟ چرا امروز در اکثر درگیری‌ها و زد و خورد‌ها شما از اتحاد عمل با اشرافی‌ها، اقلیتی‌ها، راهکارگری‌ها و دیگر گروه‌های مشابه دفاع می‌کنید؟ یا این درست نیست که این گروه‌ها در درگیری‌ها و زد و خورد‌هایی که پیش می‌آید همیشه درکنار شما قرار می‌گیرند؟ از طرف دیگر در شرایط فعلی سرمایه‌داران لیبرال و طرفداران خط سازش از شما حمایت می‌کنند. در مبارزه لیبرال‌ها علیه خط امام در موارد بسیار دیده شده است که شما نیز طرف لیبرال‌ها را گرفته‌اید و خود را با آنها نزدیکتر نشان داده‌اید.

چهارشنبه ۲ مرداد ۱۳۶۰
سال سوم - شماره ۱۲۰ - صفحه ۹

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)



فعالیت براندازی اشرار و ضد انقلابیون

بالا گرفته است

بوشهر - صدائقلابیون و اشرار با راهزنی و اقدامات خرابکارانه به فعالیت محرب خود در مناطق بوشهر و بزرگان افزودند. به‌نگذاری و حمله به مراکز نهادهای انقلابی از جانب گروه‌های صدائقلابی در شهرها، به راهزنان و اشرار مسلح فرصت داده است تا با بستن جاده‌ها به قتل و غارت مردم بپردازند، در همین حال، سیاه پاسداران و نهادهای انقلابی می‌گویند با دستگیری صدائقلابیون، مانع گسترش فعالیت‌های براندازی آنان شوند، اخیراً عده‌ای از راهزنان با بستن جاده‌های جم‌گل‌نار و کنگان - جم به جیپ‌لگنری و آزار و اذیت مردم پرداختند که با اقدامات قاطع نیروهای انقلابی بواح و مجبور به فرار شدند. این راهزنان از وابستگان خوایی و سران طوایف بهادری و ربیعی هستند. در تاریخ ۱۵ تیر ۶۰ میان پاسداران و عده‌ای از اشرار مسلح که به وسیله "غلام مصمومی" و "حسن رضائی" رهبری می‌شوند، درگیری روی

داد که منجر به شهادت سه تن از پاسداران شد. این دو نفر که تاکنون تعدادی از افراد نظامی و مردم بی‌گناه را به قتل رسانده‌اند، پس از انقلاب ۱۳۵۷ نام "نامه" دریافت داشتند ولی همچنان به فعالیت‌های صدائقلابی ادامه دادند. پاسداران در یک حرکت انقلابی عده‌ای از اشرار و وابستگان آنان از جمله رئیس بسیج جم و روحانی محل به نام "شیخ محمدتقی" را دستگیر کرده‌اند و در تعقیب سایر اشرار هستند. در اواسط تیرماه خانه استاندار بوشهر و محل انجمن اسلامی ملخ آباد و دفتر حزب جمهوری اسلامی بوشهر از طرف صدائقلابیون به رگبار بسته شد که خوشبختانه تلفاتی در بر نداشت. در تاریخ ۱۶ تیرماه ۶۰ مقر سیاه پاسداران و نصاب مرکزی یکی از بانک‌های بزرگان نیز با کوبل‌بولوت مورد حمله قرار گرفت که دو نفر از مهاجمین دستگیر شدند. در تحقیقات بعمل آمده مشخص شد که صدائقلابیون در تدارک به آشوب کشاندن بوشهر و بزرگان و مناطق اطراف می‌باشند و در این زمینه با خوانین قشقایی رابطه دارند.

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
درباره فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی

فدائیان خلق (اکثریت) استوارتر از همیشه تحت رهبری امام خمینی علیه امریکای جنایتکار قاطعانه می رزمند، این مشت محکم ماست بر دهان مزدوران امپریالیسم

"اینان هرچه شخصیت‌ها را ترور نمودند، قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت بالا بردند."

مردم زحمتکش و همیشه بیدار! امام خمینی

جنایت ددمنشانه مزدوران امپریالیسم امریکا که با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی دهها تن از فرزندان مبارز خلق ما را به شهادت رسانیده است، تنها یک پاسخ می‌تواند داشته باشد: اتحاد هرچه فشرده‌تر تمام آحاد ملت همیشه بیدار ما با هر عقیده و مسلکی تحت رهبری امام خمینی علیه امپریالیسم ددمنش امریکا و همه مزدوران جنایتکار آن.

سازمان ما و همه نیروهای انقلابی با پشتیبانی قاطع خود از امام خمینی، مجلس شورای اسلامی، سپاه پاسداران و دیگر نهادهای مدافع انقلاب این توطئه‌های مذبحخانه عمال امریکای جنایتکار را نیز درهم می‌شکنند. این جنایتکاران مزدور بدانند که مردم ایستاده‌اند و به همین دلیل فرجامی جز شکست و نابودی در انتظارشان نیست. شبکه توطئه‌گران مزدور امریکا که جای خود دارد، از پایشان امپریالیسم امریکا نیز هیچ غلط.

چهارشنبه بیست و هشتم بهمن

سال سوم - شماره ۱۴۹ - صفحه

ازگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)



اندکسار

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت سومین سالگرد انقلاب

فرخنده باد سومین سالگرد انقلاب بزرگ ضد استبدادی ضد امپریالیستی و مردمی میهن عزیز ما ایران!

• در مبارزه برای تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب متحد شویم!

تجدید نظامی سربازان سوسیالیست
با برخورداری از انواع نردنگها و ترفندها حتی از
راه بهره‌گیری از برخی اقدامات افراتی به نام
دزد بردن چتر نظامی
بسیار دزدان بودن است که خطر امپریالیسم و
ارتجاع جهانی و ضدانقلاب داخلی سوسیالیستی
امپریالیسم امریکا را باقی انداخته است.
فوری است.

عدالت اجتماعی روز به روز فشرده‌تر شد. او
جان خال که مردم انقلابی رنجش و محروم
با و همه نیروهای راستین پیرو و پشتیبان شد
اسام خمینی سرشناس از توطئه فر عاقد
سازمان - ساختن و مدعی برای رختن با چنین
غیور امپریالیسم فر نام علنی سازی
انقلابی، اجتماعی و فرهنگی و تأسیس استقلال
همه‌جانبه‌ساز ما - برای تأسیس و تحکیم
آزادی‌های فردی و اجتماعی جامعه در چارچوب
اساسی جمهوری اسلامی ایران و ترکیب بودهای

مسوولان گرامی!
کمیته مرکزی حزب توده ایران سومین سالگرد
انقلاب به مناسبت‌های، عدلیه‌یاستی و مردمی
ایران را به شما، نظام خمینی رهبر انقلاب و
سازمانکده جمهوری اسلامی ایران و به همه
نیروهای انقلابی صمیمانه تأیید می‌کند.

مسوولان گرامی!

گزارشی از شرکت درجihad سازندگی باید آنجا رفت که مردم هستند

دبیرروز، در جهاد سازندگی شرکت کردیم
بارهنمود سازمان: امروز، ما سرلندی آنچه را که آموخیم،
در صفوف مقاومت زخمیکشان بکار می‌گیریم

<p>مقاومت بر علیه دشمن متجاوز را تا آسوی خلیج ندارند... آبسوروز، ما در جهاد سازندگی شرکت کردیم. آبسوروز، ما سرلندی آنچه را که ما سرلندی در جهاد سازندگی باید آنجا رفتیم تا جایی تا آنجا که در صفوف مقاومت در صف مبارزه با سازمان فدائیان انقلاب برای دفاع از انقلاب، برای تحکیم انقلاب، برای تداوم انقلاب باید که در صف سپنج همراه ما بیاید، در میان زخمیکشان سرود سرخ بایست</p>	<p>امروز برادرهای خون خلق بر خاک شاد دهن سرخ و سفید سیر ستاره‌های سرخ می‌سازند امروز از آزادی تا خفا، از جور تا سراجیل خلق از شد مکرمه ارمود تا هزار صحنه و الادهای، شکر نه شکر، صفت در صف زخمیکشان به مقاومتی با شای جان برجاستاد، امروز بار شکر سازمان فدائیان انقلاب "برای دفاع از انقلاب، برای تحکیم انقلاب، برای تداوم انقلاب باید که در صف سپنج همراه ما بیاید، در میان زخمیکشان سرود سرخ بایست"</p>	<p>آن روز ستمسازمان به بازارین رهنمود می‌داد که ای ساجده شمع زندگی بد، برای تحکیم وحدت به سرورهای فدائیان انقلاب برفخواه در جهاد سازندگی بکشم. از آن روز پیش دو ماه می‌گذرد. امروز با سر سپنج شکر شکر و صف آن، امروز در بادهای نهد متصلان، بادهای عظیم ساجده.</p>
--	--	---

<p>چهارشنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۹ سال دوم - شماره ۸۲ - صفحه ۶</p>		<p>ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)</p>	
<p>جنبش کارگری ایران</p>			
<p>مبارزات کارگران مشهد در مقابل تجار و وزارت امیرالیزم و رژیم عراق در صفحه ۱۹</p>	<p>طبقه کارگر فرمان ایران در صف مقدم دفاع از انقلاب می‌رزمند در صفحه ۲۰</p>	<p>اخلال در تولید سلاح سرمایه دار، علیه انقلاب است در صفحه ۱۹</p>	

مجموع هیات سیاسی کمیته مرکزی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - مرداد ۱۳۶۱

طرح برنامه

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

برای پیشبرد همه جانبه انقلاب

و

شکوفائی جمهوری اسلامی ایران

چهارشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۶۰
پانجم شماره ۱۰۶ - صفحه ۲۷

ازگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)



چهارشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۶۰
پانجم شماره ۱۰۶ - صفحه ۲۷

نظام حاکم بر زندان‌ها
مبتنی بر شکنجه نیست

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
درباره فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی

فدائیان خلق (اکثریت) استوارتر از همیشه تحت هبری امام خمینی علیه امریکای جنایتکار قاطعانه می‌رزمند؛ این مشت محکم ماست بر دهان مزدوران امپریالیسم


"اینان هرچه شخصیت‌ها را ترور نمودند، قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت بالا بردند."

امام خمینی

مردم زحمتکش و همیشه بیدار!

جنایت ددمشاندن مزدوران امپریالیسم امریکا که با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی دهها تن از فرزندان مبارز خلق ما را به شهادت رسانیده است، تنها یک پاسخ می‌تواند داشته باشد: اتحاد هرچه فشرده‌تر تمام اتحاد ملت همیشه بیدار ما با هر عقیده و مسلکی تحت رهبری امام خمینی علیه امپریالیسم ددمش امریکا و همه مزدوران جنایتکار آن.

سازمان ما و همه نیروهای انقلابی با پشتیبانی قاطع خود از امام خمینی، مجلس شورای اسلامی، سپاه پاسداران و دیگر نهادهای مدافع انقلاب این توطئه‌های مذبحخانه عمال امریکای جنایتکار را نیز درهم می‌شکنند. این جنایتکاران مزدور بدانند که مردم ایستادمانند و به همین دلیل فرجامی جز شکست و نابودی در انتظارشان نیست. شبکه توطئه‌گران مزدور امریکا که جای خود دارند، از بابشان امپریالیسم امریکا نیز هیچ غلطی

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  چهارشنبه ۲ مرداد ۱۳۶۰
سال سوم - شماره ۱۲۰ - صفحه ۱۶

مباحثه رفیق مهدی قاپوروفیچ و رفیق دانشگری کاندیدای سازمان برای انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس
در برابر خط سازش همچنان از خط امام بدون کوچکترین تزلزل دفاع خواهیم کرد
پیکر انقلاب از دست انحصارطلبان و تنگ‌نظران زخم‌ها دیده خواهد دید



همان نسبتی که شایسته است نسبت به رهبران این گروهها برخورد جدی داشته باشند به سود انقلاب و مردم است که کاری نکنند که اینها (هواداران گولخورده) روی لحاجت و تعصب بیفتند اینها بسیاری نشان فریب خورده و سالمند نگذارید اینها راه برگشت داشته باشند

با هم صدا با اکثریت مردم ایران خواهان آن هستیم که داندگاههای انقلاب نسبت به هواداران گولخورده آتاریست سیاست ارتداد در پیشگیرند و حساب انبوه هواداران فریب خورده این گروهها را از حساب رهبران حاشستان که آشکارا به انقلاب و مردم پشت کردند جدا

حکومت جمهوری اسلامی در قبال

هواداران گروههای منحرف

باید سیاست ارشادی در پیش گیرند

بدون تردید فرسایر جبهات حسیه براندازی سرگردگی امریکا ، انقلاب مجاز است که با قاطعیت و بدون تردید از مردم دفاع کند . این دفاع ایجاب اقتصادی سیاسی و اجتماعی دارد . مبارزه بدون تردید با پانگه‌های اجتماعی حسیه براندازی سرگردگی امریکا یعنی سرمایه‌داری بزرگ ، زمینداری بزرگ و خودالیمس دفاع از انقلاب است .

۱۶ مرداد ۱۳۶۰ - شماره ۱۲۲

فدائیان خلق در راه استقرار صلح عادلانه در کردستان

ما همه گروهان‌هایی را که در اختیار داریم بتوانم قدم علی برای استقرار صلح عادلانه در کردستان بدون کید و تشرط آزاد می‌کنیم ، تا مردم بدانند چه کسانی خواهان ادامه جنگ برادرستی سرکردنشان هستند

اگر دولت خواهان ادامه جنگ برادرستی در کردستان نیست ، اعلام اکتیسی کند ، به محامره اقتصادی پایان بخشد و با ناکندگان خلق کرد بر مبنای طرح ۶ پادشاهی وارد مذاکره شود . با سکوت تمام صلح در کردستان را می‌پذیریم و همه قدرت برسدگی خلق کرد و پیشروان انقلابی آن را با آنجا که در تراز داریم ، در جهت شلایگی کردن شبکه‌های ایادی رژیم عراق و امریکامس ادیتا سازمان خواهیم داد .

هر روز که می‌گذرد ، وسیع‌تری از مردم آشکار تر عین حال چهر نمایان جنگ ضرورت استمرار صلح عادلانه می‌شود. بومیان و اقلیات در کردستان برای جنبه‌های صلح طلبانه سازمان ما ، اثر برادرستی در کردستان را نامه در صفحه ۳

آموزش پس از گذشت ۱۶ ماه از قیام شکوخته علمای فخریان ایران ، اشاعت شده است که امریکامس و دوستان و جاسوسان آن و به ویژه سرمایه‌داران لیبرال از چنین سیاستی سود می‌برند و با تمام فرا تلاش می‌کنند زیر شعار آزادیخواهی دوقلویی و نیز پیش طلب اقتتاد خودهای جاسوسی ، پیش از پیش صفوف نیروهای انقلابی و همه امپریالیست را تفصیح ساخته و روحانیت سازد و ضد امپریالیست را به سود خود می‌اشعار سازند .

در این میان وظایف انقلابیون کمونیست به مثابه بهترین و حسن‌ترین نیروهای ضد امپریالیست و شعار صلح و خنثی‌ست آنها وظیفه دارند سیاستی را که تمام مردم آنجا علیه مردم و آرمانشان مبارز کرده می‌شود ، آنگاه سازند ، ضمنی وظایف سیاست سرمایه‌داران لیبرال را برای مردم توضیح دهند و مواضعی‌های آنان را قائل کنند و تکرارند که هدفهای دشمنان مردم به پیشی رانده شود ، تا سرانجام ، صفات و دفاع به‌گونه‌ای انقلابیون کمونیست از منافع مردم به اتفاق تجارب سیاسی مستقیم خود آنان به اشاعت رسد و راه برای پیروزی واقعی خلق

در حاشیه انشای نوارهای دکتر آیت

چه کسانی به مردم حقیقت را می‌گویند؟!

انشاء من نوارهای دکتر آیت توسط روزنامه انقلاب اسلامی (روزنامه رکنی) جمهوری‌های آزادی در فضای سیاسی کثرتی پدید آورد . رئیس جمهور بدعالت وزارت خنوبین دانشگاهها را مورد حمله قرار داد و از کثرتی نوبتگ علیه جمهوری اسلامی سخن گفتند ، یعنی شعر نیلای پس از فروکش کردن بحران سیاسی که به دنبال گذشت دانشجویان بدید زده‌مرد ، آشکارا از فر اختیار داشتن نوارهای سخن گفت که امروز معلوم می‌شود منقلب به دکتر آیت بوده است . این نوارها پرده از واقعت گذشت دانشگاهها برسدارد و معلوم می‌کند بر خلاف آنچه که از تیزر آقای رئیس جمهور گویند و آنچه که عوارث عورت دانشگاهها چگونگی و به دست چه کسانی طرح‌ریزی شده است ، تمام فرانس نشان می‌دهد که آقایی بنی‌صفر از همان روزهای نخست بر این معیشت آگاهی داشته است !

جریانی که دکتر آیت در فرانس آن قرار دارد ، در تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی و ترسخواهانه مردم ایران دارای سوابق مشکوک و مشکفدهای نامشروع است . سابقه ترویجی این جریان که هزاره در پوشش دفاع فداشته از منفعات و آرمان‌های مذهبی به میدان گذاشته است . به دورانی برمیگردد که دکتر محمد مصدق مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران را رهبری می‌کرد . این جریان در آن دوران تحت عنوان حزب رنجندگان با موع گهری فلیسسه دکتر مصدق ، در کنگسار امپریالیسم انقلابی ، بزرگترین قربان را به مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران وارد ساخت .

بنی‌صفر ۱
آدم‌اند برای باوردهی مبارزاتی که برای کسب استقلال و آزادی جهان دارد به نام مردم و منفعات و آرمان‌های آنان ، علیه مردم اقدام کرده و عملاً در جهت سیاستهای امپریالیسم امریکا و جاسوسان آنان کام بردارند. سیاستی که شوق سیاستمدارانی همچون آیت است . به آنها امکان داده و از آنان قدرت سیاسی

تبلیغات راد یونی
امپریالیسم
و دوستان
جاسوسان
آنها خصمی کنیم
در صفحه ۱۱

کاروان بلند فتح

آفتاب بازمی‌سنگدگان
مگر گریه، روی سربدار
می‌آفتابد، مردم با آفتاب
چیده شب را که صبح از
و قهر خاوری تکان‌دهنده
برایان که قدر جسمی از
مار بر ویرانان را بوشانه
بود، درون کاسون‌ها با
آفتابان سراسر شن
خبرهاشکهای بارش نظامی
از اموال پیش شده بود و
سلا که عورتی چون کاسای
نارنجی رنگ بر ماهای طوسی
و کوتاه شب تابیدن کرتند
بود سگ‌ها، زین زرد
و چوکس سالنورده با کلاه
آن به طرف جاده سربدار
سازان برگ می‌گرفتند.
چیت تانچ، در سوی
خانه صف می‌گشتند و به
انهای سپی که آفتاب
منش می‌شد، جسم
می‌رخسند، خبرها دهان
زبان فرکتند،
تار را پس فرکتند، خانه
آفتابان ساغور آزاد شد
آفتاب، بیخه بودند که
فریاد برآورند:

«آفتابون داره می‌آید»
خنده از مهموم چیت
نگار شد و از آفتاب بیخ
جاده آفتابی که بسوی
نارنجی عورتی را باز
می‌آید، تانمان شد.
آفتاب برای چشمه
درون آفتابون به صف
می‌آید، در جرم خواب
چیز زنده، در گشتن را که
آفتابون بالا بسوزد و
سدهای مرگ بر صفم
رسد، او را به تکان در آورد.
آفتابون در جان چیت به
سختی‌های می‌گردد و رانده
که آفتابون می‌خفتند تمام
دوی مرد، دستهای که
بر آفتابون فرود می‌شد
هر آن آنگاه داشت آفتابون
را بجای کشد، فرمادهای
خیم مردم، می‌فشانند
آفتابون را به فرود در آورده
بود، کسگرگی که برای
مشاهده آنرا به آنگاه فرقت
بود با زن و بچایش کنار
ساده آفتابونه بود و به سوی
چیت رفتار می‌کرد، برسی
باکت نقلی شده بود و پس
چیت بخشی می‌گردد پس با
یک دست چادر مادرش را که
چشمی وصله داشت چیده

آینه سگند

آینه سگند را می‌توانست
تا بر تو فرمده را در آواز سنگداری

هفته گذشته سگند که
ساخت آفتاب از دهی‌ترین
انهای ایران و سگند
عدلی خلق ایران که پس از
انتخاب به آفتاب بوشانه
بود در حالی بنی از
شهرهای بازمانده
ماورین مسلطانه درگیر و
گفته شده است. این خبر
برای همه کسانی که او را از
نزدیک می‌شناختند همان
دیگری داشت، سگند
انسان که در سازمان او را
سگند سینه می‌زدند کسی
بود که از سال ۵۷ تا ۵۷
سخت‌ترین سالهای زندگی
معنی پریشانی رو به
ماورمیهان و آثار انقلابی
فر وجودی روان می‌گشاید
سرباز و نیروی که او را
مطبقات تهر انقلابی
مردوان رژیم شاه از خود
نشان می‌داد در تمام سازمان
گفته بود، در دوران رژیم
تکثیرش، شاه، سگند
اجامه آن طرح بر روی
انسان انقلابی فرهنگ
زمانی درخشان و عملیات
حمله به درگاه شاه و
توان و بسیاری دیگر از
مطبقات مسلطانه فرهنگ
داشت، او در سخت‌ترین
تضامنی باسی و در زیر
سنگین‌ترین سگندهای
سگندها و بارها از جنگ
مردمان گریخت زنده ماند
او زاده کوههای سرکن
نرسان بود و مایل سلاخی
بود که بر فوق انداخته بود
راز و نیاز آفتاب به ایچه
ضمین لری یا سلسله که از
مایل سگند آفتاب سگند
در کوش بافت، کارگر بود
آفتاب، صحبت سازمان
و سگند سیاسی و فر سن
سال فاشیت، تفسیر و کرده
خوبی او در اجرای
مطبقات متعدد و دشوار
مسلطانه خود سالهای ۵۷ تا
۵۷ تصور آنگاه دشواری
دفع همه بران ادبی
سازان باقی گذاشته است.
انقلاب، سگند را که در
روزهای قیام در اکثر طبقات
مسلطانه سازمان می‌بسته
مردوان رژیم آمریکایی شاه
خود فرو برد آن بود که

نفس‌مان داشت، سنگ گره
با آواز عیش تودهای
سای جنگ شنگی مسلط
آفتاب که در دل شبعای
ساکت سالهای اشتباه
طنین سنگ داشت در
درای فرمادهای خیم
سلسله بودی که سگند را
با مشت‌های مود گشاید
مدون شد، او این برترین
ملاک او بود که چگونه است که
دیگر رگبار مسلط او دیگر
از همین سابق را ندارد و
سگند سینه می‌زدند، هم او
این روت که سگند سلامت
فر انقلابی مدتی در برخورد
با عملیات سازمانی سپهرها
آنچه تعیین‌کننده است نه آن
درون کشیدای
سگندها که آن گداف
مدانقلابی است که بر سن
جاری می‌گردد، تانمان
در تمام زندگی آنان هرگز
فرمادهای خلق من
انقلابی آنان را گشاید
تابه، حاصله در سان
اقلیت و نیز گروه افراد
سگند گانه توده نیست
باز هم سان او هستند
مان گره زده رمان سربازند
که چون سگند صمیمانه
با او گره‌مانده که تمام دنیا
به حلق می‌رود و آنچه حل
است همان است که آنرا
فرگشاید، گشاید که سگند
خدی از صفات انقلابی
هرگز به فکر کردن و به قول
مختصات به
حمله را دیدن این همه
کسانی که یک بار برای همیشه
تسمیر گزشتند و هرگز جام
نشدند با پیوستگی
فرمادهای که گشاید
کسری روندگی انقلابی
است جو گشته و خود با
ملمی سگند که پایه
یگانه دامها و دولت‌های
که در راه است جدیتر از حد
توان یک ناآموزدند و چیه
نیم گنده، جان ندارد که
چهرها بر نطفه پاران
زندگی آفتاب بیشتر و بازم
بشتر تک گنده.

مسلح کردن توده‌ها ضمن پیروزی خلقهای ماست

آئینه سکندر جام می است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

آئینه سکندر

هفته گذشته شنیدیم که سیامک اسدیان از قدیمی ترین اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که پس از انشعاب به اقلیت پیوسته بود در حوالی یکی از شهرهای مازندران با مامورین مسلحانه درگیر و کشته شده است. این خبر برای همه کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند معنای دیگری داشت. سیامک اسدیان که در سازمان او را اسکندر صدا می‌زدند کسی بود که از سال ۵۲ تا ۵۷ در سخت ترین سال‌های زندگی مخفی پرشورترین روحیه مبارزه جویانه و ایثار انقلابی در وجودش زبانه می‌کشید. مهارت و تهوری که او در عملیات ترور انقلابی مزدوران رژیم شاه از خود نشان میداد در تمام سازمان نمونه بود. در دوران رژیم دیکتاتوری شاه اسکندر شجاعانه در طرح و رهبری اعدام انقلابی سرهنگ زمانی در مشهد و عملیات حمله به قرارگاه شماره ۲ تهران و بسیاری دیگر از عملیات مسلحانه شرکت داشت. او در سخت ترین شرایط پلیسی و در زیر سنگین ترین پیگردهای ساواک بارها و بارها از چنگ دژخیمان گریخت و زنده ماند. او زاده کوه‌های سرکش لرستان بود و عاشق سلاحی بود که بر دوش انداخته بود. راز و نیاز اسکندر به لهجه شیرین لری با مسلسل‌لی که از رفیق حمید اشرف مانده بود هنوز در گوش ماست. کاراکتر ویژه اسکندر، صمیمیت بیکران و سادگی سیاسی و در عین حال قاطعیت، تهور و خونسردی او در اجرای عملیات متعدد و دشوار مسلحانه طی سال‌های ۵۲ تا ۵۷ تصویر کاملاً ویژه‌ای در ذهن همه

یاران قدیمی سازمان باقی گذاشته است. انقلاب اسکندر را که در عملیات مسلحانه سازمان علیه مزدوران رژیم آمریکایی شاه نقش فعال داشت، منگ کرده بود. با آغاز خیزش توده‌ای صدای خشک مسلسل اسکندر که در دل شب‌های ساکت سال‌های اختناق طنینی سنگین داشت در دریای خشم میلیون‌ها مردمی که سکوت خود را با مشیت‌های خود شکستند مدفون شد. و این بزرگترین ملال او بود که چگونه است که دیگر رگبار مسلسل او دیگر آن طنین سابق را ندارد و چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟ به یقین میتوان گفت که او تا آخرین لحظه مرگش هرگز موفق نشد بفهمد که یک تروریست حرفه‌ای با یک مبارز پیگیر انقلابی راه‌رهای طبقه کارگر چه تفاوت‌هایی دارد و باید داشته باشد. در جلسات پلنوم مهر ماه ۵۸ زمانی که حادثه‌های پیرامون مشی چریکی در سازمان میان اقلیت و اکثریت در جریان بود اسکندر گفت من اکثریتی‌ها را دوست دارم چونکه آنها آدم‌های خوبی هستند فقط به این دلیل با اقلیت می‌روم که اکثریت مشی چریکی را بکلی رد کرده است. زمانی که در تحریریه کار از کشته شدن اسکندر در درگیری مازندران با خبر شدیم آنچه بیش از همه رفقا را تحت تأثیر قرار داده بود، آن بود که چگونه یک انسان ساده و صمیمی و ایثارگر با پاکترین و بکرترین ایده‌های انسانی که در خور ستایش والاست، بی‌آنکه خود درک کند همه زندگی و وجود خود را وقف راهی کرده است که کثیف‌ترین موجودات جهان نیز در همان مسیر رکاب می‌زنند. که چگونه پست‌ترین و رذلت‌ترین جنایتکاران، هم امروز نقشه همان اقداماتی را در سر می‌پرورند که این جوان پر شور و آزاده برخاسته از دل کوه‌های لرستان در پی آن است. آنچه همه ما را در خود فرو برد آن

بود که می دیدیم در عرصه بسیار بغرنج و پیچیده کنونی چگونه نیت پاک اسکندر با پلشتی های کشمیری ها ، ساواکی ها در قالب عمل واحد ضد انقلابی در هم آمیخته و به حق خشم و نفرت مردم را متوجه کسی می سازد که همچون اسکندر درونی چون شیشه ای شفاف دارند، لکن در عمل یکپارچه همان چیزی است که از عمال مزدور آن زشت جهانخوار سر می زند. هم از این روست که معیار قضاوت هر انقلابی صدیق در برخورد با عملیات بر اندازی چپ روها آنچه تعیین کننده است نه آن درون شیشه ای شفاف اسکندرها ، که آن گنداب ضد انقلابی است که بر زمین جاری میشود. تناقص دردناک زندگی آنان هرگز نمی تواند نقش عمل ضد انقلابی آنان را کتمان نماید. متاسفانه در میان اقلیت و نیز گروه اشرف اسکندر یگانه نمونه نیست. باز هم بسان او هستند در میان گم کرده راهان بسیاری که چون اسکندر معصومانه باور کرده اند که تمام دنیا به خطا می رود و آنچه حق است همان است که آنها می گویند. کسانی که علیرغم حدی از صداقت انقلابی هرگز به فکر کردن و به قول سعادت‌ی به "عمق صحنه را دیدن" تن نمی دهند کسانی که یک بار برای همیشه تصمیم گرفته اند و هرگز حاضر نیستند با پیچیدگی ها و بغرنجی هایی که ذاتی گسترش روندهای انقلابی است خو کنند و خود را در مقامی بیابند که باید با دشواری هایی که در راه است جدی تر از حد توان یک نو آموز، دست و پنجه نرم کنند. جای آن دارد که "چپ روها" بر نقطه پایان زندگی اسکندر بیشتر و باز هم بیشتر مکث کنند.

نشریه کار

ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۲۹ مهر ۱۳۶۰

سال سوم- شماره ۱۳۲

صفحه ۵

رفیق اسکندر و آئینه خیانت اکثریت

در مورد این سند ننگین و مشمئز کننده متعلق به اکثریتی‌ها ئی که در دهه ۶۰، در یکی از حساس ترین و خون بارترین شرایط مبارزه طبقاتی جاری در جامعه، با یکی از پست ترین و رذل ترین جنایت کاران تاریخ یعنی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به همکاری پرداختند، بسیار می توان نوشت. ولی در اینجا که فرصت برخورد به تمام محتوای سند فوق نیست تنها باید گفت که متن این سند جلوه دیگری از پلیدی ها و زشتی های سازمان اکثریت و گنداب ضد انقلابی تهوع آور این جریان را به نمایش گذاشته است.

تردید نیست که متن فوق برای همه کسانی که از شرافت انسانی برخوردارند، جز خشم و نفرت شدید نسبت به نویسنده آن و همپالگی‌هایش ایجاد نمی کند. در این متن که به مناسبت جان باختن رفیقی نوشته شده است که حتی دشمنان طبقاتی‌اش یعنی همین اکثریتی ها هم نمی توانند درون پاک و بی آلایش و خصلت های فدائی او را انکار کنند، رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) در کنار ساواکی ها و جنایتکاران قرار داده شده است. به این ترتیب در این سند اوج رذالت اکثریتی ها به نمایش گذاشته شده؛ اوج رذالت کسانی که در "پیچیدگی ها و بغرنجی هایی که ذاتی گسترش روندهای انقلابی است" خود را چنان گیر افتاده و دست بسته و خوار و زبون در مقابل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی احساس می کردند که حاضر شدند نه فقط به جنایات و خونریزی های این رژیم در حق توده های وسیع مردم ایران مهر تأیید بزنند، بلکه با اقدامات عملی

خود نیز تا آنجا که توانستند به یاری مزدوران دست اندر کار و پاسداران جمهوری اسلامی، این یکی از درنده خوترین حکومت‌های ضد خلقی تاریخ در سرکوب خونبار مردم ایران شتافتند. آنها در این راه با پست‌ترین و رذل‌ترین جنایتکاران جمهوری اسلامی چون لاجوردی‌ها نیز به همکاری عملی دست زدند. آری، اکثریتی‌ها متن فوق را در شرایطی نوشته‌اند که رژیم جمهوری اسلامی با حمله جنون‌آسا و کشتار زن و مرد و جوان و پیر و کودک- از میان آگاه‌ترین و شریف‌ترین توده‌های مردم ایران- دریائی از خون در کشور به وجود آورده بود؛ و اینها که در چنین شرایطی به همکاری با جنایتکاران و "کثیف‌ترین موجودات جهان" مشغول بودند، طبیعی است که رفیق گرامی سیامک اسدیان (اسکندر) را به این دلیل که با پاسداران خون‌آشام جمهوری اسلامی به درگیری مسلحانه پرداخته بود، محکوم و مجرم نشان دهند .

همانطور که دیده می‌شود در این متن، رفیق اسکندر عزیز که عاشق رهایی و آزادی زحمتکشان و توده‌های ستم‌دیده ایران بود و سلاح اش را درست در خدمت به این هدف به کار می‌گرفت، عاشق صرف سلاح جا زده شده. اما، اعتراف به جایی هم کرده‌اند وقتی نوشته‌اند که برای اسکندر این موضوع مطرح بود که "چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟". آری چنین سئوالی به واقع برای رفقای واقعاً فدائی و خیلی از جوانان انقلابی تازه پیوسته به "سازمان" مطرح بود که چرا در شرایطی که هنوز سلطه امپریالیستی و مناسبات بورژوازی وابسته در کشور پا برجا بوده و خواست‌های برحق و انقلابی توده‌ها متحقق نشده، و انقلاب هنوز به ثمر نرسیده است، نباید از توده‌های انقلابی ایران در مقابل حملات رژیم جمهوری

چریکهای فدائی خلق، و یختک حزب توده خائن

اسلامی و دژخیمان اش دفاع کرد و مبارزه مسلحانه آنها را تقویت و در این راه به آنها یاری رساند! اما، متأسفانه در آن مقطع کسانی در رأس آن سازمان قرار گرفته بودند که با منطق چنین سئوالاتی بیگانه بودند و مسلماً عناصر بعداً اکثریتی شده هم که بر موج خون شهدای گرانقدر فدائی و دست آوردهای ارزشمند مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق سوار شده بودند، نقش بزرگی در بازداشتن اسکندر ها برای گام برداشتن در این جهت انقلابی ایفاء کرده و در جهت تثبیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی حرکت کردند.

رفیق سیامک اسدیان یکی از یاران دکتر هوشنگ اعظمی، پزشک مردمی و انقلابی معروف بود که در سال ۱۳۵۳ به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست و سعی کرد همه وجود خود را در راه تحقق آرمان های انقلابی این سازمان قرار دهد.